

منتخبیات ابو الفضل .

[نامه ها و پیمان های تاریخی هند و ایران]

ابو الفضل

فہرست منتخبات ابو الفضل

شمار	۱۸۷۹ء مضمون ابو الفضل	نمبر صفحہ
۱	ویساچہ	۱۱۱ لغایت ۱۱۳
۲	خطاب جلال الدین محمد اکبر بادشاہ عہد اللہ خان اوزبک سپہدار ملک توران۔	۱۱۳ لغایت ۱۱۴
۳	فرمان حضرت شاہنشاہی عہد اللہ خان اوزبک۔	۱۱۴ لغایت ۱۱۶
۴	نامہ حضرت شاہنشاہ عہد اللہ خان اوزبک تحت نشین توران۔	۱۱۶ لغایت ۱۱۷
۵	نامہ حضرت شاہنشاہ عباس تحت نشین کشور ایران۔	۱۱۷ لغایت ۱۱۸
۶	نامہ حضرت شاہنشاہ ابوالی ولایت کاشغر۔	۱۱۸ لغایت ۱۱۹
۷	نامہ حضرت شاہنشاہی بشرفاسے کرام مکہ معظمہ۔	۱۱۹ لغایت ۱۲۰
۸	مفاوضہ حضرت شاہنشاہی بدانا یان فرنگ۔	۱۲۰ لغایت ۱۲۱
۹	فرمان حضرت شاہنشاہ ابشاہ ملو در وقت مراجعت آگوشیہ۔	۱۲۱ لغایت ۱۲۵
۱۰	فرمان حضرت شاہنشاہ بجانخانان در واقعہ میر۔	۱۲۵ لغایت ۱۲۶
۱۱	فرمان شاہنشاہی بجانخانان سپہ سالار۔	۱۲۶ لغایت ۱۲۷
۱۲	فرمان حضرت شاہنشاہ بجاہم در واقعہ حکیم ابو الفتح گیلانی۔	۱۲۷ لغایت ۱۲۸
۱۳	فرمان حضرت شاہنشاہ باعظم خان کوکلتاس۔	۱۲۸ لغایت ۱۲۹

نمبر صفحه	مضمون	نمبر صفحه
۹۲ لغایت ۹۴	و دستور العمل شاهنشاهی باملاک و ممالک و متصدیان و محاسبان	۱۲
۹۴ لغایت ۹۵	فرمان حضرت شاهنشاهی بشهرسازخان کبکو -	۱۵
۹۵ لغایت ۹۶	فرمان حضرت شاهنشاهی باملاک و ممالک در منع زکوة -	۱۶
۹۶ لغایت ۹۷	فرمان حضرت شاهنشاهی براجی علیخان فرماشو و آخاندریس -	۱۷
۹۷ لغایت ۹۸	فرمان حضرت شاهنشاهی بر بیان نظام الملک مستند نشین احمد نگر -	۱۸
۱۰۰ لغایت ۱۰۱	فرمان حضرت شاهنشاهی و طلبگی از فضلای شیراز -	۱۹
آغاز وقت دوم		
۱۰۲	عرضداشت شیخ ابوالفضل بحضرت شاهنشاهی از و کن -	۲۰
۱۰۳	عرضداشت شیخ ابوالفضل بحضرت شاهنشاهی وقت مراجعت از و کن -	۲۱
۱۰۳	عرضداشت شیخ ابوالفضل بحضرت شاهزاده و انبیا -	۲۲
۱۰۵	عرضداشت شیخ ابوالفضل بشاهزاده و انبیا -	۲۳
۱۰۶	عرضداشت شیخ ابوالفضل بشاهزاده و انبیا -	۲۴
۱۰۷	نامه بشاهی مرزا میرزا سلیمان مرزا فرماشو بدو بخشان -	۲۵
۱۰۸ لغایت ۱۰۹	عرضداشت ابوالفضل بشیخ مبارک بن شیخ خضر -	۲۶
۱۱۰ لغایت ۱۱۱	عرضداشت ابوالفضل بشیخ مبارک پسر شیخ احمد و والده خود -	۲۷
۱۱۳	عرضداشت ابوالفضل بشیخ مبارک -	۲۸
۱۱۳ لغایت ۱۱۴	مراسلات ابوالفضل بنیامانان سه ساله -	۲۹



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

گو تاگون نیایش مرد اور را کہ وجود بشر را از کارخانہ عنایت کست
حیات پوشانیدہ وتیرہ درونان کو سے ضلالت را چراغ ہدایت
بر راہ افروختہ رباعی ہاشم بزبان گفتنم از بیخردلیست +
وصفتش بدان گفتنم از بیخردلیست فی الجملہ چنانست کہ دانم گفتن +
انصاف چنان گفتنم از بیخردلیست و جہان جہان نیاز مرشح سفا
را کہ سرفرازان انجمن خرد و یقین را فروغ ایمان و نور دین
بخشید و جانبازان بساط معرفت و کمال را پروانہ جمال
جہان آرا خود گردانید رباعی آن سرور کائنات و آن فخر شیر +
جبریل امین ز قریب او و سید خاک کہ ہاشم سرمد ویدہ جمع +

خاشاک سرش امیر اسکندر زبرد نشوران و شیخوار پسند و زرف
نگامان پای بند پوشیده نمائند که چون از بوقلمونی روزگار و نیرنگی زمانه
تا اینجا رواقه شهادت اورنگ نشین بارگاه شکوه و تمکین و ره نور
شاهراه علم و یقین قطعه عالم و عامل علامه عصر و عارف و کامل و فیاض
زمان به آصف عمده فداطون زمن به شیخ ابوالفضل وزیر خاقان به پیش
زمان و زمانیان شد و تیغ تهنه زندگانی گسار آن برگزیده انفس و آفاق گشت
عالم در چشم جهانیان تیره نمود و کجا حیات در برابر معنی تنگ آمد بسیت
شهنشاه جهان زار و فاشش دیده پر خرم شد | اسکندر اشک حسرت ریخت کجا فداطون علم

مفاوضات آن صدر نشین چار باش فضل و کمال که کار نامه قضا و قدر و
و ستور لعل مدارج کمال است پرانگنده افتاده بود منکبه عبد الصمد فضل محمد ام در
والا وید آن ارسطوی سکندر بنش و ای را بطه همیشه زاوگی نسبت فرزند
و ششم و منظور نظر تربیت او بود و این گلدهنده فرنگ را دست آویزی شکر
بجست اوراک سعادت خود دانسته در فراهم آوردن آن کسری بر بستم و در
انتظام آن نظر بهت برگما شتم اگر چه من هیچ ناشناس را چه یابا که جرم قهر را
پیرایه من از کتان و وزم و بهشت را بگل خمر زهره آرایش مهم و خورشید را
بمشعل فروزم و نمائیش ماه را بسجیل کنم لیکن این دو گیان خیال ابرکار او کجا
را از کمال صباحت و ملاحظت پیش ازین طاقت مستوری ندیدم خواهم

که جمال اینهارا برصاحبان سخن و طالبان این فن جلوه گیر سازم و این
 عروس زریبا و خریدار عمارا مشاطگی نموده به عنوان معنی و انما هم لاجرم
 بهنرا رنگاپوی و جوی فقیر فقیره از هر جا بهم رساندم و بنوشتن آن دوست
 نگارستم و دیده نکته بین را که خود در تماشا عراس معنوی است جدا وافر
 بخشیدم و عنوان هر یک را بقدر دریافت خود در گاشته تله قسم ختم نخستین
 مکاتبات و فرامین که از زبان حضرت شاهنشاهی به ملوک ایران و توران و
 امرآعالیشان رقمه کلک معنی سنج گردانیده اند دوم عنراض و خطوط
 که خود بحضرت خاقان زمان و خوانین بلند مکان نگارش فرموده اند سوم
 خطب و اختتام و انتخاب کتب بیاضها و نشرها دیگر و بعضی مطالب مفصلا که
 که در غیر عبارت آورده اند همگی او فرصتی اندک انتظام دادم و فرادان هر
 اندو ختم و تاریخ اتمایش بدینگونه از کشور عدم بشهرستان موجود جلوه گیر ساختم
 و از نهانها ختمی بر فراز پیدا آوردم و بهای این نسخه گز و علوم او بنامی شد
 یک معجزه بجز طبع فهمانی شد در ساعت نیک چون مهرانجام گرفت
 تاریخ مکاتبات علامی شد سبحان اللہ این چه نازنینان خوش فرزند
 اند که بر منصفه شهود جلوه گیری را استعداند و دل فریبی را چالاک تاباند نظر
 باید که از نظاره اینها دل آکه جلو تکده پرو گیان قدس است پیرایه نورانی
 پوشاند و چشم را که تابان کاخ و ملغ است از افتخار حلال شان پر تورنگین رساند

در بساط امن و بساط عافیت دهمشتم و در محوری خراب آباد عالم سورج گوی
 که اناد و در حکام و غور نشاط و شمول انبساط که زمانه سعادت بود و خاطر
 را بهجت بزرگیت آباد و کابل بمشاهده و مسطالعه لوده صفوت و صفوا و بساط
 قربت و صطفی که کارنامه نگارستان کیتا ولی بود سرور و شرح شد و شکر
 نورانی خلعت و دلاوری روح بسطت و ضیا که از شقائق حدائق مسما
 ریاضین مضامین معانی آن مشام فیض بتسام روح طراوت تازه گرفت و مانع
 فروس انتم ضمیر نصارت بی اندازه پذیرفت ریاض محبت و قرابت بی
 سر نیز گشت و اسس خلوص و فاق صمیمی استیحا یافت الحق این سیمیه رضیه
 که در حقیقت ملاقات در حقا و مکالمه زبان است سر شاق اول شقائق و طرا
 پیرا ضمیر صافی همان تواند بود و مجالیست صورت و مصاحبت ظاهر را بدل
 عدیم البدل توان شمر و آنکه رقم پذیر خامه و اخات شامه بود که در تو کید و مسامح
 و تصفیه منابل فاق از جانبین استقام هر دو و هندی و کوه فیما بین باشد بر نظر
 جلوه نمود پدید است که امری شریعت تر در عالم کون و فساد و نشاء و تعلق غیر از
 تو دو و تو فوق نشان نداده اند که انتظام سلسله کائنات بان منوط و مروط است
 و هر گاه آمیختی در طبقه ساطین که اساطین بارگاه جبروت اند بظهور آید هر آینه
 مسموم بکات و شنج حشرات حال و مال خواهد بود و الموت نفوس مصنوعی و بی حیات
 در نهاد امن و بساط عافیت آرام خواهند یافت و اظهار مراسم مصالحت

و ابر از لوازم مصداق است ما را با ایستی با و شد که همگی بهت حق طوسیت ما از سباده
 آنکشافت صبیح سعادت بر خلافت اکثری از فرمانروایان گذشته با اصناف
 بنی نوع چهاره بر منبر ایستاد و ارتباط بوده و هر گاه با و این وادی آن ^{قدر} الا
 شده باشد در غیر تیره چند از چند بر فوم بهت مراقبت این نسبت و رعایت این ^{لطمه}
 باید کرد و لهذا درین ایام حاکم ایران نظر بر سوا این معرفت و سوا حق ^{آشنا}
 داشت تا با و کار سلطان شام و از فرستاده استعانت نموده بود و بموقت مجول ^{تیره}
 و نیز شاه رخ مرزا از سوا آن داشت که در کابل یا در کشمیر یا در سوا و سبوره که از
 ولایت سر و سیل است جاگیر داشته باشد ملاحظه فرمایید و سوا ^{باجای}
 مقرون نشود و در صوبه مالوه جاگیرش مقرر کردیم و نیز مرزایان قندمار را بهر گاه
 و الا طالب داشت تا ملتان را که در بزرگی و وسعت برابر آنست معرفت
 فرمودیم و حر است آن و یار که از قدیم و نخل ممالک محروسه است بهلا زمان
 با برمی آید و نصیحت یافت که مباد و جنود توران آن حد و در از منسوب است ایران ^{شاید}
 قصد نمایند و نیز خلط عظیم در میان ولایت آن و الا شکوه و ممالک محروسه
 واقع شود و نیز یکی از او باش بد طینت در کوستان به خشان هم مشهورش
 برداشته مدعی آن شد که فرزند شاه رخ مرزا ام و زمینداران آن ناحیه به او
 پیوستند و چند عراض فرستاده است و نمود توجه نفرمودیم تا آنکه آواره ^{شاید}
 شد از آنجا که پس سخن ناگزیر بهت و الاست چون نخستین حرف صلح در میان ^{آید}

دل چنان می خواهد که صورت این ساخته چنان معنی گر آید که نمایان بزرگ
 که درگاه انیزدی باشد فی الواقع اگر تحقیق آن سخنان دلاویز که قاصد و نامه
 گذارش نماید صورت بند و ازین چه بهتر و الا جائز مقرر باید ساخت تا در آن
 نیز هم می گیتی آراسته شود و بس میانی و غیره مقاصد دینی و دنیوی و مطالب صورت
 و معنوی بر بیان تقصیح و طرز تحقیق روشن گردد و چنان بسیم همایون رسید
 که جمیع از کس طینت آن بودن مارا در حد و پنجاب دست آورید سخن سبانه آینه که
 مخالفت سباده وستی باشد مذکور می گردند حاشا امر که در خلوت سر دل نباشد
 پیش گاه زبان ظهور یابد و آنچه بطراز تقریر و تحریر می روند عمل بر خلاف آن رود
 آب و هوا و سیر و شکار این دیار خوش آمده بود چنان سخا طریب رسد که بصوب افغان
 اگر نه صفت فرمایم تا زبان شازخایان بسته آید و آنکه تحریر رقمه بود که نسبت
 همان غبار در خاطر است موجب تامل شد که هر گاه در بوطن قدسیه فرمانروایان
 و الا لشکوه که مطلع انوار آبی و منظر اطوار صفوت و صفایند غبار کفایت
 انطباق و استقرار نمی پذیرد و از سایر طبقات چگونه قرار گیرد و علی الخصوص
 که در آن خور و سکا و نادانی باشد چنانکه لال عفو و صفت محمود و در از خود کامی که
 مورد تفصیر است نسبت باین دو دمان و الا شده بود و بکافات آن گشته باوید
 غربت شد چون پناه باین درگاه آورد و نقوشندامت از ناصیه حال او ظهور
 و هشت در گذرانیده شد و آنکه ایام رفته بود که البته نمودن شاه رخ میرزا و فرزند

محمد حکیم میرزا باین آستان دولت از آثار محبت آن نقاوه دو دو مان بعد از او
 است چگونه در و این منتسبان خاص با این پنجانب آنچه آن تصور نموده اند
 و آنکه بقیه محبت و یگانگی تفصیل فتوحات رقم پذیر خلدن اشخاص شده بود آنرا از
 نتایج حسن نیت آن و الا تراوش کرده خوشوقت شدیم و آنکه مصحوب مولانا حسین
 نگاشته کلک محبت بود که فرزند عزیز بود خوب خورد سالی خواهش می چند که نه در خور
 او باشد نموده است دل نگرانی دارد که با او غبار ملال بر او من محبت نشسته
 باشد و در استغذار آن تفصیل رفته بود قاصد پیشتر از و در این کار در آب و رفت
 مضمون معلوم نشد خاطر حق گزین از سبوح آن تا سفت داشت و ابط قزاق
 قدیم باضو ابط محبت جدید بدان گونه تنظیم و التیام نیافته است که اگر بالفرض چنین
 می بود غبار ملال بر او من مصادقت نشیند فرزندان را با پدران حقیقی نماند گونه
 می باشد خصوصاً باین و الا در نگاه اگر با پدران سجا کزین یعنی ظهور آید چه دور است
 سعادت فرزند که رضای پدری بود و در نگاه باین سرشته نگاه بود
 نماید همان بملال خود و شرف موشین که بند رفیع انجمن از کاروان مرده باشد
 قرار یافته در خاطر حق گزین مرقم منقش است در رسم ملامت و آئین کرامت از برای
 ابقا ابرکان دوستی و یکجستی عمده حقیقت گزینان فتوت من را عهده شیر آن و
 او کافی است و آنکه هر قوم بود که بعضی یورشها با مدد احمد علی تالیس موقوف است
 بوضوح پیوست حقیقت پدر و کردن او همان گذران از اسمع شریف رسیده باشد

که بعد از خفت این امر تاگزیر پیش آمده نیکذاتی و آگاه ولی بود اگر محفل
قدسی رسیدی بسا اسرار صداقت و غوامض موافقت از زبان است
و معلوم آن والا گری شدی هر اراده که کنون ضمیر صواب اندیش باشد
از مکامن قوه لفعیل آورند و هر گونه معافتی که لازم نشاد و دستی باشد و بطور
حقیقت طرز رسد ابلاغ نمایند که در آن مساعی مشکور اوان مع ظهور در
که از عتقوان جلاوس بر اورنگ فرمانروائی تا حال که سنه عاشق است از قرن
شانی و اول انگشافت صبح اقبال و مبدأ ایتام بسیار اجلال است بگنیت
حق اساس این نیازمند در گاه الهی آنست که اغراض خود منظور نموده
همواره در انتظام و التیام جهانیان کوشد و از میان این کروار سعادت
پرتو مملکت وسیع هندوستان که بر چندین فرمانروایان و الا شکوه انقسام
یافته بود و در حیطه تصرف و احاطه اقتدار ماوراء و طبقات انام که در جهال مرتفعه
و قلاع حصینه و محال مشکله تارک اشکبار و استخبار بر زمین اطاعت نیار
راه مخالفت می سپردند بجهت دستوری نیت طریق ارادت و اطاعت مسلک
وارند و طوائف الناس را با یکدیگر با وجود تباثن اوضاع و مخالفت طوار
روابط پیوند پذیرد چون سخن دلا و نیز تاج و دستوری نیت دستوری گفتار
و حسن اعمال باینجا کشید تاگزیر بگریخته از نعم الهی نیایش نیز و ستایش
و اداری تقدیم رسانیده بر مکتب بیتی را شادی آمودی گرداند بر صراحت خیر انور

که انطباع پذیر اشتراقات عالم قدس است مخفی و محتجب نماند که درین راه و در
 موب و الا بصوب ممالک پنجاب اتفاق افتاده اگر چه نخستین نظر بر سیر و شکار
 این حدود بود اما تسخیر ولایت دل پذیر کشمیر که تا این زمان قدم سلاطین
 روزگار در آن سرزمین بهشت آیین که در استحكام و استحسان بهیم و عدیل
 ندارد و در تربیت و لطافت ضرب اشمل نظر گریان دشوار پسند است ز فرقه
 نیز عمر کوز باطن بود که همواره بریادی حکام آن دیار به مسلح قدسیه میر رسید
 بتائیدات سماوی بهادران نبرد کیش و غازیان شهامت اندیش و انانک
 فرصتی آن ملک را در احاطه تصرف در آوردند اگر چه حکام آن دیار در جنگ
 و جدل تقصیر نکردند اما نیت حق آسای چون محض خیر بود با حسن وجود مفتوح
 شد و خود هم در آن سرزمین نجسته آئین که از عطیات مجدد و الهی بود رسیده
 شکر پروردگار بجا آوردیم و نیز چون سیر و شکار کابل و گلگشت آن عشرت سل
 مانوس طبع بود تا آنجا که هستان کشمیر تربیت سیر نموده نواد آن نگارستان
 صنع آهی بچشم عبرت بین نظاره کرده از راه ولایت گلگی و دستور که از تصادم
 جبال متراکم گریوه و متعاک بجدی است که افکار آسمان سیر و او نام بلند پیا
 عبور از آن طرف تا به شوار میداند که بریده بجزوه و نقشین کابل رسیده شد
 و نیز از مکنونات خاطر حق پرست آن بود که حاکم شهنشاه را که غربی مملکت در آن
 بر ساحل دریای شورست و بر زیر درستان آن مرز بوم راه معدلت نمی سپرد

نخستین نصیحت بهوش افرا فرموده بشنا همراه فرمانبرداری بنه چون گرو و اگر از
 نامساعدت بخت گوش نصیحت نبوش نداشتی باشد آن ولایت را که ملکی
 است وسیع و ولایتی است آبادان یکی از او گران فرمان پذیر سپرده آید
 چون عقل صلاح اندیش و دیده دور بین و گوش شنوا داشت و استان ^{حفظت} مو
 را افسانه آن کاشته از یاده خود کامی سر رشته بوشمندی گسیخت لشکری ^{لگست}
 با آن ناصیت فرستادیم تا قریب دو سال بهادران اخلاصمند از هر گونه فطرت
 و ترودات اهتمام نموده چه در درنا و چه در صحرا اقسام جنگ و جدل کردند چون جنگ
 نیست بر فاعیت عاملیان بود همه جانصرت و فیروزمندی قرین حال فرزند آن
 آن گروه عقیدت منش گشت و از آنجا که آنین قدیم است که کار معامله ناشناس
 کوتاه بین تهاه گرد و حاکم آنجا را شکست بر شکست افتاده و چون در نهاد او مائ
 سعادت بود بر هزار و پیمان او کیا دولت قاهره درآمد و تمامی آن مملکت وسیع
 و قلاع آن دیار داخل ممالک محروسه شد و با آنکه چندین جنگ و جدل کرده بود
 بعد از آنکه سجدت مشرف شد از ناصیه احوال او نقوش سعادت مندی فرا گرفته
 باز آن ملک را که جنگ عظیم بدست آمده بود با و مکرست نمودیم و نیز از مطویا
 ضمیمه ثواب اندیش تمبیه و تاویب افغانان و جوش سیرت به نام سیرت که از
 مور و ملخ پیش برودند و در جبال حصینه سواد بجزر و نیز راه مسکن ساخته همواره متعزز
 قوافل ده نوردان توران می شدند آن نیز به ^{تتمات} سعادت صورت شایسته

پذیرفت اکثری حلقه اطاعت و انقیاد و بگوش هوش کشیدند و گروهی ازان
 قطاع الطریق که بنار شقاوت و انحراف و دروغ آنها پیچیده بود پامال
 فیلان کوه نسیب شدند و بسیاری به جبال سلطوت قهر آبی سیر گشته بفرخست
 رفتند و نیز از مکنونات بطون حقیقت شیون افلاح و اصلاح باو چنان بدینها
 بود که پیوسته در خوف و رجاء انحراف و اطاعت مانده بر باد و پیمایان ایران راه
 می گرفتند و بخوار تمغانام نهاده بنده کاخدارانی برگ و مایه می ساختند آنهم
 بدستور دل پسند نقش بست و هر گونه صورت دلپذیر که در سنجیل ضمیر مخفی بود خوشتر
 ازان بر منصفه ظهور صیوه نمائید و از برکات نیکی ستی با آنکه آیات اقبال در
 پنجاب بود سلطان مظفر حسین گجراتی که چهل هزار کس دم نخوت می زد بسی
 مجاهدان نصرتمند گرفتار آمد و جمیع سرکشان و گردن فرزان آن و یارزندان
 خواسته غاشیه خراج بردوش کشیدند و از بدایع سوانج آنکه در بینگام آوردن
 او بقتیه خلافت خود را خود کشت و همانا مصلحت چنان بود که خاطر مهر گزین
 بر گشتن آدمی و هدم بنیان ربانی ملاحظه تمام وارد و غالب آن بود که چون در پیشگاه
 نظری آوردند بسلاست می ماند و نیز براه تمام مبارزان سپیکار طلب مناسبت شعور
 چون گنده و سائر ولایت سورت که خنوبه و بیبر رسال دریا شورست در حوزه تصرف
 درآمد و نیز بر بان المکات در نظام المکات که معظم ولایت دکن داشت و از حوادث
 روزگار پناه پاینجانب آورده بود و ما دام که عدلت آن بلاد بسلامت مع نبوش

می رسید اورا بر عوارض جلیله مستمال فرموده تسخیر و کن بر امور قوت داشته بودیم
 چون خبر طغیان شتم رسیدگی رخسار و کن رسید امرای ولایت مالوه و خاندیس
 حکم والارا کار بند شده بر مان الملک را حکومت آن ولایت وادعه محاربت
 نمودند چون کوتاه حوصله بود تاب باده عمر و آزمائی نیاورده و هم استقلال نروا
 که بسکک ناسپاهی شتافتن بهتصال خویش نمودن است و اندک زمانی آنرا
 از و فرزند ان او نماند و سران آن دیاریکی از منتسبان آن سلسله را بر دست
 نخوت آراشدند بتاییدات ایزدی عساکر ظفر از بسر کردگی غره ناصیه عظمت
 و اقبال قره باصره دولت و اجلال فرزند سعادت مند سلطان مراد از خصت
 فرمودیم بسیار آن ملک وسیع را که هندوستان دیگر است در حوزه تصرف آوردند
 و نیز غیر آرمایان حقیقت مند در اقصا بلاد شرقیه ولایت وسیع او دیده را که متصل
 دریا شور است تسخیر نمودند چندین هزار سپاهی با مان یافته در سبک طایمان عقبه
 خلافت درآمدند چون تعداد فضا ایزدی داستانی دراز است برای انبساط
 خاطر آن عظمت و شگاه همین قدر بسند نموده بر دیباچه اعلان می نگار و که چون
 مولانا حسین بیلازمت استسعا و یافت در ان نزدیکی بکار پروازان اشغال
 سلطنت اشارت شد که بزودی رخصت ارزانی دارند درین اثنا چندی از
 و آنگونی نخت در عرصه دل نشین کشمیر آغاز فتنه و فساد نموده باد دولت خدا واد
 و هم مخالفت و منازعت زدند و موکب اقبال با جمعی از مقرران بساط عشرت

بر رسم شکار برآمده بر مظاهر قدرت این زوی چشم عبرت بین گشوده بود که آن شورش
 مسنون عشق با وجود طغیان باد و باران بطریق ایفای متوجه شدیم و پیشتر آنکه
 خاریان نصرتمند قطع کردیم با نموده بان ملک در آینه بعضی از سعادت اندوزان
 حقیقتی که بحسب ضرورت در آن طوفان بی تمیزی افتاده بودند قابو یافته
 سه سر گره آهنهارا آوردند چون موبک اجلال نزدیک شده بود مجدداً بان
 باغستان بخیران عبور افروزد و بر آن گل زمین فیض بخش استلذ از تصویر مغزی
 نمود فرستادن ایلچی در تعویب ماند و چون رایات همایون مراجعت نمود در
 این کاره خبر واقعه مولانا حسین رسید که بابت استلذ گذشت موجب مزید تابش
 گشت بنا بر این بعضی سخنان محبت افزایه سلامه الاولیاء العظام و خلاصت
 الاصفیاء و الکرام خواجده شرف که از قدیمان این دو دومان والا است گفته
 فرستاده شده تا همه حقیقت حال امشهور و ضمیر انور گردانند هم بسین ابطله حدود
 موافق که بوسایل سائل تخصیص و ترخیص یافته بود و در صدد اجلال آن محبت
 محبت و یگانگی آنکند و سستی مژگانای سرت افزایه نقد باطن با طراوت بخشند

مشهور حضرت شاهنشاهی عبدالعزیز خان و وزیر

را بطله خلعت مصفا و واسطه محبت و ولایعنی کلام صادق است هم و پیام موالات
 التیام که در مطاوی رقیه کریمه و فحادی نسیقه انیقه عالی مرتبت معالی منقبت سلطنت
 و اوست پناه رفعت و شوکت و دستگاه فارس ضمنا شهماست و ایالت مرتقی ارج

انصفت و عدالت نقا و دودمان غر و علاء و اعضاء و خاندان مجد و اقطاب
اشعه بوارق آبی محلی انوار شوارق آگاهی مشید ارکان شجاعت و حشمت
موس بیان بسالت و عظمت مسند نشین مجفل عز و اقبال صدر آرا بارگاه جا
و جلال الفایزین مبادی الفطره و بوعالی انعم و المختصین بیاسین القوز
بجلائل النعم قطعہ گوهر افزای نگین و تیغ عبداللہ خان

اشہب اور ابیدان تہور کار شیر	آنکہ تفتیش بر وہ از اینکہ امید رنگ
لازلت ارکان مجتہدہ مشیدہ بالذوم	ادہم اور ابدریک و خاکام ہنگ

و قوا عظم و اولیہ مؤسسہ بحسن الانتظام مندرج و مندرج ہو و نسبت
قرابت و محبت سابقہ را تاکید ہی و تشدید و قواعد صداقت صمیمی را تہدید
رفتہ بود و بظہور پرست مورث صفا خاطر و ثمر انجلائی باطن و ظاہر شد مبانی
یکجہتی و یگانگی استحکام پذیرفت و قوا عظم دوستی و یکتا ولی انتظام گرفت بر مرت
ضمیر انور و خاطر ضیا گستر کہ از اثر اوقات عالم قدس و انہامات معالمت انس الطبیع
می پذیرد مخفی و محتجب نماید کہ از اینکہ اجلاس برادرگان جوانبانی تا حال کہ مبادی
قرن ثانی ہست بمساعدت توفیق ازلی و معاضدت تالیف سماوی و تحت خاطر
حق پرست چنان جلوہ نمایش دادہ کہ مقصود و از سلطنت و فرمانروائی و اہبت
و کشور کشائی تقدیم مراسم شبانی و اقدام لوازم پاسبانی است نہ جمع مال و منال
کردن و در خطوط فانی و مسئلہات جسمانی فرو رفتن ہند اطریق سلوک و سلوک

طریق نیازمند درگاه الهی یا دوست و شریک و خویش و یگانگیه بغیر از مدارات و مواسات و
 معاطفت و مماشات امری نگیرزوده و بهواره توحید خاطر در فریب احوال آسودگی و تضاع عموم
 خلائق و بهوران هم مصروف است و عنان قهر باطن با این مقصد بلند و مطالب حتمی معطوف
 حق جل و علا شاه است و کفری باشد شهید که تسخیر و تفتیح ممالک کنند و ستان که مساحان
 ریح مسکون و سیاحان کوه و نامون سواد عظم چار و انگت عالم تشخیص کرده اند و از
 سه طرف بدین محیط اتصال دار و به بعضی هوا و هوا هوس نبوده است بل پیش نهاد و بهت غیر از
 رعایت لهوفان حمایت مظلومان اگر دیگر معطوف نگشته موازین نیست روی بهمت
 همایون بهر جا که آور و دولت و اقبال بعزم استقبال پیش آمد و عنان غرمت مبارک
 بهر جا که معطوف داشت فتح و نصرت بطریق استیصال اقبال نمود هر گاه شیشه
 قویم و سبب بر ضمیمه با با سائر عباد الله چنین باشند خصوصاً بان سلطنت و دستگاه
 که از عهد تائید یا قنکان درگاه کبریا الهی اند و مع هزار و ابط آشنای نجابین
 و ضوابط محبت فیما بین متحقق و تمکن است و قرابت قریبه و محبت سابقه حمیمه نسبت
 لاحق شده باشد بر شو شمندان حق شناس ظاهر است که یکی ازین روابط و التیام
 محبت و ولکانی است فکیف که اینمه دواعی جمع شده باشد غیر از دوستی و محبتی
 منظور نظر حق بین حقیقت آیین نخواهد بود و پدید است که میهن و برکات این
 موافقت و موالات و سید نظام احوال عالم و عالمیان و نظام اوضاع جهان
 و جهانیان خواهد شد و ایما که در وادی مولف ارسال سل و رسال مرقوم شده بود

هر چند در نظر عقل و در بین سخنوران باب ناکرون ترجیح بر سخن کردن و آرا
 اما غماض ازان وادسی در رنگ تطویل کلام دران مقام ناملائم نبود
 باین قطع که از اجله اکابر وین منقول است اکتفا نمود مشعر

قَسِيلٌ إِنَّ إِلَٰهَهُ ذُو الْكُرْسِيِّ	قَسِيلٌ إِنَّ إِلَٰهَهُ ذُو الْكُرْسِيِّ
مِنْ لِسَانِ الْوَيْسِيِّ فَكَيْفَ أَنَا	مِنْ لِسَانِ الْوَيْسِيِّ فَكَيْفَ أَنَا

الحمد لله که از بدو انکشاف صبح ایجاد و تکوین و ظهور شمشیر سلاطنت
 سعادت قرین همواره مسطح نظر بر منبع توپم ملت و دین موسک مستقیم حق
 و یقین بود لاجرم بوجوب الممکة وَالذِّينُ تَوَّابُونَ اراکند مدارج سلطنت
 همایون و اعتدای اعلام دولت روز افزون کمال دینداری مارادلیله
 قاطع و حجتی ساطع است اندکها همگان را در مضیبات خود راسخ دم
 وثابت قدم دارد چون جوامع هم سلاطین عدالت انما که صدر نشینان
 اراکند اعتلا اند آن است که کامله خلایق و جمهور انا که بدایع و دایع
 حضرت صمدیت اند در جهاد امن و آمان بوده در لوازم عیادات آهی و
 مراسم معاش خیر خواهی جمد بلین نمایند بنا برین در نیت در تنصیب و تعین
 این ممالک و سیه و فیسیم که مقرر چندین سلاطین عالی مقدار و حکم والا
 بود سعی می نمود بعنایت ایزدی که شامل حال این نیازمند و نگاه آهسته
 از سر انجام هم این ممالک فراغ کلی دست داد و اکنه و محال که از زمان

طلوع نیر اسلام الی هذا الایام حوافر خپول سلاطین کشور کشاکش و لمعات سیو
 خواقین فرمانروا پیرامون آن نگرییده بود مساکن و موطن اهل ایمان شد
 و کنائس و معابد اهل کفر و خدلان مساجد طاعت و مشاعر عبادت ارباب
 ایقان گردید المنة لله تعالی و تقدس که آنچه آن که دل می خواست انتظام
 و العیام یافت و حسب الدعا سامان سر انجام پذیرفت جمیع سرداران و
 گردن کشان از جنود و بنود و غیر هم حلقه اطاعت بگوش اعتقاد کشیده و دخل
 حاکم نصرت ماثر شدند و طوائف انام را با هم ارشاد و انضباط تمام دست
 مانینه بصدوق آخسین کما آخسین الله العلیک همگی توجیه تمهید قواعد رفت
 و تاسیس مهابتی نصفت و اشاعت انوار عاطفت مبذول داشته حدائق
 آملی و اعمال ایشان را از رشحات سیاب کمرت و احسان و قطرات مطرا
 فضل و امتنان تازه و سرسبزی داریم و پیش نهاد خاطر فیاض آن بوده است
 که چون ازین مهمات فراغ کلی حاصل شود و بیدر همه عنایت الهی و پادشاهی
 کنار فرنگ که در جزایر سپکا شور در آمده سر بشور انگیزی بر آورده اند و دست
 تقدسی بر زاران حرمین الشریفین زاده الله لهما شرفا و از کرده و جمعی کثیر
 انبوه گشته سنگ راه ناز و تاجر شده اند خود بتوفیق ایزدی متوجه شده اند
 را از خار و خس پاک سازیم ولیکن چون شنیده می شد که بعضی از امرای
 عراق نسبت بوالی خود در مقام بی اخلاصی شده از عروه الوفاقا حسن عقیدت

که باعث ارتقاء ایشان براتب عالییه بود عدول نموده بعضی بی اندامیها
 کرده اند و مخالفین ایشان را نیز که گشت که یکی از فرزندان کامگار نامدار را
 که یا تو سعادت از نامیده حال ایشان روشن نیست چه بر شد از زانچه مطلع
 اقبال ایشان مبریز است بدان چنان تعیین فرماییم و تا خاطر از معاصرت
 آن جمع نشود باقر دیگر متوجه نشویم الحال که سلطان دوم عمو و موافق
 جد و پدر و ورثان همگی این انکاشیه نظر بر ضعف صورتی و الی عزت کرده
 و قیامت افواج فرستاده اند قطع نظر از آنکه از شاهراه سست و جماعت نجر
 در زبده اند به محض انتساب بخاندان نبوت خود متوجه گردیده معانست
 میماند که تعارضت اسلاط متظور باشد علی الخصوص درین وقت مسمره رح
 میشود که فرماز و ایران علی قلی سلطان احمد او فلی را پادشاهت و هدایا
 کمک و مدد روانه باین جانب کرده است بر همت و الامت ما واجب و
 لازم است که عنان غریت بصوب عراق و خراسان منعطف سازیم و چنانچه
 چنین می رسد که چون رابطه محبت و نسبت قرابت بان سلطنت در نگاه
 از قدیم الایام است و تجرید از فرستادن مکتوب محبت اسلوب به مصحوب
 سیادت و نقابت پناه میر قزلباش ضوابط و ادو قواعد اتحاد استیجاب گرفته است
 در آن زمان که حدود خراسان تخیم سداقات اقبال و مضرب خیم عزوجل
 گرد آن سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجه شده باشند و در شرف است

دارند تا آن سرزمین مجمع البحرین عز و علا و مطلع السعدین مجد و بهما گرد
 بالمشافه بی وساطت قاصد و پیغام اساس محبت و یگانگی مستحکم ساخته
 بعضی سخنان و لایز و اسرار حقیقت آمیز که مخزون و مکنون خاطر است و
 شرح خداشناسی و حق پرستی که بقدر استعداد او بافاضا فیض علی الاطلاق
 دریافت است مذکور مجلس انس ساز و از فائس حقائق الهی و شرافت
 و دقائق آگاهی که بر خاطر خاطر آن اہبت و دستگاه پر توان اخته باشد نیز شایسته
 نماید که خلاصه زندگانی و زبده کامرانی مصاحبت اشباح انسانی و موافقت
 اجسام روحانی است فکیف که بمعنی در میان دو برگزیده خدا و دو نظر کرده
 ایارگاه کبریا متحقق شود هر آئینه بمعنی باعث شمول فیض و عموم فضل خواهد بود
 دوران زمان که بعنایت الهی این آرزو بوقوع آید چون بہت منظور آن
 الهی و سرفراز گردد و خدا بر تحصیل رضا حق تعالی است نہ استحصال نام و تسلط
 بر افراد نام نہا بر آن مرکز خاطر حق جو آنست امید که مطلب مقصود ایشان
 نیز آن باشد کہ در یکی کہ حق شناسی و حق طلبی بیشتر باشد آن دیگری است چنان
 خاطر او را لازم دانسته در مقام کمال کجبتی بوده از صلاح او در نگذرد و لکن
 کہ نسبت یگانگی و اتفاق بر عالمیان ظاهر و آشکار شده است در باره امداد
 و ملک حاکم عراق و خراسان آنچه صلاح و یدما و شما خواهد بود از کس بطون عالم
 ظهور خواهد آمد و معذرتی کہ در باب قضیہ فرزند شایر رخ میرزا بقدرہ قلم

محبت نگار شده بود مستحسن بخاطر انصاف گزین افتاد و الواجب که مشارالیه
 بواسطه غم و سالی با خود پسندی تا از رنگد رنگ فطرتی و بد مصالحتی مشکاک
 چندین مورد نالایق گردیده بود که هر کدام از آنها با انفراد مستعدی آن
 بود که کار او باین حد رسیده اولاً بواسطه اغوی بعضی کوتربینان از
 لوازم اطاعت و مراسم عبودیت ما بسیار تسلیل نموده و ثانیاً بان
 عظمت و دستگاه قطع نظر از مواد مودت و قرابت که میان ما و آن نعمت
 و دستگاه واقع است از روی حالت و تربیت ملطفت نسبت نمیتوان شد
 بی او بانه پیش آمد و شایسته بجز بزرگوار خود که چندین حقوق دینی و دنیوی
 بر او داشته است آنچنان سلوک نمود هر تنبیهی که نسبت با او واقع شد
 از قسم القار بانی و الهام نیردانی بود الحال چون شاه رخ میرزا از خواب
 غفلت بیدار و از غم و ربا و مستی نهوشیار شده البته و اعتصام بعبودت و تقوا
 عاطفت مانمو غیر از آنکه تفضلات و تاطفات عزائم از نجشیم امری دیگر
 مخطور نمیشد و مامول از مراسم مودت و قرابت آن عظمت و دستگاه
 نیز است که اندک اقدام او اغماض نمایند به نسبت تشبیه مبانی محبت
 و استحکام قواعد مودت و افتاد و حکمت پناه زبده مقربان هواخواه
 عده محرمان کار آگاه حکیم هم نام را که مخلص راست گفتار و مرید دوست
 کردار است و از ابتداء ملازمت ملازم بساط قرب بوده و دوری او را

بهیچ وجه تجویز نگردیده بودیم برسم رسالت فرستادیم چون در ملازمت ما اورا آن
 نسبت متحقق است که مدعیات را بیواسطه دیگری بموقف عرض رساند اگر
 در مجلس شریف ایشان هم همین اسلوب مرعی باشد گویا فیما بین مکالمه بیواسطه
 خواهد بود و صحبت پر سش و اقامه عفران پناه رضوان و شگانه اسکندر خان
 انارکندرانه سیادت آتب نقابت نصاب میرصد جهان را که از اعظم
 سادات کبار و اجله القیامین و یار است مقرر کرده بودیم بواسطه بعضی امور
 در خیر تراحمی افتاده بود و در نیولار خافت حکمت پناه مشارالیه را فرستادیم
 و انمودی از تحفت و هدایا به تحویل عمده انخواست محمد علی بموجب تفصیل علیحد
 ارسال نمودیم باید که بهیچصفا غرضی تعاد و اشخاصی بعمل فرموده همواره از نظر
 طریق ارسال رسل و رسائل و اتحاف تحفت مساوک باشد و از فرغ سانه
 طلب استن و فرستادن کبوتران پری پرواز و آمدن حبیب عشق با طائر
 ذمی بال شوق و انتقاش و آهناز آمده است شمام شمام نکستی و و داد نمود
 اگر چه توجبه باین مثنی پرندما و نظر اولی نمود و لعب بینماید لیکن و نظر ثانی
 چرخ و بازی آنها یاد از نسبت شوق و مناسبت ذوق ارباب وجد می نمود
 و موجب توجبه بمبدای می شود و گریه حضرت و جب تقاب رسال رضوان آگاه است
 اشتغال صوری احیانا مثال این امور بر کمال توجبه بمبدای جلالت بیش نیست
 و بر بحر و بال و پر ظاهری استفاضا طریقت اندیش نه امید که همواره بار سال شریف

صحافت محبت و جلال رسائل مودت تحریک سلاسل اخلاص و تائیس
 مبانی اختصاص نمایند بر جوت اختصاص تمام کرده شد
 والسلام والا کرام

نامه حضرت شاهنشاهی عبدالعزیز خان او و بخت نشینان توران

استشمام گلدسته بهارستان یکدلی و یکگانگی و استطلاع عکار نامه نگارستان
 و در بینی و فرزانگی که آراسته نخلینان بوستان سراسر آشنائی و نگاشته
 نقش پیوندان نگارخانه اول افروزی و دل کشائی آن و اولاد و دمان نجسته
 خاندان گوهر افروزان سر و اورنگ پرده کشای چهره دانش و فرهنگ صدر نشین
 ایوان شهر یاری چاکر بگرام پیشگاه سپه سالار نبرد گاه دلاوری و
 ولیری شهسوار جولانگاه شیر خدیو کامکار کشور و ادگسری بو آئین نامدار
 جهان دانش پروری فروزنده چرخ غنای و فرزند چتر کیانی بود در حقیقت
 هنگامی که کوس نوروزی آوازده جهان افروزی و گنبد نیلگون بلند خست
 وزیر اعظم عظیم نجیب عالم معنی آفتاب جهان تاب که سلطان چار باش ایام و
 قهرمان هفت اقلیم عناصر و اجرام است سایه فرخی و فرخندگی بر تارک جزو کل
 انداخته بود و یاد بهاری روح سبائی در کالبد نورسان شهرستان آب و گل
 و میده و ابر آفری پانور سیدگان لشکر بهار از گره راه شست شود داده
 پیرایه خوشلی و خرمی و سر پای و لکشائی و شادمانی شد نهال و سوسنی از سر بلندی

گرفت و آئین بکتادلی تازه از جندی یافت سخنان دلاویز دوستی و خوشی
 و یگانگی و نیک اندیشی که بخانه عنبرین شمامه نگارش یافته بود در بکاک گهین
 گذارش پذیرفته بوضوح پیوست و مستحسن افتاد بر دل دانش پسند و دیده
 آسمان پیوند که گنجینه راز خداوندی و آینه چهره هوشمندی است پوشیده
 نخواهد بود که این نیامزنده در گاه آبی درین سی سال که به نیروی آسمانی بخت
 کامرانی رسیده همیشه پیشید و دانش و بنیش آن داشته که انبیه جهانگیری و
 فرمانروایی و تیغ گذاری و کشور کشانی بر آسجا آوردن گیر و دار شبانی و
 سر کردن کار و بار پاسبانی است نه که در آوردن گنهای زرو سیم و آداستن
 سخت و و بهیم و پابلکل ماندن بخواهشهای ناپایدار و سرفرو بردن به گریبان
 آرزو مانا استوار چنانچه همیشه با دوست و دشمن و خویش و بیگانه بجز یکی و دیگری
 چیزی دیگر نبوده و همواره در آسودگی جهانیان از خورد و بزرگ مهربانی
 با مردم روزگار آرزو و روز و یک کوشش می نمودند آگاه است که پاک خستن
 چار و انگ هندوستان و خس و خاشاک رفتن ازین بوستان که از سه پهلو
 بدریا شور پیسته است از سر خود خواهی و خود کامی نبوده بل پیش نهاد آرزو جز
 نوازش خاکساران و گرداش تمسکاران نشده و ازین نیت بهر سوی که رو
 آورده کارهای مشوار باسانی کشایش یافته و چهره آرزو از پرده امید بخوبی
 نمایش پذیرفته هرگاه شیوه فرخنده با باد دیگر نبوده نای خد چنین باشد با آن و الا و...

که از بزرگان باریافتگان و نگاه خداوندی اند و یا نمیشی پیوسته دوستی
 قدیمی و خوشی نزدیکی در میان باشد بر شوخمنان خورده تین از آن
 که یک از این او یگانگی و یکدیگر بسند است چنانکه نیمه دو اعی یکی باشد
 باشد پیدا است که جز یگانگی در میان نخواهد بود و این یکتولی سنا به آید
 جهان و چند با میان خواهد بود و آنکه در دیر فرستادن نامها گراهی
 و عدم اظهار لوازم دوستی ایرانی از مولف غریبه رفته بودیم چنان
 در پرده کتمان پوشیده و پنهان ماند چه دل نگذاری ایشان از گفته
 دشمنان بد کردار و سرکشان روزگار چون برین خواهد داشت و گویا
 چند س از سخن ما زان بیباک و تبه کاران کج نهادن پاک نظم

عیب پسندند بر غصم نهر

ببخردی چند ز خود بی خبر

باد شونند بر بچه اش رسند

و دوشونند از بد شا رسند

که از تیرگی درون و کوتاهی دریافت در بنی ساخته بودند و گویا از
 ساده دلان چه چندان راز و گردان کرده سخنان ناشائسته را بفرآک
 این کس بسته اند خود چه گنجایش انبغی داشته باشد چه دروغ بیفروغ
 این گروه بی سرانجام بر مردمی که اندک بر نور یافت دارند پیدا است
 آن و الا در دمان که برگزیده نگاه خداوندی اند و در اندیشی و
 باریک بینی ایشان بر همه روشن چه گنجایش داشته باشد که گوش بوش

برین سخنان تا ستر انداخته از نامه و پیغام دوستی باز ایستند اگر چندی
 از رانده های درگاه و دور مانده های گمراه از هندوستان آزرده دل
 رفته باشند و براه سالوسی درآمده دروغ برار است و انموده خواهند که راه
 سختی یابند و خواهش دم زدن کنند و بران شوند که گرد ملال بروان
 دوستی نشینند و حشر شبه یگانگی بجاشاک بیگانگی انباشته شود و سزاوار دوستی
 آن بود که ایلمچیان در آن فرستاده مقرر سخن می شنکافتند و از تکار آگاه
 می شدند و خدا نخواسته باشد اگر بونی ازین سخنان دور از کار می یافتند
 روش دوستی آن بود که دانشوران بنجیده را فرستاده از چگونگی آن پرسیدند
 باری گذشت آنچه گذشت اکنون چون لاله زار و دوستی بتازگی خرم و سبزه
 شده دل بی غمش بران شد که اندکی از سر گذشتها پیشین نگاشته خامه
 راز ساز و پوشیده نماید که از تیرین کتاب دست بر ساحت ضمیر آگاهان
 تافته و به شهادت نظر دقیق و اشارت ارباب کشف و تحقیق اعتضاد فیه
 و بالجملة باتفاق اهل علم و نخل مقرر شده است که عمده در موجبات شرف است
 در وقت منزلت نوع گرامی انسان که مثال اقبالش توجیع و قیوع فضائل
 علی التیمر من خلقنا منین است گوهر شب چراغ عقل است که شناخت خود او
 با او ایستاده است و دریافت کارگاه آفرینش با او باز پیوسته و باتفاق
 ارباب عقل و صحاب نقل نورانیت آن گوهر شب تاب را با دشان بزرگ نشرد

و شهنشایان و الاثر از همه روشن تر دارند و دانشوری تا جداران
 بخت بلند و بختیاران دانش پسند از همه بیشتر است چه هرگاه در کاخ
 آفرینش هر کس را فراخور احتیاج و استعداد دانش می داده باشند
 هر آینه این طائفه علیا به مزید فهم و ذکا موصوفت خواهند بود اکنون که
 دانش پناه بنیش دستگاه مولانا میرزا جان که سرآمد دانشمندان نامدار و
 یگانه اوستادان روزگار از اکابر علمای دین و اعظم اصحاب یقین است
 هر چند پادشاهان دانشور را هم نشینی باین نوع مردم می باید پیدا است
 جای که خرد و ورین و دانش خدا آفرین آن عظمت و دستگاه خواهد رسید
 فهم افتاد پناه مذکور بان نخواهد رسید و چون بر فطرت صاحبان این
 فیه یکتا لازم است که این یاقوت بی بها و فیروزه خاتم کبریا را محفل نگذارند
 و همواره در مسالک معاش و معاد استعانت و استمداد از وظیفه مخصوصا
 در وقت صحبت با خواندگان سیاه دل و سیه کاران تیره و رون که از برکت خواهر
 جاه و زبردستی و خودی و خود پرستی چشم بر کاغذ و نوشته اند و فرمان آسمانی
 و نامه جاودانی را که فرستاده خدا و رسانیده پیغمبر اوست از شاهانه گردانند
 برنگ دیگر دمی نمایند و محملات نصوص را تا ویلات و تسویلات نمود و بخواهند
 که در فرمانروایی و کارگزاری شریک پادشاهی باشند ازین رهگذر دل
 و دانش گزین همواره در تحصیل مرضیات الهی می باشد و چون اختلافات

ہرگز اور جو باہر سے بھی شہرہ یعنی سد و سلطان علی علیہ السلام و ان کے
 و برائے میں نمایاں و ہموارہ اسکا شاعرانہ خواہش اسانی وین و تقاسیم
 در تہا سے بچتہ میں و مستبطلات عقاید سلطنت و مائتہ اقا و علیہ صلوات اللہ علیہ
 ہر خلاف و تصفیح مواقع اختلاف و متعلق خلافتی کہ در ہر یک کسب ہر سال
 میان علی است متنازع فیہ ہو و چنانچہ کہ تب تداولہ مہبوط بہ انفاہیل
 ان مثل است ینماید و در سیاوی احوال گفت و گوی تمثیلی یا تفسیری و نقلی
 ادکسا و باز آرنادانان کہ بہ تلبیسین متزویہ در لباس اسرار اب و انشہ ہر آیدہ
 انشیا تمام پیدا کردہ ہو بہ ہر شہورہ موجب پیش آمد جمعی از ارباب دانش
 و اعتبار گرفتن انہما کہ ہو مسئلہ بد نفسی ظالیفہ اولی در زوایا نمویل بودہ
 ہو کرد و در این نادانان و انانما ہو حیب قیج سر بر تہا و سوی سیرتہ خود متزویہ
 طبع گشتہ بعضی مقدمات نالائق را شہرت و ارادہ موجب مزید انہما انچہ
 از اہل ای بیگالہ کہ در امتحان کمالک شرفیہ ہست و سزاوار تہا ہرین بودہ و جوہر
 بد طبیعتی و کم فطرتی ارادہ بینی جو ہر در مانوغہ ایشان را فاسد داشتہ و ہستہ
 بہ ہر اندر خانہ و در بودہ دست آویزی بر آنیادن در خانہ دیباغی شدن
 نمی ہو ہستہ می شوہر چنانچہ این بی سعادتان گاہی نسبت ادعا کوہستہ
 و گاہی نسبت دعوی نبوت ہا بنجانب نمودہ خود را در کرد اب بلا و موج خیزہ
 عنانہ رسوا خاص و عام شدند و خاک مذلت و گرد خجالت بر فرق روگا

خود انداخته بدار البوار شتافتند فی الواقع ساحت قدس مساحت جناب
 کبریا الهی را با نخس و خاشاک امکان چه نسبت و در سر پرده عصمت نبوت
 پای بنده ان عقال بود و هوس را چه مناسبت باعث تعجب می شود که
 در مجالس ارباب دولت که از تائید یافتگان درگاه الهی اندامثال این
 مقدمات بر سهیل احتمال هم چرا گذرد و سفیهان بی صرفه گویا چه اجابت
 امثال این مقدمات باشد و حقیقتا شاهد است که چون همگی بهت مصروف
 بر تحصیل رضا الهی است از سخنان مذکوره ارباب نفاق عساکر و مشرب
 عذب خاطر راه نمی یافت چه هرگاه حضرت واجب الوجود از دست طغیان کورستان
 کم بین خلاص نشده باشد و حضرت انبیا و رسل از سرزنش و نیروان بدین
 بیخات نیافته باشند سائر بنده با خدارا ازان چه اندیشه و از بدنامی چه ملاحظه
 باشد الحمد لله و المنه که همیشه پیش و پیدانش و بنیش فرموده خدا و پیغمبر
 او بوده و روز افزونی نجات همایون گواه حال مس است الله تعالی همکن ترا
 در مرضیات خود ثابت قدم و راسخ دم دارا چون همگی بهت سلاطین
 عدالت اتمام است که در رضا خالق و آسودگی خلایق بوده نوعی سلوک
 نمایند که خلق خدا از آسیب ارباب شرارت هر من بوده در لوازم عبادت
 الهی و مراسم معاش خود فارغ البال باشند بنا بر این محض از برای رفاهیت
 کافه رعایا و عامه بر ایاکه بدایع و دلایع الهی اند و برین سی سال هر پاک که دن

زمین هندوستان چندان کوشش بجای آورده که جهانی و شوار از چندین
 راههای فرمانروا و سرکشانشان مانند پدست آمد و همگی سرانجام آن بدانگونه
 که بایستی شد چنانچه تاجانه های هندوان بد کیش خانقاه درویشان
 خدا اندیش گردیده و بجای آواز ناقوس بت پرستان بانگ نماز بلند می
 گرفتند و همه کارهای اینچنیناچند دل می خواست همچنان شد و از کوشش
 سامان و سرانجام پذیرفت و همه سرداران و گردن کشان که بندگان
 جان بستند و گوشواره فرما بدهاری در گوش فروتنی کشیدند و به لشکر فروری
 اشرار آمدند و اینهمه مردمان گوناگون را با هم پیوند دست داد و مانع سر نیز بر زمین
 خاکساری و تارک امید بر درگاه خداوندگاری نهادند بوستان آرزو
 این مردم را بسیر چشمه پدید آورد و پیش سرسبز و شاداب ساختیم و پیش نهاد خاطر آن
 بود که چون این کار و بار سرانجام یابد شوریده بختان فرنگ که در حصار
 دریا شور و آمده سرشور انگیزی بر آورده اند و سنگ راه دریا نوروان
 هفت کشور شده سیماب زانران حرمین الشرفین آثار بسیار میرسانند خود پور
 نموده آن راه را ازین خار و خاشاک پاک سازیم لیکن چون شنیده می شود
 که بعضی او باش قزلباش از جاوده عقیدت و اخلاص بیرون آمده بوالی خوا
 بی او بیا کرده اند بخاطر حق جو میرسد که یکی از فرزندان کامگار را بدان سجا
 تعیین فرمائیم قطع نظر از آنکه از شاهراه سنت و جماعت انحراف دارند رعایت

خاندان نبوت بر دست بهمت ما لازم است علی الخصوص که حقوق اسلام
 سابقه در میان باشد و تا خاطر ازین بگذرد جمع نشود نهضت بجائی نمائیم و
 الحال که سلطان روم عمود و موثقیں جدید و پدربزرگوار خود را کان نمیکین
 آنکاشته نظر بر ضعف صوری و اهل عراق انداخته بدفعات افواج فرستاده
 و در بنوقت مسموع میشود که والی عراق سلطان قلی احمد او علی را بحسب
 طلب کمک باین جانب فرستاده اند بخاطر چنان می رسد که عنان عمرت
 بر صوب عراق و خراسان منعطف سازیم و آنکلا اعلام امداد و اعانت بر
 اتم و حسن نمائیم و در دل چنان گذرد که چون آئین یگانگی و یکدلی بان
 دو دمان و الاسالم است که است و تجدید مراسم محبت و لوازم قرابت از
 فرستادن مکتوب محبت اسلوب بصحوب سیادت پناه سعادت و شگانه میر پیش
 است حکام یافت است می خواهیم که چون نزدیک خراسان رسیده شود و اولاد و
 نیز از آنجا از راه دوستی آمده در آن سرزمین پسر آئین بیدار گرد می شود کام
 سازند و بگفت و شنود و لا و نیز پرده کشا چهره یگانگی گردند امید که سخنان
 خداوانی و راز پنهانی که در دل ما جا گرفته یک بیک گفته شود و آنچه از
 دوبرینی و خدا پرستی در دل آن و اولاد دمان بر تواند آخته باشد نیز شنیده
 و خوشا وقتی و فرغند به جا که اینچنین دو بر گزیده خدا فرام آمده زبان راز
 بکشایند و سخنان دل نواز با هم بگویند و چون پیشید سر فر از کرده ما خدا

چیز خود را بش بر آوردن نام بلند و سر فرایمی نمودن بر بنده نامی خدا دیگر
 نیست دل چنان می خواهد و امید که ایشان نیز همچنین می خواسته باشند که
 در یکی که خدا شناسی و خدا اندیشی بیشتر باشد آن دیگری پیروی و بجزوی
 او خواهد بود یکدلی و یک روی او فرو گذاشت نماید و الحال که نسبت یگانگی
 و اتفاق بر عالمیان ظاهر شد در باره اعدا و ککس اهل عراق و خراسان
 موافق صلح و دید آن چشمت و نگاه بعمل خواهد آمد دیگر آنچه از فرزندان شایخ خیرزا
 نوشته اند خوب نوشته اند سخن آنست که از آنجا که خور و سالیها و خود پسند بیهای
 او بود و با اینهمه کوتاه بینی همنشینان بدو استوار چنین ناشایستگی شده بود که
 هر کدام از آنها باین پایه می رساند چه آنان بی پروائی تا که از بندگی ما کرد
 و چه از آن گستاخی تا که جان و الا و دومان نمود هر چند از دوستی و خوشی
 که با دارند چشم پوشیده شود و او را چه پاید آن بود که بی او بانه پیش آید و چه از آن
 بد اندیشیها که سپردگان بزرگوار خود نمود هر چه باور رسید از خدا رسید بیگنان
 شایسته انجیم افتاد گویا بود اکنون چون شاه رخ خیرزا از خواب پریشانی بیدار
 شده و از سرگرائی مستی هوشیار گشته باینجا رسیده است بجز صبر بانی نمودن و
 از کار با او فراموشی کردن چیزی دیگر در دل نمی گذرد و امید از دوستی و سخنان
 آن والا و دومان نیز چنان است که از گستاخی با او چشم پوشند و بجهت تشبیه
 مسابقی محبت و استحکام فواعده موت افادت و حکمت پناه زبده مقتربان با او

عمده محرمان کار آگاه حکیم تمام که مخلص راست گفتار و مرید درست کردار
 است و از آنکه ملازمت ملازم بساط قریب بوده و دوری او را هیچ وجه
 تجویز نگرد و بودیم بر ستم رسالت فرستادیم چون در ملازمت ما و آن نسبت
 مستحق است که مدعیات را بیواسطه دیگری بموقف عرض می رسانند
 اگر در مجلس شریف ایشان بهمین اسلوب مرعی باشد گویا مکالمه
 فیما بین بیواسطه خواهد بود و بجبت پرسش واقعه غمخیزان پناه رضوان
 دستگاه اسکندر خان انارالد بر نماند سیادت مآب نقابت نصاب
 میصد جهان را که از اعظم سادات کبار و اجلّه اتقیای این دیار است
 مقرر کرده بودیم و بیواسطه بعضی امور در حیرت راجی افتاده بود و نیز اولاً بر تقاضا
 حکمت پناه مشارالیه را فرستادیم و نمودگی از سوغات تجویل عمده انوار
 خواجه محمد علی بموجب تفصیل علیحده ارسال نمودیم ترقب آنکه بمقتضای
 عمراتما و اتحایا عمل فرموده همواره از طریقین طریق ارسال رسل
 و اتحایا تحف مسلوک باشد و دیگر از فرستادن کبوتران پری پرواز و
 آمدن حبیب عشقبا ز شهبهر مرغان شوق در جنبش آمد و گلزار خواشیر
 گل شگفت اگر چه بحسب نمود جز بازی بیش نمی نماید اما در معنی یاد
 از مواجید ارباب ذوق میدهد و معنی اشتغال صوری باین مشتغله پند
 چون پدید نوره بین باز می نگرد و جز پنده بر چهره راز نیست و بجز این

پروبال چشم امید باز نمید که هموار که هم برین آئین بنامه و پیام
خوشدل و شاد کام می ساخته باشند بیت چون قلم آمد بلفظ شاد کام

ختم شد خط محبت و السلام

نامه حضرت شاهنشاهی بشاه عباس تخت نشین کشور ایران

شائش و نیایش عقبه کبریای احدیت جل جلال قدس بشاه است
که اگر جمیع نقاط عقول و جداول نوم با جنود در کات و عساکر علوم
فراهم کند از عمده ادو کفری ازان کتاب یا پر کوازان آفتاب نتواند بر آید اگر چه در وقت
تحقیق جمع ذرات مکنونات در حد ایزدی اند که از زبان نیربانی بر آید
تشنه لبان و تفسیده زبانان بید انان پید احمد حقیقی را از زبان و سایر
دمان و ارد پس همان بهتر که گنند اندیشه از گنگره جلال صمدیت که چنان
پاکان آونخته اوست کوتاه داشته در جلال نعوت گروه قدسی شکوه
حضرات انبیا و رسل علی نبینا و علیهم التجه و السلام در آمده اولاً شراً
حالات و ثانیاً بنامل عطیات که جمهور انام را از گروه ضلالت و غوایت
بشاه راه عنایت و هدایت آورده اند بر منابر تبیان او نموده و شرح
معالی احوال و مکارم اخلاق طائفه مقدسه اهل بیت که راز داران هرگز
گه یار و پرده کشایان سر از انبیا اند بران افزوده از ذروه عنایت است
رحمتی تازه کرده آید لیکر چون بدیده انصاف ملاحظه می کند مدارج

این مظاهر کونی و الهی و معالی این مجامع انفسی و آفاقی را که مستلک
 و حقیقت حق و فانی در بقای مطلق اند ظل مجاد که بر یاد خداوندی و پر تو
 صفات علیای ایندی می یابد شائسته آنست که از ان در اعینه نیز هست
 باز داشته نکته چند از مقاصد متعارفه از باب دانش و بنیش که بر حکمت عملی
 انتظام سلسله امکانی بان منوط است در ویباجه اظهار نمود که هر آنکه در نصرت
 روان که مه روان کنگرین و سیراب و لان مناهل یقین که از او جدا اول ظهور
 و بطون پیش نهاد بهمت قدسی اساس داشته اند باین دست آویز نیاید
 مستفیض سعادت خاص می گردد البته نشانه تقدس و تعالی که مشاهده صفت
 نامه گرامی که مصحوب یادگار سلطان شالو مرسل شده بود در واسط ایام
 بهار و مناظر اعتدال لیل و شمار اهنه از بخش باطن مهر آگین شد با و طرب می
 شقائون و ریاحین در دماغ روزگار پچیده بود که این گلدهسته محبت و ولا
 نکست رسان مشام یکا گنگی گشت آنچه در توقف تسطیر تامل خلت و و او
 رقم پذیر کلک ظهور شده بود بغایت در موقع خود جلوه آسمان و ادنی الو
 روابط معنوی چنان اقمقنای کرد که اینهمه دیز نکشد لیکن از صاور و وارد
 مسموع شده باشد که چگونه مشاغل عظیم و محاربات قوییم با سلاطین و
 هندوستان و اساطین این مرز بوم که مساحان جدا اول آسمانی چار و
 بیفت تعلیم گفته اند اتفاق افتاده بود در نیمه ت به دید این سواد اعظم با

وسعت و فسحت که در میان چندین رایان خود را و فرمانروایان سپه آرا
 و انقسام یافته بود و همواره بر سر تحریر و تحجیر بوده باعث تفرقه خواهی خلق است
 می شدند به غیر و توفیقات آسمانی به تسخیر اولیای دولت ظاهره و زاهد و از
 کر یوه هند و کوه تا اقصای شرق از سبب جمع سرکشان گردان آن
 از فرمانروایان زیر دست و راجا و رایان بدست و افتخاران کوه نشین
 کوتاه بین و بلوچان با و پیکار و با دگر گزین و ساز قلمه نشینان فرسیدار آن
 شمولاً و استقلالاً از ظل اطاعت و انقیاد و ماوراء آمدند و در التیام صدور و تنگنا
 قلوب طبقات انام شرافت مساعی میندول شد و لبیا من توفیقات غیبی
 آنچه در پیشگاه ضمیر حق گزین می یافت بر وجه تم بر تو ظهور و او اکنون صوبه
 پنجاب مستقر ایات منصوره شده مکنون خاطر حقیقت مناظر بود که کیسه از
 طرز و انان بساط عزت روانه شود درین آشنا همی چند سناخ شد عظم آنها
 استخلاص عموم رعایا و کافه سکنه ولایت و پذیر کشمیر از ایادی فیه تسلط
 او باشد بود با وجود غایت استحکام و انسداد و طرق و ارتفاع جبال و تراکم
 اشجار و و فور کر یوه و منغاک که عبور مو اکلب او نام بی از تکاب مصاعب از اینجا
 صعب تواند بود با ستیاق عروه الوثق توفیقات آسمی و استمداد روح
 حضرات ائمه معصومین سلام الله علیهم آئین شکر و حکم بر و عساکر عالیه
 فرود شده و چند هزار خارا تراش چاکدست منزل منزل پیش می رفتند

و در قلع اجار و قطع اشجار بطولی نموده در تفتیح و توسیح طرق مسالک
 می کوشیدند چنانچه در اندک فرصتی آن ولایت دلگشا مفتوح شد و
 عموم رعایا از الویة عدلت استظلال نمودند و چون آن عشرت آباد
 که مدوح جمهور نظر گیان حسن پسند است از عنایای مجروده الهی
 بود خود نیز در آن گنل زمین فیض بخش رسیده بعد از شکر بجا آوردیم
 تا بکوبستان تبت سیر کرده از راه ولایت پگلی و دستور که رهت در
 نهایت صعوبت عبور نموده عرصه کابل و غزنین مخیم عساکر اقبال شد
 و تنبیه افغانان سباع سیرت قلع سهریت که در ولایت سواد کجور
 و تیراه و بنکش سنگ راه مترودان توران بودند و تادیب بلوچان
 و دیگر کوه نشینان بهایم طبیعت تعالی بدیعت که خار راه مسافران
 ایران می شدند نیز بطریق استطراد روی داد و اصل در توقف بعد از
 ستوخ و اقله ناگزیر حضرت شاه علی بن مکان انار الله بر مانه عدم ^{نظ} نصیب
 احوال ایران و هرج مرج آن دیار بود که بقضای سجانی وقوع
 یافت و در نیوا که ایلچی خجسته پیام رسید معلوم شد که آن اختلال رسو
 در کمی نهاد هر آینه با شماع این خبر خاطر نگردان روی باطنستان آورو
 و در باطن حقیقت تاسیس میرفت که در وقت محض سیدن شایان
 آئین مروت و نفوت نباشد درین هنگام چنان پرش ظهور رسد که

هرگونه کمک و امداد که مطلوب باشد بوقوع آید لیکن چون مهم قندهار
 در میان بود و میرزایان قندهار در لوازم معاونت و معاضدت آن
 دو دو مان عالی تکامل و تقاعد نمی نمودند و در مواقع حوادث و مکاره
 که محل استطلاع عیار جو هر دو فاد و فاق است قطعا آثار یکجبهتی و یکگانگی
 بظهور نیامده اند و نیز بپاسن ارفع ماکه موطن صاحبان ناز و نعم است
 توسل شائسته بقدر بیم نیرسانیدند مخطور جو آشی باطن بود که اولاً قندهار
 را بکسان خود بسپاریم و میرزایان اینجا اگر نشاء و دولت روز افزون داشته
 باشند و از ماجرای سواخت ایام ناوم گشته اعانت و خدمت آن سزاوار
 تفاوت طیبین و ظاهرین را ملتزم شوند و در خصوصت افواج قاهره با
 ایشان متفق شده هرگونه امدادی که مرکوز خاطر آن قره العین باشد
 بجا آورند لیکن چون میرزایان قندهار از منتسبان این خاندان محکم
 بودند بی آنکه استفسار شود فرستادن حیوش منصوره در نظر عوام کوتاه بین
 مشتبه به عدم ارتباط می شد ازین اراده منحرف گردید و درین اثناء ترمیزا
 و رود سعادت نمود و صوبه ملتان که بچندین مرتبه زیاده از قندهار بود با
 اختصاص یافت و مظفر حسین میرزا شمول عوطف و روابط آشنائی را
 شنیده والده و سپه کلان خود را اینجا فرستاد و غرمت آمدن دار و بعد از
 آمدن او عساکر فیر و زمند و قندهار بوده هرگونه امداد و معاضدت طلبند

باسانی خواهد نمود و چون در آئین سلطنت و کیش مروت اتفاق مقدم
 بر اختلاف و صلح اصلح از حرب است علی الخصوص نیت حق طوبیت ماکه از
 مبادی انگشاف صبح شعورتا این زمان همواره اختلاف مذاهب و افقت
 مشارب منظور نداشته طبقات انام بر اعمیاء و اللند دانسته و در تنظیم احوال
 عموم خدایون کوشش نموده ایم و برکات این نیت علیا که مقتضای طینت
 عظمی است مره بعد اخری مشاهده و ملحوظ گشته درینو لاکه ممالک پنجاب مخیم
 عساکر عز و جلال گشت مکرر اعازم جازم شده بود که انتقاض الویو عالیسه
 بجانب ماوراو النهر که ملک موروثی است اتفاق افتد تا هم آن بلا و در
 تصرف اولیای دولت در آید و هم معاونت آن خلاصه خاندان نبوت
 بطرز دلخواه سمت ظهور یابد درین اثنا بتواتر و توالی ایهت پیناه شوکت و بیگنا
 عبید الله خان والی ملک توران مکاتبات محبت طراز که مذکر قرابت سابق
 و محمد سعادت لاحق باشد بوساطت ایلچیان کاروان ستاده محرک سلسله صلح و جلال
 و موسس میانی و واد و وفات گشته چون در جنگ زون با کس که در
 صلح زند در ناموس اکبر شریعت غمرا و قسطاس اعظم عقل بهضیانا پسندیده
 و ناسنجیده است خاطر ازین اندیشه باز آورده شد و غریب تر آنکه هنوز از واد
 انصوب اخبار تدارک احتمال ایران و ایرانیان که موجب اطمینان تمام
 گرد و شنوده نمی شود و قرار واد خاطر دولت اساس آن صفت نژاد انگشاف

صریح نمی نماید مأمول آنکه خاطر مرکزین ما را متوجه هرگونه مطالب و مقصد
 خود دانسته طریق و آئین مراسلات را مسلوک داشته حقایق احوال خود
 را اطلاع نمایند و امروز که ایران زمین از داناتایان کار دیده و عاقبت زمین
 بسیار کم شده آن نقاوه اصلا بکرام را در تنظیم ملک و اقامت احوال
 جمهورانام جهد بلیغ باید نمود و در هر کاری مراتب حزم و مال اندیشی بکار برود
 و به تسویلات ارباب بغض و اکاذیب سخن آریان مفسد خاطر خود مشغول
 ساختن و بیروباری و انحصار نظر از زلات اقدام ملازمان موروئی و بندگانی
 جدید می شیمه که می خود ساخته ارباب اخلاص را پیش آورد و صاحب نفقت
 را بنور محرابانی زنگ زد و می ظلمت شد و در قتل آدمی و بدم بنیان ربانی
 احتیاط تمام بقدم رسانید که بسا و وستان جهانی به حیل سازمی دشمنان
 خود کام از بساط قرب و ور شده خوننا به اجل نوشیده اند و بسا دشمنان در
 لباس عقیدت پوشیده در تخریب اساس دولت کوشیده اند در مراقبه ضما
 و سر از این مردم توجه موفور مبدول داشت و دولت مستعار این نشاء و حق
 را بر مضرات آتی معاضد و معاون گردانید و طبقات خلایق را که در بلع
 خزانه ایزدی اند بنظر اشتفاق منظور داشته در تالیف قلوب انام کوشش
 فرمود و در محنت عامه آتی را شامل جمیع ملل و نحل دانسته سعی هر چه تمام تر خود
 به گامش همیشه بهار صلح کل در آورد و همواره نصب احین مطلع لعمره و دولت

خود باید داشت که این دو توانا بر خلائق مختلف المشارب متلون الاحوال
 در فیض کسوف و پرورش می نماید پس بر نوبت همت و الای سلاطین
 که ظلال ربوبیت اند لازم است که این طرز را از دست ندهند که او اچنان
 آفرین این گروه عالی را برای نظام نشاند ظاهری و پاسبانی جمهور عالم
 آورده است که نگاهبانی عرض و ناموس طبقات نام نهاد آدمی زاد و کوا
 و نیا که گذران و نا پایدار است دیده و دانسته خطا نگر نیند و در کار وین و
 ندهب که باقی و مستدام است چه گونه مسابله نماید پس حال هر طایفه از
 و دشمن بیرون نیست یا حق بجانب اوست در آن صورت خود مستر شد
 و نصاب مندر اخبار تبعیت گزیر نتواند بود و اگر در اختیار روش خاص شود
 و خطائی رفته است بیچاره بیار نادانی است محل ترحم و شفقت است نه جاک
 شورش و سرزنش و در فراخی حوصله در اتمام باید زد که بمیان آن وسعت
 صورت و معنی و فسحت عمر و دولت پرده کشاست و از نتایج این ششید
 دولت افزا آنت که هر هنگام کم فرصتی و استیلائی قوت غضبی و دشمنان
 یا شتاب و دشمنان پائمال نشوند و دشمنان دوست تارار وانی مکر و فریب
 نماید و در پاس قول خود بر مسند سعی نشست که ستون بنیان فرمانروائی
 است و تحمل و بردباری را مصاحب دائمی خود گردانید که اساس دولت پایدار
 در ضمن آن منطوبست و بر ضمیر دلپذیر مخفی نماید که اراد چنان بود که یکی از مختصان

حریم عزت مصحوب یا دو کار سلطان فرستاده شود تا او ضاع ایران از قرار واقع
 دیده بعرض مقدس رسانند درین اثنا و ولایت کشمیر جمعی از شورخندان لغی
 و طغیان ورزیدند و ماجریده با معدومی از متفرمان رکاب سعادت عتصام
 در شکارگاه بودیم که این خبر رسید با اشاره ملهم اقبال خود بطریق ایلتظار بان
 تاجیت روان شدیم بنوزاریات منصوره به کشمیر و زیاده بود که بهاداران
 نصرت نفلش که بضرورت همراه این فرقه طاعنیه شده بودند قابو یافتند
 سران سرمایه نسا و بدرگاه دالا آوردند و چون این ملک بسیار بکرات
 قدم عالی مہبط امن و آمان گشت معاودت فرموده بدارالملک لاهور
 نزول اجلال شد درین هنگام حاکم سیوستان شہنشاہ نوچی منده که سرراہ لیرا
 باشکر نصرت قرین از نجات برگشتگی در پیکار بود و راه عراق مسدود و بنا بر
 فرستادن ایچی در توقف افتاد اکنون که خاطر اقدس از همه امور فراغ
 یافت و سیوستان و نیش در سلک ممالک محروسه درآمد میزاجانی بیگ
 حاکم آنجا باستانه بوسی استسعاد یافت چون نقوش عداوت گذشته و حربت
 عقیدت آئینده از لوح پیشانی او ظاہر بود آن ملک بچنگ گرفته را باز با
 مرحمت فرمودیم و راه عراق و خراسان نزدیک تر و همین تر از سابق پدید
 آمد مشارالیه را بخصت فرمودیم و سلاله الکرام مخلص مقدم ضیاء الملک را
 فرستادیم و چندی از مقدمات محبت اساس و کلمات خیریت اقتباس

زبان او قنویش یافت که در وصد تسرای خلوت انس ابلاغ نماید و نیز
 حقیقت احوال ایران را قرار و واقع فهمیده معروض دارد و برخی از سوخت
 این دیار به تحویل خواجه ابوناصر فرستاده شد که تفصیل علیحده بگذرانند و
 آنکه این دو ولتخانه را خانه خود دانسته برخلاف ایام گذشته سلوک فرمایند
 و ارسال رسل و رسائل را که ملاقات روحانی و مجالست معنوی است هر دو
 از شمائل مکجبتی شمارند حق سبحانه تعالی آن نقاوه خاندان صفا و ارضاء
 و خلاصه دو مان اجتناب و اعتدال از مکاره آخر الزمان محفوظ و مصون داشته
 بتائیدات غیب الغیب موید و مشید دارد و السلام

نامه شاهنشاهی بوالی ولایت کاشغر

ایزد جهان آرای راستایش و آفرین که نزهتگاه عالم را بفرغ غنچه
 مردم پذیرای نور گردانید و این شکرست آنجن را بلو امح و او دهبی قوما روایان
 و الاشکوه آسودگی که امت فرمود آئین آگاه دلان بیدار بخت آن تواند بود
 که هشتاد سال همین نجشبه شمس آسمی شده بجهت دنیا پیش بدرگاه داد و در پیمان نمایند
 بگذرد بیگی اندیشه و سنجیدگی کردار سپاسگذاری را اساس نهادند و هر آنکار که
 شایسته آنکه چراغ قدر دانی افروخته باندازه آن دوستی و خیر بگالی بجا آورد
 بتا بر آن چشمداشت از آن نقاوه و دو مان غر و علا و عضاده خاندان مجد
 و اعتدال است که نظر بر وفور عنایت ایزدی که در باره این نیازمند عقیده

کبریاست سلاطین روزگار و اورنگ نشینان زمان سلسله جنیان مضامین
 و یکجوتی شده همواره بار سال سل و رسائل محبت پیرای خاطر مقدس میگردد
 آن گوهر اکلیل سعادت با وجود چندین روابط بیشتر از هر طریق مراسلات
 کشاده چهره آرای خوب کرداری شوند خصوصاً که گلستان همیشه بهار کشمیر
 در حوزه تصرف اولی دولت قاهره درآمد و قرب مسافت دست داده باشد
 راه صفت کده محبت و یکسانی کشوده از نفلس هندوستان که مجمع است
 است هر چه خواهش باشد بیجا بانه استدعا نمایند و ما را استظها رستگ دانسته
 اشجار جو بار بخت مندی راسیراب سازند و درین هنگام که عرصه دلپذیر کشمیر
 مورد ریای گیتی کشا شد چنان بمساع اقدس رسانیدند که در پیشین زمان
 سعادت منشی و بهوشمنندی شاه محمد رابع رسالت فرستاده بودند باعث
 فرید عاطفت ضمیر آسمان پیوند شد چون درین احوادث زده از راه حجاز
 بدرگاه مقدس رسید نوازش کرده روانه فرمودیم تا جلال مکارم و جزائل طافت
 ما و نشین آن قره العین سلطنت گرداند و دیگر چنان به پیشگاه باطن موسی مطلق
 پر توید بد که یک از طرز و انان مخفل همایون را با بلچی گری خطا خصت فرمایم
 آنچه از مصلحت وید آن دوده و دو مان اجمال باشد بموقع ابلاغ رسانند
 اندر آنجا که وقوف بر احوال زمانیان شمع افروز دیده وری است همواره جو یا
 سونخ اقلیم بوده ازان نسخه دانش افزا دستی خود هم بد است که از خطا

تجربه مستقیم در میان نیست آنچه از اوضاع آن ناحیت معلوم شده باشد به تفصیل
 در مضمون کلیک اختصاص گرداند که فرمان فرما کیست و بپایه که او نیزش وارد
 و روش پاسبانی و معدلت پژوهی بر چه حال است و از داناتان حکمت مانند
 و تجربه کاران و جنگجویان ذوقنون که امروز در آن ولایت بزم افاضت
 گرم دارند چه کسانیست و بر چه کیش اند و از نادره کاران هستند چه و از
 و صنعتهای غرائب بخش که نام نازده شهرت بر روی دارد و بجهت آنکه برخی
 از سخنان و لایزال بانی نیز گذارش نماید معتقدان خواص ابراهیم رافرتا هم
 و قضا حاشیه از سی که از بازگنان جهان نور است و باین عتبه اقبال
 بازگشت دارد و راه سه خطا میکنند زیاده چه نویسد

نامه حضرت شاهنشاه بشرقایی که امیر کبیر معظّم منوره

صَلِّمَ اللهُ تَعَالَى عَنِ قَوْمِ الْاَنْفَسِ وَالْاَفْسَاقِ
 اَلْحَمْدُ لِلَّهِ وَكَفَى وَالسَّلَامُ عَلٰى مُحَمَّدٍ الْمُحْتَضِرِ وَعَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ ضَلُّوا
 سَبِيْلًا عَلٰى مَعْرِفَةِ الرَّحْمٰنِ فَحَسْبُكَ خَلْقُ الْاَنْفُسِ وَالْاَفْسَاقِ
 که طوائف انام از خواص و عوام و کافر برایا و سائر رعایا که در این بدایع حضرت
 شمع اند جلالت نعم او مرفعه السجالات و شرح الیال بوده در او ای مراسم عبادت
 و لوازم اطاعت موافقت نمایند و بوجه من الوجوه دست تسلط و تعهدی این
 روزگار بحال خلق الله خصوصاً بحضرت و فقر او را از نگر و و خلالت بقدر مسرت

بوسیلهٔ چسبیده ما از موافق نهم و افرو که بعینیت الهی تقسیم آن مفوض باشد
 مخطوطه و متکذوب باشد سیم ساکنان آن خیر البلاد و متوطنان آن حسن البقا
 علی الخصوص زمرهٔ منسوبان خلاصهٔ آن موقوف مقدس که محل ورود جنو و
 ملائک و غایت مقصد و مقصود صدر نشینان متکینین غنای علی الازار ملک
 است مشمول فیض و عفو طاعت ما باشند بنا علی هذا اقرار یافته که هر سال یک
 از طایفهٔ آن در گاه جهان پناه را که به مزید حسن ظن متصف بوده باشند میر حاج
 ساخته پادارات و انعامات از تقو و اجناس بقدر تفاوت درجات و کتاب
 طبقاتی نویسنده باشیم چون بر سنهٔ شص و ثمانین و تسع مایه بعضی حکمران
 تمام از اجزای اطاعت بیرون نهاد و طریق بعضی پیوسته بودند و باعث فقر و
 عباد الله نوشته بنا بر آن بجهت رفع و رفع فیه با غیبه و تخلیص عجزه از تکلیف
 توجه ممالک پنجاب و کابل شده بود ویم تپایات الهی و بتوفیقات ناسا
 یا عساکر بسیار و انجیال بیشتر تا کابل سیر واقع شد و روزی چند کابل مخیم سرد
 در جلال گشت الحمد لله که تادیب و تنبیه مخالفان با حسن طریق کرده شد و کس
 نبشت باطن و قسیرت خود خیال فتنه کرده بود بکتم عدم فرورفت مجر و
 بقتضای مراسم ولایت و مراسم پیغمبر عفو جرم محمد حکیم میرزا نموده کابل را باو عت
 فرمودیم بشرطیکه در امیای مراسم شریعت تراسعی همیله نماید و در ترقیه احوال
 عباد الله نهایت جد و جهد بجا آورد و از انجام رجعت فرموده و در انخلافت العالی

آثاره مستقر آیات خلف آیات شد و بواسطه کعبه و شهادت این طائف
 باغیه در سال مذکور از ارسال خیرات مبرات حرمان دست داد اسید که
 من بعد قضای نهی نشود و دیگر مصحوب شیخ عبدالعزیز و مخدوم الملک
 و حکیم الملک جدا جدا سوای مبلغی که در طومار مرقوم شده مرسول نمود
 که بشرفای معظم و قضات کرام و بعضی مصارف شریفه دیگر بشارت
 احدی رسانند باید که تفصیل آن مبلغ به کیفیتی که مشارالیه رسانیده باشد
 به هر شرفا و قضات رسانیده فرستند که ملاحظه نموده شود و چون حکم شده بود
 که بعضی اشیای غریبه و نفیسه که در نظر آید و مبلغ و فائز بعضی مبلغ معهود را
 صرف آن کرده اکتیاع خواهند نمود بنا بر آن تعیین آن مبلغ واقع نشده
 و دیگر چنان بمبلغ علیه رسید که بعضی اشرار و فجار به نسبت فضائل آداب
 کمالات اکتساب شیخ سید الدین محمد باشمی شیرازی بمقتضای بعضی عدل
 و حسد تهمت کرده در مقام ایندوانانیت مشارالیه شده بودند و در آن آشنا
 مذکور ساخته بودند که در رساله که بنام نامی مامون شرح ساخته فرستاده بود بعضی
 سخنان که موافق شریعت اظهر و مطابق ملت از هر نحو و مندرج بود مخفی نباشد
 که آن محض افتراء و بتان و عین کذب و ظلمان بود و نحو ذبالت بدین
 شرفه نفسیه هم اصلاً و قطعاً از مشارالیه امری و حرفی که مخالف عقول و منقول
 بوده باشد بسمع اشراف و اقدس رسیده و از آن باز که بعقبه بوسی مشرف شده

بقیة از صلاح و تقوی و اتیان شریعت محمدی صلی الله علیه و سلم امری
معلوم خاطر اقدس نشده باید که امثال این مردم شرر و فحشه مرده
را تنبیه و تادیب نمایند و مشاریه را از دست ظلم و ستم اهل فتنه و فساد و نجاست
بخشند عجب از بعضی ناقصان که اقترا نامی صریح که هیچ بدیه و صبیان تصدیق
نمایند صفا نموده و صدور آزار این نوع مردم می شوند باید که امثال این
نوع مردم را از ان اکثرت شریفی بیرون آورده راه ندهند و خاطر اشراف
بارامتوجه تنظیم احوال شوده مالی خود دانسته در ان بقاع قدسیه باو عبیر
ماشوره اشتغال نموده تا هنگام ملاقات مخالف احوال و سوانح ایام رومی نشسته
باشند که هر آینه باعث مزید توجه عسایر خواهد بود

✓ مفاوضه حضرت شاهنشاهی بدانایان فرنگ

سپاس بیسیاس نثار بارگاه باو شاه حقیقی که مملکتش مصون از صدمه
زوال است و سلطنتش مامون از لطمه انتقال قضا بدین تمامی زمین و آسمان
گوشه است از قطع ابداع او و بیدار ناپیدا لامکان قطعه است از جهان
اختر اع او را برمی که تنظیم عالم و نظام نبی آدم بدست یاری عقل باو شایان
عدالت پیشه و پای مروی عدل شهر یاران نصفت اندر شیوه منوط و مربوط است
مستدر که برابطه محبت و صوابه نمودت طسطنه ایتلاف و التیام و بدیه اقتراح
و استیناس و افرا و کائنات و انوع مکونات انداخته و ورود نامحدود بدین

ارواح طیبه معاشر انبیا و رسل که ساکنان اصوب طرق و نایان اصحاب
 اند عموماً و خصوصاً با و بعد بر ضرائر ارباب بصائر که مقتضای از انوار و لایبت
 و متجلی از اشعه حکمت و وراثت اند مخفی و محتجب نیست که درین عالم ناسوت که
 که مرآت عالم لاهوت است هیچ چیز بر محبت فائق نیست و هیچ امری بر جودت
 لائق نه چه در اصلاح عالم و نظام کون را بر تود و تو لغت نهاده اند در هر دو
 که آفتاب محبت پر تومی اند از و جهان دل و جان و عالم روح و روان را
 از ظلمت بشری می پردازد و فکین و قتی که در سلاطین رو و نگار که صلاح این
 طائفه صلاح عالم و عالمیان است متحقق شود بنه اعلیٰ نهد آنگاه محبت عالی
 بر آن عروف است که روابط محبت و و او و وضو الباطن و احوال میان
 عبودان و موکد و مشیت باشد سیماد و طائفه عالیه ملوک که بجز بد عنایات آنکه
 شرف اختصاص دارند خصوصاً بان سلطنت آب خلافت قیاب مور و تجلیات
 معنوی محی مراسم عبودی المستغنی عن التوجیع و التقرین که تفوق نسبت
 بوساطت همسایگی متحقق است و رعایت حقوق جوار محبت بان عمده سلاطین
 نامدار محقق و موکد و از اشرف مقتضیات محبت جانی و اکمل موجبات مودت
 روحانی تالیف صوری و تالیف ظاهری است چون بواسطه بعضی موانع غلط
 و بواجب و قلیح کبری احراز مشاهده جسمانی در پرده توقف میماند امری که
 خلعت آن شرف تواند شد از سال سل و رسائل است که ارباب عظمت و ذکا

آتفاقاً هم مقام مکالمه و نایب مناب مجاوبت میدادند امید که علی التوالی و
 تو اتراب رسل و رسائل از جانبین مفتوح باشد و سوانح احوال و لطائف
 احوال از نظر فین بین و منشرح گردد و بر ضمیمه منبر و منبر خواهد بود که باتفاق جمیع
 ارباب ملل و نخل و اصحاب دین و دول مشخص و معین و مدلل و مبرهن است
 که نشانی صورت و نیوی در برابر نشانی معنوی اخروی چه قدر و وار و عقلائی روزگار
 و کبرای هر ویار و تکمیل این حالت فانیه نظایره چه قدر مساعی جمیده و در اع
 جزلیه با قدم می رسانند و خلاصه اعمار و زبده اوقات را در استحصالی مقابله
 صورت به بچ طریق صرف می سازند و در مستلذات سرایع الزوال و مشتتات
 قریب الانتقال چگونه مضمحل و منبک اند ان الله تعالی ما را به محض عنایت از
 و هدایت لم نیلی خود با چندین مشاغل و عوائق باطنی و روابط و علائق طلب
 در طلب خود گرفت فرموده با آنکه محالک چندین سلاطین عالی مقدار را
 در حوزه تصرف ما آورده بقضای عقل و در تنظیم و التیام این محالک بجهتیکه
 جمیع رعایا و کافیه برای امره الحال و منشرح البال باشند سعی باید نمود و توجه
 برین باید داشت اما الحمد لله که استرضای الهی و شوق ما به الحق سر هر مصلحت
 و فائده همه آرب است و چون اکثر این روزگار را سیر در بقعه تقیید اند هر که طریقه
 آبا و اجداد و اقارب و معارف مشاهده مینماید بی آنکه تا مل در و لائل و بر این
 نماید آن کدیش که در اهل آن نشو و نما یا فتنه اختیار می کند و از شرف تحقیق که

علت نمانی هیچباد عقل است محروم می ماند بر آن در اوقات طیبه با و انانی
 به جمع او بیان صحبت داشته از کلمات نفیسه و مقاصد عالیله هر کدام مستفید و
 مستفیض می شویم چون تباثن السنه و تغایر لغات در میان است لایق آنکه
 با رسال این طور کسی که آن مطالب عالیله را با حسن عبارات خاطر نشان
 کند مسرور سازند و بسج همایون رسیده که کتب سماوی مثل تورات و انجیل
 و زبور بزبان عربی و پارسی در آورده اند اگر آن کتب مترجم یا غیر آن که نفع
 آن عام و قائمه آن تمام باشد در آن ولایت بوده باشد نفیر کنند و بنویسند
 بجهت تاکید مراسم و داد و تشییع مستجابات و سیادت آب فضائل اکتساب
 صادق العقیده و الاخلاص سید مظهر را که عزیز التفات و عنایت سرفراز و
 مخصوص بوده فرستادیم سخنی چند باانشافه خواهد گفت اعتماد نمایند و همواره
 ابواب مکاتبات و مراسلات را مفتوح دارند و السلام علی من اتبع الهدی
 شهر بروج الاول سنه زصد و نود و نوزده کاشمشیر

قرمان حضرت شاهنشاهی جوان نجات و الاثر از شاه مراد در وقت مرگ از کشمیر

شکرانیز در جهان آرا می که یورش عرصه و کاشای کشمیر خاطر خواه با بنجام
 رسید و مخالفان دولت قاهره به جزای خود رسیدند و آن گلستان همیشه به با
 آرزس و خاشاک اهل فتنه و فساد پاک شده از آغاز و رنگ آرائی سلطنت
 و عنقوان تخت نشینی و معدلت روای ماهوشمندان آگاه دل اندکی بخلان و حین

بخت بیدار تو زندی بر و که حضرت وادار جان بخش خود آفرین چگونگی
 بزرگ و لطفهای شکرگفت که در حوصله روزگار در نیاید با عنایت فرموده است
 و مجدداً آنچه از جلال عنایات الهی و عطایای نامتناهی که درین بوشش
 نسبت باین نیازمند درگاه الهی بظهور آمده شکر آن بگردانم زبان گفته آید که
 شرح شمره ازان در وسعت آباد اول بگنجد هر گاه چنین باشد اندک از بسیار آن
 در دفترها گنجایش داشته باشد لیکن رسمیت بنجیده و روشی است پسندیده
 که بزرگان خدا و اولاد کی از عطایا الهی برای مخلصان درگاه و هوخواهان
 دولت می گویند تا بقدر خود با شکرانه این مویست و الا نمایند و ثانیاً چرخ
 در راه تدریک سرگردانان با دین ضلالت افروخته بشاهراه عقیدت و اخلاص
 رهبری فرمایند از بجزله آنگه در روز و از و هم ماه امر و الهی سستی و هفت که شکر
 برسات و طغیان باد و باران بود برنجیکه کس سالان ولایت پنجاب که از قیوم
 باد و باران درخیزد و نشان میدادند به محض القای ربانی و الهام بزرگان
 غزلیت کشمیر بخاطر جهان کشا افتاد نهضت فرمودیم با وجود آنکه جمیع اولاد
 را مرضی نبود و آنما که بجزید عنایت اختصاص داشته شخصت سخن کردن در
 بارگاه اعلیٰ خاقانی ماداشتن بر روشی که سخن سرایان مزاج دان به ضرر رساند
 تا ملائمی هواد فرادانی باد و باران را بمرض می رسانیدند چون در بنام اینکار
 شکرگفت ایزد جهان آرا بود بحسام قبول نیفتاد تباریخ مذکور توجیه فرمودیم و از

بدلیج عجیبہ آنکہ در بہمان روز دولت افروز کہ رایات اقبال از لاہور
 نہضت فرمود در بہمان تاریخ محل نعت برگشتہ مراد یادگار تا بکار قرابت
 مرزا یوسف خان بہ بعضی از او باش کشمیر اتفاق نمود یعنی وز زیدہ تا
 قلعہ و فساد شد و از غرائب عظیمہ آنکہ در بہمان روز کہ پہ کشتی نشستہ از دیر
 لاہور عبور می فرمودیم ملہم غیبی بزبان گوہر باراداد کہ یکی از ہار یا ہمتا
 مجلس منعانی تا گمانی پر سیدہ شد کہ این بیت از کسیت و در حق کدام کل
 بیخبر گفتمہ شدہ است بہیت کلا و خسرو می و تاج شاہی بہر کل گئے
 حاشا و کلا بہ رایات اقبال چند منزل رفتہ بود کہ خبر طفیان آن گل گشتہ
 رسید و آنتہ شد کہ مشیت ایزدی درین بر آمدن آنتست کہ سزای آن
 بد کہ در ارادادہ شکر الہی بجا آورده شود و در بکار ہتمام رفت مخلصان
 پایہ اخلاص افروز و دیگر امان بنی اخلاص را راہ اخلاص پدید آمد و از
 امور عجیبہ آنکہ در ان ہنگام کہ خیر شورش کشمیر ویراہی آن بیدولتان
 مخدول العاقبت رسیدہ بزویچون بزبان ما آورده کہ اورا از
 ہمان لشکر اوجہی وقت یافتہ بچہنیم آباد خواہند فرستاد و غریب تر آنکہ فرمودیم
 کہ ظہور این توفیق شافستہ در بر آمدن نیر نورانی سہیل بیانی خواہد بود و
 این بیت بزبان مقدس آمد بہیت ولد الزناست حاسد منہم آنکہ طالع من
 ولد الزنا کش آمد چو ستارہ بیانی با مکر فرمودیم ہمین کہ سہیل بیانی

طلوع نماید آن کم اصل راسترا داده خواهد شد مادر او چون از اولیان
 در اصل او خطائی رفته است که چنین نابالستینها از سر نیزند نزدیک
 بر آمدن آن ستاره اقبال بعضی افغانان اخلاص اندیش که زر مسک
 مخالفان مسک بودند با اتفاق بعضی ترکمانان حقیقت کیش که هم از آن
 گروه بودند دوش آن مخدول را از بارگه آن سرکل بمنع از نجات دادند
 و از عطیات آتی آنکه چنان بزبان مارانده بود که از آغاز فساد تا بگویی عدم
 رفتن او زیاده از دو ماه و کمتر از چهل روز نخواهد کشید چون اهل محاسبه حساب
 کردند چجاه و یک روز مدت فتنه او گشته چه در و از دهم امر واد ماه آتی سنه
 سی و هفت روز آغاز بید و آتی او بود و سه شنبه سی و یکم شهر یوزمان فرود رفتن
 او بهماونیهستی است چون کشمیر تقریبات و دولت گشت آغاز شد از مستان
 بود قریب یک ماه برای آسودگی رعایای آن دیار توقف واقع شد
 در آن اثنای زبان الهام ترجمان می گذشت که چه خوش باشد که در هنگام
 بجانب هندوستان چون عساکر گردون تاثر از پگلی بگذرد و در آن وقت
 برفت بار و تا هندوستان که در خل معسکر اقبال اند و باریدن برف ندیده آن
 مخلوط و مسرور گردند و هم آسیدی از کثرت برودت بان گرم سیران رسد
 چه گذشت پگلی جانی اس که هم رومی به کشمیر دارد و هم جانبی به هندوستان
 لطف پروردگار خود را که چگونه غنایت باهامی کند جهان زمان که مابعد دولت

بعد از یک ماہ ازین سخن از چنگلی گذشتہ بودیم کہ در آتما می را در برفت باریدن گرفت و دران روز دوسہ فرغ برفت بارید و سہر مہ بنیائی اہل نحو ایشیت مراسم سپاس آہی چگونہ ادا تو انم کرد بعد از مور و چندین الطاف آتہ بیدرقہ اقبال ایزدی نوز و ہم وی ماہ آہی بہ لاہور نزول اجلال واقع شد چون مہمات این حد و بعینایت آہی سہرا انجام یافت بخاطر اقدس چنان می رسد کہ چون کافہ خلایق ہندوستان کہ شوکر و دیدار نور بخش ما بودند مدتی است کہ محروم اند برای خورسندی آہنا پیشتر از نوروز عالم افروز کہ دو ماہ و چیز ہی مانده بتوفیق ایزدی متوجہ ہندوستان شویم و گاہی بخاطر اہم پرورد چنان اقصنامی کند کہ بعد از فراغ جشن نوروزی اندیشہ ممالک کشائے از کس بطون بمبصہ ظہور آید باید کہ شکرانہ این مواہب عظمیٰ سبب آتور وہ مسرت پراسے خاطر کرد و فقط

فرمان حضرت شاہنشاہی نجاشانان در واقعہ سیر بر

اعتقاد و خلافت خلافت و فرمانروائی اعماد سلطنت و کشور کشائی مقص خاتم شجاعت و نخبیاری آب گوہر حقیقت و جان سپاری سینت مسلول بازوسے شاہنشاہی روح مصقول معرکہ دشمن کاہی طراز آستین بہت و اجلال گوہر سریر دولت و اقبال سخن اسرار خلیفہ آہی مجمع اطوار خدا دانی وہو خواہے مقدمہ ہمیش معارک جانستاقی تقدیرتہ اعیش می فیل کام بخشی و کامرانی مونس

و مدد شرای حضور محرم خاص الخاص سراسر سرور رفیع دارالملک طریح و آنگاه
 حریف صیق بیت العمور و لکشالی خلف الصدوق اعظم و عالی و دستم عقد
 مغافر و معالی مطرح انظار عنایت مور و الطاف قدسی سرایت قدوه خوابگاه
 بلند مکان عهد همیدان سعادت نشان یار و فواد فرزند بر خور دار سباز زلف
 خانخاناتان سپه سالار شمول شرافت عمو طفت سلطانی و و نور جلال مرجم
 جهانبانی غر اقتحار و شرف اظهار یافتند بدانند که درین ایام عیش و نشاط
 و هنگام جشن و انبساط که اسباب خشمی آماده و ابواب بی غمی گشوده از هر طرف
 نوید فتح و نصرت بگوش اهرام میوش میسید بحسب تقدیر چشم زخمی بر لشکر
 فیروزی اشکره بجهت تسخیر ولایت سواد بچور و تیراه تعیین شده بود رسید با وجود
 آنکه تمام ولایت مذکور در حوزه تصرف درآمده بود و افاغنه ملائمت که در خلال جهل
 مخفی و متواری بودند و در سوا لشکره میلاحظه حرم و تدبیر تعاقب می کنند و اکثر
 آن مخدولان را قبض و منب رسانیده متوجه آستانه بوسی می شوند چون امر
 از پرده غیب ظاهر شدنی بود زمام احتیاط از دست و انایان لشکر رفته در شفا
 معایب بوقت گران بار روان می شوند و تنگ از انتظام می افتند و از اطراف
 کتل آن ناعاقبت اندیشان بقدر دست درازی می کند و مردم سرایسم
 شده راه راست را از دست داده جمعی کثیر از کوه می افتند درین اثنا عمده
 محرمان را از زبده مصاحبان و معساز صاحب فطرت عالی عنوان مثال بیچارگان

نقاوه مقرر بان درگاه خلاصه ملازمان هوانخواه انجمن آرای حریم بادشاهی
 باریک بین و قانق آگاهی هدم و لکشای مجلس خاص محرم خلوت سراسری وفا
 و اخلاص رنگ آمیز رموز عشق و محبت نخلبند صدائق خلوص صدق و عقیدت
 طالب بقیة ارادہ حقیقت طلبی و حق جوئی عاشق اطوار حق گذاری و تنگدلی
 نقشبند طرز معنی آفرینی تکبیر پیوند بساط همزبانی و بهشتینی در قیقه یاب از سلطان
 رمز شناس عالم مزارج وانی گره کشای خاطر مشکل پسند صیقل سنا آئینه ضمیر
 آسمان پیوند سر حلقه و اثره نکتہ سازان سر دفتر انجمن سخن پردازان مجلس
 انس انیس خلوت قدس مصاحب دانشور راه بریر که خود را در محبت مادر باخته
 بود و پیش از خدا شدن در راه اخلاص مافدا ساخته با وجود تعلق دنیوی کمال
 بی تعلقی داشت و با گر قناری ظاهری سراسر رقم آزادی می زکاشت ناگهان
 ازین جهان فانی و خاکدان ظلمانی خست اقامت بر بست و قالب عنصری
 او در هم شکست و سلوک برای که همه را ناگزیر است اختیار نمود و بجلیاب خفا
 و نقاب عدم مخفی و محتجب گردید ازین واقعہ جان فرسا و حادثه اندوه آفرین
 عیش محفل سپهر مشاکل منقص و مکر شد و خاطر دریا مفاطر غبار آلوده گردید اگر چه
 معراج گرم روان شاهراه وفاد و فاق آنست که در کار قبله گاه خود جان نجات
 و جان سپاری نمایند لیکن چشمه پشت آن بود که در خدمات بلند و ترووات ارحمید
 بیخبری نظیر رسد از حد و شایسته این مصیبت اتفاقی ملائمت تمام بوی نمود و آسمان

حزن و اندوه پیرامون خاطر اقدس گشت افسوس نهار افسوس که باوکه آینه
 تخم خانه درو آلود است و نبات این شکرستان بلابل اندوه عالم نهرانی است
 تشنه فریب و منزلی است پر فراز و نشیب مستی این بزم را در پی نخاری است
 و عاقبت این سودا را در سر بخاری و واسطه بعضی موانع که آمدن ایلچی و مردم
 بیگانه ناپاشد گذشت که خود متوجه شده نقش اورا هم چشم صورت میدیدیم و
 آن عطفات و محصر بانیها که ما را با او بود ظاهر می فرمودیم تا در باب ظاهر راجح
 عنایت و التفات ما ظاهر می شد که تا کسی که در راه ما با خلاص عقیدت رفت
 ما او را چه قدر می خواهم اگر چه بیدیه بصیرت این منظور شده خاطر نشان ارباب
 معنی گشته است اما چون بعوام کار و ارجح این گره در دل ماند بسیت
 که نام دل که ازین واقعه جگر خون نیست | که نام دیده که زین حادثه جگر خون نیست
 این تو دوه خاک که شمتنی و گذشتنی است و این تیره مفاک پر کوفی و انپاشنی
 و پیوند نامه بریدنی است و خون نابها همه کشیدنی اگر چه همیشه خیال آن مسافر
 راه عدم در پیش نظر و الاحاضرت و بدایع شماعل آن مجاور عالم قدم بجنور
 اقدس ظاهر و از شکستن کابلید خاکی و پنهان شدن شیخ سیامی معلوم که در نظر
 دور بین و خرد حقیقت گرین چه تفاوت خواهد بود اما نظر بجام شبریت که قشنگا
 ترکیب عنانه و موالید است از چیدانی ظاهری آن عدیم المشال آثار تامل و
 تحسیر عظیم در شهرستان باطن نبوعی راه یافته که عبارت در تعبیر آن حال کوتاه

و اشارت نیز صید کو تا ہی نند، بخواد لپکن بدیدہ سر پست و باصرہ بصیرت
 مشہور است کہ آنچه از کج عدم بوجود می آید و از ماز وجود باز عدم میرود
 بارادہ مشکفل نظام کل است خموشیدن به از خر و شیدن است و آرمیدن
 به از جوشیدن در تصویرت بغیر از رضا بقضای الهی و تسلیم تقدیر ازلی مسلک
 قویم و سنجی مقیمیت باید کہ آن رکن السلطنت نیز راه مصابرت پیش
 گرفتہ و از ارادہ خود گذشتہ بارادہ الهی سازد و بقیہ انفاس نفیسہ را صر
 فہ شہادت حضرت واجب الوجہ نماید و لمحہ بفقیر حق شناسی و ذکر حق جوئی
 سپارند و بسید اندر حجتی کہ از قید نقایب نجات یافتہ بسیر منزل تحقیق پی می برند
 در بہر زمانی گنایب و عزیز الوجود اند فرض وقت آنکہ باو وظائف شکر
 این عظیمہ عظمی کہ از مشرب غلبہ تحقیق بہرہ وافر وارد اشتغال نمودہ وجود
 با وجود مانع غنیمت گیری شمر و و خیال کند کہ در آن زمان کہ آن پیشہ و فائدہ
 تمام حاصل اقامت از این سراسر عسائیر مہربانہ بود آن یار و قادر از قدوہ محراب
 باز بودہ است و او را در آنوقت از جلال غنائم الهی می دانستیم الحال خود مظہ
 نماید کہ غنیمت بودن او در چہ وجه خواهد بود حق سبحانہ تعالی او را در سایہ دولت
 ابد پیوند ما بر خوردار گرداناد و ما را بر تارک سعادت او کامکار باجملہ بعد از
 استنوح این نایبہ غریبہ بہت مبارک و تلافی عمدۃ الملکات اچہ تو در مل را با
 اقوانج بکیران و جنود ملائک و نمود تعیین فرمودیم مشارالیه از رو کمال تبرک

و تهور در فرصتی اندک تنبیه بر اصل نموده آن ملک را در حوزه تسخیر در آورد
 و البته بقدر که خاطر از مهمام این حد و وبال کل فارغ شد انشاء الله تعالی درین
 نزدیکی و اراحت الحالیه مخیم سه اوقات اقبال خواهد شد و بنویس که خاطر از
 اقدس متوزع شده بود و عرض داشت آن رکن السلطنت رسید و چون از
 مطاوی آن شهاجم ارادت و صفایح بود و از فحاشی آن نساکم عبودیت
 و وفالایح فی الجمله اصغای آن باعث اطمینان و اطفانوا از ضمیر نور شد
 آنچه در باب تسخیر و کن بخاطر آورد و تفصیل نوشته بود و بوضوح چو پست و هم
 بشریف تحسین و عزت استخوان رسید از وفور و انش کمال شجاعت او و شریب
 است که خاطر از مصوبه گجرات بطوری که نوشته بود جمع نموده تسخیر و کن با حسن
 نماید و با سرعت اوقات تمام فیلان و نقاش آن ملک را خود بخاطر شرف
 اقدس بگذراند و آرزو مگر کوز خاطر او بر آید و آنکه در باب استغفای جبرام کنگارا
 و استدعای فرمان عنایت نشان بنام او و جنگنا و شاهم خان غنیم
 بطرز مسئولی نوشته بود بدرجه اجابت متعلق گردید و مناشیر عالییه مطابق است
 غرض دریافت یقین که محالست که حجت کنکار تعیین خواهد نمود و فرآورند متسکا
 و صلاح وقت خواهد بود و آنکه در باب فرزندان محمد امین خان و راجه جا
 و کنکار خیال نموده است اگر خود نامی آمدند اولی و نسب بود بهر حال آنچه
 متسکا حال باشد عمل آورد و آنکه در باب فرستادن فیلیانان اعتماوی

التماس نمود و بقبول رسید و آنکه در وادی فرستادن شیخ ابراهیم بصوبه گجرات استدرمانموده بود معلوم آن اعتضا و الملک است که در وقتیکه مابدولت و اقبال بدار الخلافت العالیه نزول اجلال داریم بحیث تمثیت اصحات زمینداران آن حوالی باور جوع می شود و از رفتن او بان حدود آنقدر فایده که این خدمات را محطل توان داشت نیست و آنکه از فرزندان خود نوشته بود که هرگاه آن اعتماد الخلافت متوجس فتح و کن شو و ایشانرا کجا نگاهازد یا بهلازمت فرستد نسبت او و فرزندان او درین دو دمان معنی همچنان نیست که اگر خدمات حضور مشرف نباشند یک لمح از پیش نظر دور مانند بی تکلفت طاعت مشرف آن می خواهد که او و فرزندان او همیشه در پیش نظر مایاشند گوشن خباب نهضت رایات نصرت آیات داشته باشند اگر درین زودی معاودت مستقر سر ری خلافت واقع شود آس شقوق آنست که فرزندانرا به خدمت فرستد و اگر معلوم شود که چندگاه بسیر و لشکار پنجاب مشغولیم چون بعد مسافت در نیست در گجرات و هر جا که خاطر جمع توان داشت در اینجا نگاهاشته متوجه خدمات شود

مشور شاهنشاهی بنجائنان

اعتضا و الملک ابی اعتماد الخلافة الکبریٰ رکن السلاطین القاهره مؤمن
 الکرولیة الیابیره ذوالخصائل الرضیة والشمالیة المصیبة قدوة خیرین رفیع القدر
 یار و قوادیمبارالدین خانخانان سپهسالار شیمول عواطف شاهنشاهی و

همراحم ظل اتمی پیش و ممتاز بود هر اندک درین ایام نخست آن آغاز فرزندیه ایجم
 که آوان او اخر صحت و اوائل بهار است و زمان اعتدال میل و نماز غلطه
 فیض آثار امور و صنوف مسرات تازه و مصدر انواع لطافت بی اندازه
 می یابد و طراوت و تازگی آب و هوا با اعتدال رسیده و این تمام و اینها بهار است
 بکمال نشو و نما پیوسته کوس نور و طسطنه عالم آسانی و جهان افروزی در آنند
 نیلگون انداخته و آفتاب عالم تاب فیض رسان، مزاج عناصر و مواد گشته
 جنبش تباجانها آرمیده را سلسله جویان شوق آرد و طراوت هواتانگی بخش
 دلگه ارباب ذوق شده و یاد بهاری روح نباتی در قالب نو باوه گام عالم
 آب و گل دمیده و ابر افروزی پای نور سیدگان اشک بهار را از گرد راه شست
 داده و صد آب بهار معنی آید از گوشه گوش آشنایان و پیال رسامیده
 آسمانیان را با زمینیان انظار رحمت و تازگی رسیده بهار به پدید آمده و آب است
 غله و باغات سفلی انتقام و استنظام تازه گرفته و جسم اضحی با آب بهار
 سما و ارتباط و الیم بدید پذیرفته بیست بهار نقش فرمید می کند باغ
 قوسه نامیده در کانه کوسین و در زبان شهر نور و بصومعه داران معلقه ترف
 و ری زبان حال خطاب می کند ریایی زاهد شگفت گل تو پر مرد و بهر هنوز

شعبه دروان تو پاسه افشوده هنوز	از تابش آفتاب در سینه کوه +
صد چشمه بوشیه تو افشوده هنوز	اسب برگ درختان و گلشن غفلت گذاران

از او یقین و عنایت بلسان وقت این ترانه موزون بیرون داده ریاضی

خورشید را فیضش کمال مقصود و به از شاخ طرب میوه بسجود و به

در میوه نگاه کن که چون غصانش حلوا می تراز آتشش بید و دود

مشهور و محسوس از باب دانش و بهیش است که در بنی وقت که هنگام رسیدن

نیز عظمه است به نقطه اعتدال برین مقدمه سان عالم بالا را بقبار آلودگان

شسته نما که چه قدر نظر رافت و معرفت زیاده می آید و در متضرعان و نگاه

صمدیت را که نام سجده نیا که در ادای شکل این مویست گوناگون قبول فنا

و که اسم بجهت حضور که درین موقت کبریا بشرف اصناف رسیده است

تزیینا سجد و سهر و مبد ص باد که هر مو بر تنم در سجده خم باد

در چنین فصل خوش در روزگار آسوده و دلکش که دماغ عالمیان از رواج

معدلت خسروانه معطر و هشام جهانیان از فواج عدالت بادشاهانه معیشت

و اسباب خرمی آماده و ابواب سفی بر روی دولت ما کشاده زمانه هر دم

خبر و فتح گوش بشارت نبوش می رساند و سپهر از سوکهر هر ساعت نوید نصر

بسماع جهانیان می افکنند ایلی سلطنت پناه عبد الله خان بدرگاه آسمان

بجاه رسید و اقسام نفایس و بدایا و اصناف تخت بنظر شرف گذر اندیشه و

ارسال انواع کبوتران دیوان یکی و نسل و شراد کبوتران سلطان حسین

را ضمیمه اسباب بگانهگی و کجبهتی ساخت اصح که مشا هر کبوتران سپرد

و آمدن جوانان عشقپاز باعث مسرت خاطر اشرف شد خصوصاً حبیب عشقپاز
 که سرخیل عشقپازان باور انهر بلکه در فقر نه بر و ازان دهر است عشقپازی است
 که پیش ازانکه زرده بیضیه یا سفیده پیو ندر دور می یابد که این کبوتر چند چرخ
 خواهد زد و قبل ازان که مری طبیعت روح حیوانی در بیضیه بی مددگار سے
 روزن در قالب کبوتر در آرد می داند که پروازش تا کجا است غرض جالبینوی
 است در شرح کبوتر و اخلاطونی است و در ادراک این نهر نسلماسی شلخ
 کبوتران را بیشتر ازان میداند که نقیب خان انساب طوائف انام را قبل علی
 چه نسبت توان کرد که در فن خود بو علی است عبید اللہ خان ازانده جان و آنقدر
 طلب نموده بالکل کبوتران دیوان بیگی و غیره مصحوب میر ترش فرستاد معلوم
 نیست که در ماوراء النهر دیگر کبوتر مانده باشد همه سلامت رسیدند تعریف و صحبت
 پرواز آنها ازان دور تر است که حمامه خامه در سو آ آن بال و پر کشاید و طاووس
 نگارین زبان در قصص آن بجلوه در آید بیت هر پستی بیکر سے بجلوه ناز به

ر است چون مرغ عشوق در پرواز	گرم خواهسم چون مغز بر نایان
دور و همچو عقل و انایان	ره نوروان آسمان وزین
دانه چینیان خوشه پروین	همه گرم بلند پرواز سے
از فلک گوی بزده در بار	الحق تامل خان اولی اصغر عشوق از

و شیانته هوش در طیر اند مثل این کبوتران از کبوتر خانه هیچ عشقپازانه پریده و کبوتران

نامی روزگار در برابر این کیوتران چرخ کنان و معلق زنان بال پر مسافت
 نمی آید گشته آگه چه آن یار وفادار بحسب ظاهر از شرف مجالست و دولت
 خدمت مجبور و محروم است اما همیشه در همه حال تخصیص در زمان فرح و
 انبساط منظور نظر خورشید مآثر بوده یا در آن رکن اسطنت پیش می فرمایم
 در روزیکه کیوتران مذکور از نظر اشرف می گذشتند و خاطر ملکوت ناظر از
 مشاهد که آنها منبسط و فرحناک شده بود آن اعتضاد الممالک اعظمی و غیرت
 اورا در این کار بسیار یادمی فرمودیم و در خلال این حال توهمی نجساطر
 پری تراوان زیرک نهاد مذکور رسیده بزبان بیربانی التماس گذارشش
 پیغام خود نموده ندای بجا بالتمسایم رفته که کلک جواهر سلک می شود که
 جمیع سرداران کیوترا خلیل سلاما و پیامهای رسانند بیت هر که منظور شد
 سلیمان را چون نداند زبان مرفغان را نه خصوصاً آن پیر سال جوان
 عمل یعنی پرنکار بے بدل سلامی که دلها می آرزباب عشق را بچرخ در آرد و کل
 آرمیده خاطر این آسوده دل را در حرکت دیار می در آور و میرساند و ابلاغ
 مینماید که چون تواند دولت و اقبال مقتضای خلوص عقیدت و صفای طوبیت
 بوسیله دعای ناسی تحری ترحم بر احوال مانده بوساعت تا سید آسانی بدرگاه
 آگیتی پناه جهان بینی که خدا سپاس و قدر شناس است رسانیده غلغله شوق
 جوانی و رکاخ و مانع این آرزو مند انداخته زندگانی تازه و کامرانی بی انداز

مرحمت فرموده است ملتمس از بهو احوالمان در گاه و دو و لخوا امان بارگاه مخصوص
 از آن عشق اندیش خدا کیش که از عهد مریدان و زبده معتقدان این ^{شاه} باد
 عالم پناه است آنست که بر فرزند ابراهیم حسن طلبی در باب منتها ن خاندان مانکن
 و سنگ تفرقه در جمعیت قبیله جمیله مانده اند از که بنتهای آرزوی جماعت ما
 آنست که توفیق الهی در ملازمت حضرت نخل الهی باظهار شرافت لطافت و
 ابراز انواع هنر و صنایع شعبه تدارک و تلافی عمر گذشته خود نمائیم و دیگر سلاله
 خاندان لطافت و نقاوه و دو مان ظرافت رافع ملال و اندوهی یعنی ^{سیرت}
 جوان سیرت سبزه که و تصویب اسطه مشهور فی الکشاف و الاطراف استغنی
 عن الاوصاف سر سبز است سلام عشق التیام می رساند و میگوید که بعد
 از آرزوی بسیار و درازی روزگار سعادت آستانه بوسی تسعد شده زلیخا و
 عشق جوانی در سر افتاده است میخوای که با فرزندان و ابناء در ملازمت
 بوده خدمات پسندیده که مورث انشراح خاطر و ارتیاح باطن و ظاهر گردد
 منظور کرد اگر چه عمرت بعشوقی نام بر آورده بود اما الحمد لله که آخر بجا شتی آنچه
 عشوقی سر فراز گشت چشمه اش از بسبیل عاشقان و طالبان درگاه بادشاه
 خصوصاً از آن پیشوایان ارباب طلب آنست که سر اداوت در دامن صبور
 پیچیده اجازت بود بوسی که در مجلس بساط انبساط حاصل پذیر باشند بهر جا
 بهتر که بسوزد و بسازد و باحوال وصال مانده پرواز دگر خسیل نام یعنی کلمه

اگر چه نام ماوراءالنهر بلبله دار و اما خراسانی نژاد است و سرخیل کبوتران معتبر کم
 اگر چه بنام کم پر است اما سر فر از بلبله پر و از است زبان حال او بدین بیت
 مترجم است بیت هر که سبکبار سبک خیز تر بد مرغ سبک پر سپهر و تیز تر
 و سر نامداران مشعل کلان که در بالاروی از شعله کم نیست و بشوق آستانه بوی
 سر گرم است و آن بسیرت مردم یعنی سینه دم مگر و دو دل عشقبازان است که
 در پی دوست و آن بعبثی بزرگاری یعنی ماوه کناره دار که زرقه پایش یار از خلیج
 لیلی میدهد و زنجیر خون در سبک عشقبازان مجنون و ش می اندازد و سار کبوتران
 نامدار خوش سخن نیک رفتار که باصالت نسب و شرافت حسب انصاف دارند
 برخی از آنها با پرنگار اتفاق دلدند و طائفه پتیر کمی متفق اند و با بجمله چون هر چه
 زبان حال کبوتران غبار غ اقبال است تمام این کمن سالان نور سیده نبر از زبان
 توقع انصاف آن اعتضاد و الممالک دارند که مادام که ما با بنابر و تمام قبائل
 خود در سرانه سر باستان ملک آشیان که با هم دولت و کلخ رفعت ماست و شرف
 شده ایم تا هنر نامی خود نمایم و شو قمار در پر و از نیاریم جمعیت ما را متفرق
 نشانند و پرورین ما را بنات انقش نکنند و قبائل کبوتران تمام استند عا تمام
 که اگر کسی به نسبت حج میرفته باشد و عا ما را کبوتران حرم که برگرد که به شرفی پر و از دارند
 بنویسند و دیگر چون آن اعتماد و اختلاف را همان نور راه است باید که در باب
 آن کمال اتهام بقدریم رساند که انشاء الله سبحانه در نصیورت کبوتران خوب نام

مرحمت خواهد شد و حصه آن مهران نواز جو انهای نورسیده عنایت
خواهیم فرمود اگر باین تاثیر نماید از آنچه آن اتمداد سلطنت در باب خود
خیال کرده باشد از آن کمتر یا و مرحمت خواهد فرمود

مشهور حضرت شاهنشاهی به حکیم همام در واقعه حکیم ابو الفتح گیلانی

حکمت آداب فطانت ایاب حق شناس حقیقت اساس واقف موافق
معارف و معانی سالک دور بینی و کاروانی پرده کشای غوامض حکمت آبی
آنکه در آن رموز سفیدی و سیاهی انیس مجلس خاص جلوس نهانخانه و فاعوا خلا
نقاوه افاضل انام سلاله اکابر کرام جالینوس الزبانی حکیم همام گیلانی بجبال
توجهات خلل آبی و شرکات تفقدات شاهنشاهی مستظهر و مستبشر بوده بدانند که
درینولا که نهفت رایات آسمان سکا و جولان موبک زمین پیمای سیر و گنگشت
ولایت و پذیر کشمیر که از عطا یا محمد و حضرت محمدیت نسبت با من نیازمند
درگاه کبر یافته بود بعزمت آنکه در آن گلستان همیشه بیمار که کارنامه قدرت
پروردگار است نفسی چند بحضور باطن بر آورد و صبحی چند همین نیاز سبب و معبود ^{حقیقت}
در آن سرزمین بگذارد و البته بهند که در زمان خوبیهای آن ولایت که از گلهای
زنگارنگ و میوه های گوناگون مملو و مشغون بود و پادشاهان نهمه های کام کار خوب
و خلاصه عساکر نصرت شعار از راه شوان حج جبال که طیور با بال و پر مشکل از اینجا
عبور توانند کرد و توجیهات و تقسیم یافت حکم فرمودیم که چندین هزار سنگتراشان

کوه کن و خارا شنگافان فرما در فن یکد و منزل پیش پیش می رفتند و در جنگ
 که کوه راهها پستاور می ساختند و قریب یک هزار میل کوه شمال بقرا غیب
 و وسعت حال گذشت و در یگر خیل و حشم و سر اوقات و نیم از وارا اخلافت
 لاهور تا قریب نیلاب جایجا و شهر شهر گذارشته بودیم چون خاطر اشراف از
 استلذ از روحانی و جسمانی و سیر و سلوک عشرت و کامرانی حقا و افر بر و است
 عثمان یکران غریت براه یگلی و دستور منعطف شد که سایه فلک پای خود را
 بر مفارق ساکنان و یار کابل اندازیم در روزی چند بسیر و شکار آتش دو
 پروازیم از آنجا که باوه عیش این خانه را بر خونما به نعم آمیخته اند و بنامی
 بقامی نگار خانه مینه انسانی را باب و گل فنا نگین و در چنین وقتی بناگاه
 غریب واقعه جانگاه روی نمود که همه عیشها را منقص ساخت و عشرت ما را
 تلخ گردانید شش آنکه موکب عالی در حوالی دستور با با حسن ابدال رسید
 بود چهار پنج روز امر و او هفتم شهر بود ماه الهی سنه سی و چهار موافق شب چشمنه
 یازدهم شهر شوال سنه نصد و نو و هفت بحسب سر نوشت ازلی حکیم نامه
 منحص گرامی قدوه مهران اسرار زبده هفتسان حقیقت گذار و قیقه شناس
 حقائق معانی حدیقه پیرای بهارستان نکته دانی نکر مجلس انس ساقی
 بزمگاه قدس طالب دو اجم آگاهی محور ضامی باوشاهی بیدار دل شیتان
 ضامن پیا مغضایمین سر از سنه شمار دولت ابد مقرون مومن سلطنت

روز افزون مقرب حضرت سلطانی حکیم ابو الفتح گیلانی ازین سرزمین است
 و تنگنای ظلمانی بجز من اسما را برتجال نمود و حضرت فراوان از فراق
 صوری خود و در دل اقدس گذشت هر چند سبک عنصری و قالب خاکی او
 از نظر غائب شد اما شامل روحانی و لطافت ذاتی او به نخبه ترین صورتی
 بمواریه پیش دیده حاضر است یا آنکه باریک بینان عالم قدس مردن نشانی
 فانی را از اوان عالم پائی گفته اند الحق حقیقت تمامی جوهر نفس الامر شد
 و پدید است که روح پاک را از گذشتن ظلمت خانه خاک چه تفاوت و دروا
 بنیر تغیر منزلی و تبدیل مکانی نیست و نظر اجماع اسباب هم غایت امر حقیقت
 و نهایت آرزوی وفا کیشان همین است که در قدم قبله گاه دین و دنیا
 خود جان سپاری کنند آن بر وجه تم و وقوع یافت که بجز نور اقدس ما و صحبت
 نمود و سپارش آن حکمت تاب کرد و تا نفس اسپین پیشا بود و حیات مستع
 را با گاه دلی و خبر داری و در قدم ما بسپرد باید که آن خوشمندی سعادت پو نداز
 استماع این واقعه جزع و فرزع که از عادت عوام الناس در اب و لیسگان
 عالم صورت و لباس بهت نماید و نظر مستقیم را بلند داشته و وقوع آنرا از تقدیر
 خداوندی پنداشته رضا بقضای در دهر که همه را همین شاهراه و پیش است
 و تحقیق هر کاری وابسته بهنگام خویش و مانع آن غفران پناه را پیش از
 خوردیم اکنون استدعای طول حیات ما از واجب العطا یا بر همه خیر تقدیر نماید

و از اعظم متاع و شد آمد مصائب آنکه پیش ازین قصه پر نغمه بسیار نرود روز
 بر روز فرور و زمین بست و چهارم امر و او ماه آتی مطابق سه شنبه سوم شوال
 با فادیت و افاضت پناه معارف و حقائق و دستگاه علامه الزمانی قنات که در
 تذکره اعظم حکمای مشائخ تبصره اکابر قدما می متبرین مجموعه جامع شرف
 انسانی فهرست جریده جلائل ملکات نفسانی مورد بدایع و وفونی منظر
 کمالات اخلاطونی کشف معانی علوم لغز جوهر محسوس و مفوم عقیده الدلیله
 امیر فتح الله شیرازی بهمان بیماری ازین خلعت که فنا رحلت نمود و
 این تحریر و تاسف همچنان تازه بود که واقعه یکم مغفور پیش آمد چنانچه آن
 حادثه فراموش شد اما چون همیشه پیشاید خاطر قدسی مناظر تا نرسیت از
 و مظاہر ارادات لم یزلی است در مقام ارتقا و صسطها آمد آن حکمت آداب
 که در جمیع امور تابع رضای ماست درین واقعه هم کمال تعصیت اقدس نماید
 و خاطر اشرف را متوجبه انتظام احوال خود و اندک درین نزدیک عرصه کابل
 میسر اوقات جاه و جلال خواهد شد و چون بشرت استلام عقبه عرش مقام
 مشرف گردد بانواع تملقات شاهنشاهی و تفقدات بادشاهی امتیاز
 خواهد یافت بست و ششم شوال نه نصد و نود و هفت بنام سارنگ نزدیک کابل است

فرمان حضرت شاهنشاهی اعظم خان کج کلک

در هنگامیکه خاطر مقدس متظر آن بود که بزودترین اوقات و خوشترین

ساعات آمده احراز دولت ملازمت که اکسیر سعادت است نماید و مشمول
 اقسام عواطف شاهنشاهی و سوره انواع تفقدات اعلیٰ خاقانی گردد
 خیر رسیده که او متوجه زیارت حرمین شریفین از اوها الله شرفا شده است
 و اهل عیال و فرزندان را در آن در سایه خود بخوار هم راه برده است باعث
 بقیم باشد که مثل او بنده با اخلاص مستحسن خدمت چندین حقوق دارد منظور
 نداشته بی رخصت ما چه گونه متوجه این مطلب شود و مثل او عاقلی بی رخصت
 و الهه شریفه خویش که جمیع اهل الله در همه اطوار خصوصاً عبادات سیم
 طاعات چنین بی استرسا او کاری نگردند و اینچنین عبادات و عبادت
 را شکر ثواب ندانسته اند او که طلب کار ثواب شده با چنین بی رضائی با چه
 بخاطر رسانیده است و در پیناب چه اندیشه نموده هر چند بنظر عموم قابل مبرور
 امریکه باعث چنین براه رفتن و یکبارگی راه بیوفائی که در جمیع انام نگویند
 ترین صفات است گزیدن باشد بخاطر هیچ یکی از او در بیان بارگاه عزت
 نمیرسد او کی اراده این مطلب کرد که ما قبول ملتزم او نظر بودیم فی الواقع
 اگر شوق آن مکان مقدس در انگیزه محبت شده بود بایستی رخصت طلبید
 تا مشقت او و اختیار چندین اخطار این راه در از نفع گشتی و مشوبات آخر
 را آماده شدی چه بخاطر او رسیده که در مسلک بی رضائی ما و الهه خود رفت
 اسپای نسران دنیا و آخرت را سر انجام داده و امید بد جهان که مغلوب و بیهوده

خویش گشته خیالات باطل بنجو راه داده بمشورت خرد دورین خود که در زمان
 تسلط و اهرمه مفرول بوده در کج غمبول میباشد مگر تکب چنین امری که عقلا و نقل
 مستحسن نیست شده است و اگر بارقه جذبه الهی در رسیده بود و تا رخصت حاصل
 کردن موسم و وقت میگذشت خود متوجه این سفر شده بایستی که اهل محال
 و فرزندان خویش را همراه نمی برد و عرض داشت میکرد که مرا شوق حج و منگبیر
 شده بود و فرصت اندک استمداد از بهت علیا نشانوده متوجه شدم اهل محال
 و فرزندان خود را در کف عاطفت کبری شماسپردم اگر تا آمدن من از سفر
 محال جاگیر من بحال دارند که فرزندان قابل اندمی توانند که در ایام نصیبت
 من سامان و سرانجام ولایت و مملکت نمایند هر آینه که از اینجا که او را در نگاه
 ما اعتبار تمام است و خاطر او را پیشتر می خواهم متمسک و بجز قبول می رسد و اگر
 از نشناختگی بد ارج علیا عاطفت شاهنشاهی این رای رزین را بنجو قسدر
 نمیداد بایستی که فرزندان و اهل را بدرگاه شریف فرستاده معروض داشتی که
 چون آرزوی طوالت آن چهار شریف طغیان نموده بود فرزندان را بجلالت
 فرستاده در باره هر یکی خود التماس میکرد یا برافت کبری می گذاشت که این
 خانه زادان را بجلالت فرستادیم بد آنچه جهان آرای اقتضا فرماید بکند
 را بنوازش خسروانی عزائمیا زنجشده که هر آینه صورت مستحسن میداشت چه بل
 پیش آمد و چه در دل گذشت که همه طریق خیر گذشت و از اینجا که خدمات

مستحسن خاندان آنها علی الخصوص جمعی بنحاطر اشرف مرکز است با وجود
 چنین اعمال اگر بنحاطر آزاری رسد آنهم زمانی بیش نیست اما بیاری بر ضمیر
 الهام پذیر هیچ وجه نیست و نمی خواهیم که او آواره و دشت غریب گردد و اگر
 از هزاران عنایت و عاطفت ما یک حصه میدانست هرگز این اندیشه را بخود
 راه نمیداد و مطون خاص و عام نمی شد اکنون هم هیچ نرفته است هیچ چیز
 مقید نشده غرمت اسلام علیه نماید و از آمدن خویش ما را مسرور سازد
 و جمعی که از فرقت او عالتی دارد که کس سینا و مریمه بنحاطر آورده او نهد و خود را
 از وبال و نکال صوری و معنوی نجات بخشد و چون همواره بنحاطر اقدس بود
 که ایلی کاروان پیش سلطان روم فرستاده تشدید مبانی محبت و استحکام
 مواد مودت دهد اکنون مصمم شده است که فرستاده شود متعاقب این منشور
 و الا عاطفت مصحوب فلان یا همراه همین کس که این سبیل دولت را می برد
 تعیین فرماییم و بجای محبت مصروف است که او او را که ملازمت نماید چه خوش
 باشد که پیش از رسیدن ایلی متوجه آستان بوسگ دو

دستور العمل شاهنشاهی بعامدان محاکم و متصدیان محامات جوعم

این منشور الآداب الهی و دستور العمل کار آگاهی از منبع عاطفت و معدن
 رافت شاهنشاهی صدور یافته که مستظمان کارگاه سلطنت و کارپردازان با
 خلافت از فرزندان اقبالند و سرداران اخلاص منش و امرا عالیقدر و سزا

منصبه اران و عاPLAN و کو تو اPLAN با این روش عمل نموده در انتظام تمام
 اموال و مقصبات و قریات و سایر کثرات فرمان پذیر باشند اول بطریق
 اجمال آنکه در جمیع کارها از عداوت و عبادات جداگانه ای را جو یا باشند و نباید
 در گاه ایزدی بوده خود را و غیر را منظور نمایند شش شروع دوران کار کنند
 و دیگر آنکه خلوت و دوست نباشند که آن طرز در و ایشان صحرا گزین است و
 پیوسته با عام نشستن و در کثرت بودن عادت نبود که طریقت اهل بازار است
 یا بجهله در ماند بود توسط و میانه رومی بکار برند و سر رشته اعتدال از دست
 ندهند یعنی نه کثرت گزینند و نه وحدت و وحدت و بزرگ گردانی ایزد
 همچون را عزیز دارند و بیداری صبح و شام علی الخصوص در نیمه شب و روز
 عادت کنند و در بیگانه ای که کار خلق خدا نباشد محیط الکتب ارباب صفوت
 مثل کتب علم اخلاق که طب روحانی است و خلاصه جمیع علوم چون اخلاق
 و نجیات و مملکات احوال العلوم و کیمیا سعادت و دشمنی مولوی روم
 مشغولی کنند تا از غایت مراتب و بنداری آگاه شده و تسویلات ارباب
 و خدای از جامی نروند که بهترین عبادات الهی در نشاء تعلق سر انجام تمام
 خلایق است باید که دوستی و دشمنی و بیگانگی را منظور نمایند
 بکشاده پیشانی بتقدیم رسانند و به فقیران و مسکینان و محتاجان تخصیص
 گوشه نشینان و مجروران که در خروج و دخول بسته بان و خواهش نمیکشند

بقدر طاقت خیر کنند و به صحبت گوشه نشینان خداجوی رسیده التماس
 بهت نمایند و تفصیلات و زلات و جرائم مردم را به میزان عدالت سنجیده پایم
 هر یکی را بجای خود دارند و باین میزان دانش اساس پادشاهی هر یک را
 و بدل و قیقه شناس در یابند که درین گروه کدام تقصیر پوشیدنی و بزبان
 آوردنی و سزا دانی است که بسا تقصیر اندک سزاوار جزای بسیار است
 و بسا تقصیر بسیار انعامی کردنی است و متمردان را به نصیحت و ملائمت و
 بد شستی و مزجی به تفاوت مراتب بنویسند و چون کار از نصیحت در گذرد و به سزای
 و زور و زبردن عضوی و کشتن بر تباین مدارج عمل نمایند و در کشتن
 و لیزی نکند و تا مل فراوان بجا آرند ع که نتوان سه کشته پیوند کرد و
 و تا نتواند آن قابل کشتن را بدر گاه فرستند و حقیقت آنرا معروض دارند
 و اگر در نگاهداشت آن متمر و پاد فرستادن آن موجب فساد باشد در آن
 او را از هم گذرانند و از پوست کردن و در تیره میل انداختن و امثال آنکه
 سلاطین کبار کنند احقر از نمایند و سزای هر یکی از طبقات مردم فراخور حالت
 او باشد که عالی فطرت را نگاه تند برابر کشتن است و پست بهت رالت شود و
 و هر کس را که بر عقل و دیانت او اعتماد داشته باشد رخصت دهند که آنچه
 ناشائسته بزعم خود بنید در خلوت بگوید اگر احیاناً گوینده غلط کرده باشد
 او را سزایش ننمایند که سزایش سدر راه گفتن است و کسی را که از وی چون

آن توفیق و او به باشد که حق بگوید عزیز دارند که مردم در گفتن حق بغایت
 عاجز اند و جمعی که بد ذات و شریر اند میل گفتن کلمه حق ندارند و می خواهند
 که همانطور در بلا باشند و آنکه نیک ذات است ملاحظه مندر می باشد که بسا در
 در گفتن من صاحب سمع بر بنجد و من در بلایه افتیم و نیک اندیشی که زبان خود
 را برای نفع دیگران گزیند حکم کبریت احمد دارد و خوش آمد و دست نباشند
 که بسیار کار از خوشامد گویان ناساخته می ماند و یکبارگی باینان بدنباشند
 که ملازم را خوش آمد گفتن بهم ضروری است و در پرسیدن و ادخواه نفس
 خود بقدر وسع اهتمام نمایند بعیت بدیوان بیند از فریاد او و ده که
 شاید زیوان بود و او ده و اسامی و او طلبان را بهتر تیب آمد نوشته
 می پرسیده باشند تا پیش آمده محنت انتظار نکشد و پیشستان خدمت را
 یار و تقدیم و تاخیر نماید و هر که بدی از کس نقل کند در ستر آن شتاب زدگی
 نمایند و تفحص بکنند که سخن ساز منفردی بسیار است و را سنگوی نیک اندیش
 که پاپ و در هنگام غضب سر رشته عقل از دست ندهند و به آهستگی و بیرو بار
 کار کنند و چیزی از آشنایان و ملازمان خود را که بفرونی تو دور و اخلاص
 ممتاز باشند مختار گردانند که در زمان هجوم غم و غصه که عقلا دست از سخن باز
 میدارند از کلمه الحق صحت نوزند و سوگند خور نباشند که سوگند خوردن خود
 بدر و غمگونی مستم داشتن است و مخاطب را بهدگانی نسبت دادن و بدشانام

عادت نمکنند که شیوه اجلافت است و در افزونی زراعت و استمالت رعایا
 و تقاضای و ادون اهتمام نمایند که سال بسال در امرار و قریات و قصبات
 افزونی می شده باشد و چنان آسان گیرند که زمین قابل زراعت
 همسایان شود پس از آن در افزایش جنس کامل کوشش کنند و بتوجه
 عامل را جدا نکاشته پیش نهاد خاطر هرگزین خود سازند و با بجملة بحسب معنی رعایا
 ریزه ریزه فرود آورده از قرار هیچ اسم و رسم برنگردند و سعی نمایند
 که سپاهی و غیر آن در خانه مردم بی رضای ایشان فرود نیایند و در کار نا
 عقل خود اعتماد نکنند مشورت با داناترین از خود نمایند و اگر نمایند هم مشورت
 را از دست ندهند که بسیار باشد که از نادانی راه حق یابند چنانچه گفته اند
 بعیت که بود که حکیم روشن را می بیند بد دست تدبیر که گاه باشد
 که گوئی نادان به غلط بر هدفت ز تدبیر که و نیز با بسیار کس مشورت
 نمایند که عقل درست معامله دان و اذعان است نه بخواندن دست دهد و نه
 بروزگار گذرانند میسر شود و مبادا جمعی نادان در امری مخالفت نمایند و
 ترا در کار خود ک شود و از عقل خود و در سبک ران که همیشه کمتر باشند باز دارند
 و هر کاری که از مایه زمان او شود بفرزند ان نفر ماید و هر چه از فرزندان او
 شود خود مشکفل آن نشود که آنچه از دیگران فوت شود تدارک آن توانی کرد
 و آنچه از تو فوت شود تلافی آن مشکل باشد و غدر نیوشی و انما ض نظر القصیر

خوی او باشد که آدمی به گناه و بی تقصیر نیست گناه از تنبیه دلیر ترمی شود و
گناه بعبرت آوارگی اختیار میکند آدمی باشد که بیک گناه تنبیه باید کرد و آدمی
باشد که هزار گناه از او باید گذرانید عرض که کار سیاست نازکترین مهات سلطنت
است به آهستگی و فهمیدگی بتقدیر میسازند و راه مارا بمر و دم خدا رس و جدا آید
سپارند و نیک و بد آنرا از آنها پرسیده باشند و هواره خیر گیران باشد که
با و شاهمی و سرداری عبارت از پاسبانی است و به کیش و دین خلق خدا
مستعرض نشوند که خردمند در کار دنیا که فنا پذیر است زیان خود نه گزینند
در معامله دین که پائنده است چگونه دیده و دانسته زیان مندی اختیار
خواهد کرد و اگر حق با اوست خود با حق سر مخالفت و تعرض داری و اگر
باست و او نادانسته خلاف آن گزیده خود بیچار نادانی است محل ترسم
و اعانت است نه جای تعرض و انکار و نیکو کاران و خیر اندیشان هر گروه
را دوستدار باشند و خواب و خورش از اندازه نه گذرانند از مقدار ضرورت تجاوز
نه کنند تا از پایه حیوانیت فراترک شده بر تنبه انسانیت اختصاص یابند و تا
توانند کار روز را شب نمیدانند و شب بیدار باشند و با مردم شدید العداوت
نباید بود و سینم را زندان کینه نباید ساخت و اگر از شهرت گرامی ببرد
بزودی بر طرف سازند که در نفس الامر فاعل حقیقی ایندی چون است این
خرخشه پل برای نظام ظاهر تجویز فرموده اند خنده و هزل کمتر کنند و پیوسته

از جاسوسان خیر دار باشند و سخن یک جاسوس اعتماد نکند که راستی
 و بی طمع بی کسی کیاب است پس در امری چند جاسوس و خبر و اطمینان کنند
 که از یکدیگر خبر دار نباشند و تقریرات هر کدام جدا جدا نویسانند و بزبان
 بمقصود برند و جاسوسان شهرت گزین را معزول ساخته از نزد افراد اند
 و بدو اتان و شیران را بجز و راه ندهند اگر چه این جماعه برای بدکاران
 دیگر خوب اند اما سر رشته حساب از دست ندهند و آن گروه را در اول خود همیشه
 متمم دارند که مبادا در لباس دوستی قصد نیکان کنند و از نزدیکان و خدمتگاران
 خیر دار باشند که بواسطه نزدیکی متمم بر کسی نکنند و از چرب زبانان نا درست
 که در لباس دوستی کار دشمنی می کنند خبر دار باشند که فسادات ازین ره گذر
 پدید می آید بزرگان را بواسطه غرضی مشغله فرصت کم است و این گروه
 بدکار فرادوان از اطرافت و جوانب خود خبر گیران باشند و در از نفسی را
 کوتاه ساخته لائق عرض را معروض دارند و در ترویج و پیش و کسب کمال
 اهتمام نمایند که صاحبان استعداد از طبقات مردم ضلح نشوند و در تربیت
 خانانهای قدیم بهت گمارند و از سامان سپاهی و یراق غافل نباشند
 و خرج را کمتر از دخل کنند که سرانجام معامله در گرفتار است و گفته اند هر که خرج
 او از دخل زیاده باشد آموخت است و هر که خرج او با دخل برابر سازد چنانچه
 عاقل نیست آموخت هم نیست و طرح اقامت نه اند از بد همواره مستعد ملاقات

و منتظر طلب باشند و در وعده تخلف نوزند و درست قول باشند و مصلحت
 با مقصدیان اشتغال سلطنت و همواره در مشق تیر اندازی و بند و قوت انداز
 باشند و سپاهیان را ورزش سپاه گرمی فرمایند و بشکار مشغول نباشند
 و بجهت ورزش سپاه گرمی و نشاط خاطر که تاگزیر نشاء تعلق است گاه گاهی
 بان پروازند و یکبار غله بچینس از رعایا گرفته به نیت گرانی انبار سازند و
 نواره را در وقت طلوع نیر اعظم نور بخش عالم و نیم شب که در معنی آغاز طلوع
 از آنجا است می نوبخته باشند و در وقت تحویل نیر اعظم از برجی برجی بند و چوچیان
 و توپچیان توپ و بند و قوت سردهند تا جمهوران نام آگاهی یافته شکرانه استی
 بجا آورند و یک کس را بدرگاه گزارند تا عرض ارض او را بنظر اشراف آورده باشد
 و اگر کوتوال نیاست فصول قانون آنرا نیک نگاهد داشته در ترویج آن
 کوشند و روستایان این اندیشه بخود راه ندهند که کار کوتوالی را چون پرواز
 بلکه از عیالات عظمی دانسته اتهام نمایند بدین تفصیل نخستین باید که کوتوال
 هر شهر و قصبه و ده با اتفاق اهل قلم خانها و عمارت آنرا نویسد و ساکنان
 هر محله را خان بنجانه در قید کتابت در آورده که چه قسم مردم اند و خانه بنجانه بنسبت
 گرفته بایکدیگر اتصال بخشند و محلات را افراد داده در هر محله میر محله مقرر سازند که
 نیک و بد آن بصواب بدیدار باشد و جاسوس هر محله قرار دهد که وقایع شبانه روز
 و آمد رفت هر محله را می نویسانیده باشد و مقرر سازند که هرگاه دزدی آید

یا آلتی افتد یا دیگر امری تا خوش سرزند همسایه آن در ساعت اعانت او
 نمایند و همچنین صاحب محله و خبرداران اعانت نمایند و اگر بضرورت حاضر
 نشوند گناه کار باشند و نیز هم سایه و میر محله و خبردار محله هیچ کس مسافرت
 نگزیند و کسی را در محله نگذارند که فرود آید و هر جا که مهمان دارد شد از خوشتر
 و بیگانه آمدن او را صاحبخانه به میر محله گوید و خبر در میان در دفتر نویسانند
 الغرض یک دو خبردار از جهان محله تعیین نماید که روز بروز احوال آن محله
 آمد که نویسانیده باشد از شادی و غمی و آمد و رفت آن محله و هرگاه شخصی
 جدید در آن محله در آید در ساعت خبردار کند و بی ضامن محله کس نگذارد و کم
 فرود آید و جمعی که ضامن نداشته باشند آنها را در سر علی و ابداوان سازند
 و میر محله و خبرداران سر جدید تعیین سازند و بسته احوال دخل و خرج هر کدام
 از رود و زمین بر یافته ملاحظه نمایند چه هر کس که دخل او کمتر است و خرج او بسیار
 تعیین که بی بلای نیست پیروی نمایند و نیکذاتی و خیر اندیشی از دست نهند
 و این کاوش را پیرایه انتظاصم دانند نه سرمایه اخذ و جرو باید که دلالت
 هر قسم رضامن گرفته در بازار با تعیین کنند که هر چه خرید و فروخت شود علامت
 می نموده باشند و مقرر سازند که هر که بی اعلام خرید و فروخت نماید جرمانه
 بد و و نام مشتری و باج را در روزنامه نوشته باشند و هر چیزی که در بازار
 خرید و فروخت میشود با اتفاق میر محله و خبردار محله واقع شود و دیگر آنکه

کس محله به محله و کوچه بکوچه و نواحی شهر بحسب محالقات و چوکی شب تعیین
 نمایند و سعی کنند که در محله و بازار و کوچه بیگانه نباشند و تحقیق و پیرو دزدان
 از گره بردارند و غیر آن بود اعمی نمایند و اثری از آنها نگذارند و هر چه اسباب
 گم شود یا بتاراج رود آنرا با دزدانش پیدا سازند و الا از عهده آن برآیند و
 اموال غائب و متوفی تحقیق نمایند که اگر وارث باشد یا نه نگذارند و گرنه یا نه
 سپارند و شرح آنرا بدرگاه نویسند تا هر گاه که صاحب حق پیدا شود با وصول
 یا بدوین معامله نیز خیر اندیشی و نیکذاتی بکار برند که بسا و چنانچه در بوم روم
 شایع است بطور آید و نهایت پیروی نمایند که اثری از شراب نباشد و خونخوار
 و فروشنده و کشته آنرا با اتفاق حاکم آنچنان تنبیه نمایند که مردم دیگر عبرت
 گیرند و اگر کسی از بهر حکمت و هوش افزائی چون دو ابکار بر دقت عرض احوال
 او نباید کرد و در ازانی ترجمای غلطه تمام نمایند و نگذارند که مالداران بسا
 خریدار و خیره نمایند و بفروروشند و در لوازم جشن نوروزی و عیدها تمام
 نمایند عید بزرگ نوروز است که ابتدای آن از وقت تحویل نیز نورخس عالم
 در برج حمل است و آغاز ماه فروردین است عید دیگر نوزدهم ماه مذکور که روز
 شرف آفتاب است عید دیگر سوم اردی بهشت ماه است عید دیگر ششم
 ماه خرداد است عید دیگر نهم ماه تیر است عید دیگر هفتم ماه امرداد است
 عید دیگر چهارم شهریور ماه است عید دیگر شانزدهم ماه مهر است عید دیگر دهم

ماه آیین است عید دیگر نیمه آذر ماه است و در وی ماه سه عید است هشتم
 و پانزدهم و بیست و سوم عید دیگر و در همین ماه است عید دیگر و نیمه آیین است
 ماه است عید است عید است عید است عید است عید است عید است عید است عید است
 بظرفی شب برات چنانکه گویند و در اول شب که صبح آن عید باشد نقاره
 نوازند و در روزهای عید بر سر هر شهر نقاره نوازند و زن بیضی و رت بر اسب سوار شود
 و گذر آید دریا برای غسل مردان و آب بر او شستن جدا سازند و بر آستان
 گذارند و یکمف رگ در شش

فرمان حضرت شاهنشاهی که بسیار از زمان خود

چون پیش نهاد هست اعتمادالگزمین و نیت معدلت آیین این نیازمند
 بر گمانی نیاز از ابتدای جلوس بر اورنگ شاهنشاهی و استقلال بخت و الهی
 نقل الهی آنست که جمیع سکنه در عایاد سائر خلایق و بر ایاق بدایع و در ایاق
 و شرف امانات ایزدی اند جل جناب کبریا که در ظل عدل و انصاف آراوه
 خاطر و آسوده حال بوده در وظائف شکرگزاری که موجب از ویاد نعمت
 است راست سعادت است رطب اللسان و غذب البیان باشند و البته بیطه
 که روز بروز صورت نمین از کما من قوه بموطن فعل بحسب و نحو او ظهور نموده
 و همواره امر با اخلاص منس و حکام عدالت نژاد که نقد معاملات ایشان بر
 محک قبول اثر رسیده در جمیع اطراف و اقطار ممالک محروسه بر شاهراه

اعتماد سلوک نمود و او گوشتی دهند و بیاسن خدمات پندیده نور
 نظرات تربیت و ترقی گشته به ارج عالیہ و مراتب سامیہ ارتقا و اعتقادیه
 چون سبقت عبودیت و خدمتگاری و نسبت و تقویٰ و بهر انبساط
 خدمت الالهیه در کن سلطنتیه عالیہ مؤمنان الدوله الیه مستشار الملک و انجمن
 مقرب الحضره السلطانیه و افراد اعما و کمال الاعتقاد و نور و العبادت و الاصل
 نظام الدین شه بازخان که مزاج و ان بساط اقدس و پرورده نظر تاس
 خاص الشخاص است و از بیاد می ملازمت تا این غایت هر چند که بد و تقویٰ
 و ایمان و عیبی که مرفعی خاطر اشرف ارفع بود و بتقدیم رسانیده از محض سستی
 و درستی بسعادتهای روز به ممتاز است درینو لا بموجب فرط عنایت و کمال
 التفات حکم فرمودیم که حکومت و حراست و اختیار رتق و فتق و قبض و بسط
 تمامی کار و بار ملکی و مالی صحابه مالوه که خلاصه ممالک دکشای پند است از ممالک
 خالصات و مهمات جاگیر واران و زمینداران و کوریان تبهم و کمال طریق
 استقلال بجزه الملک مشارالیه مقرر و مفوض باشد که در معموری آن بلاد
 و همصار و تکثیر زراعت و محصول و تعمیر مواضع و فروع و محافظت سپاهیان
 و مرست قلوب شکسته و رعایت خواطر عایا و قلع و قمع مفسدان و استیصال
 متمردان و تقویت ضعیفان و تنبیه ظالمان و تأیید مظلومان و جبر منکران
 مساعی جمیله بر وجه اکمل و اتم نماید و چنان کند که علوقه سپاهیان و امیران

و تا بیان در باب مناصب بنوعی که نام بیام بدرگاه والا قرار یافته موافق
 حال حاصل بلا تصور و اصل پیشه باشد باید که امر می عظام و سایر جاگیران
 او که در بیان وزیران آن چه عده الملک مشارالیه را صاحب صوبه استقلال
 دانسته از صلاح و صواب دیدار او که بر آئینه موافق حساب و مطابق قانون دست
 اید مقرون خواهد بود و بیرون نروند و هرگاه طلب نماید جبار بلیجا ریشامه تخییر
 و اجمال حاضر شوند و عدول نوزند و نیز حکم میان مطاع شرف نفاذ یافت که
 هر کس بصلاح و استصواب آن عده الملک عمل نکند مجال جاگیر او را تغییر داده
 بدرگاه معترضه شدت نماید تا دیگری از مخلصان عقبه علیہ بجای او نصب
 فرماییم که تنظیم سلسله جهانها و استحکام رابطه عالم آرائی باین امورند که منسلک
 و منقسم است و همچنین در جمیع ضوابط و قوانین بادشاهی و اوامر و احکام جهانها
 که هر یک اساس بنیان سلطنت و رکن قصر خلافت است ثابت قدم بوده در
 اشاعت و اعلامی آن آداب آبی کمال اتمام لازم داند و خاطر الهام موارد
 را متوجه احوال سعادت قرین خود دانسته همیشه میدوار الطاف گوناگون
 و عنایات روز افزون باشد و چون مواکب انجم ثواب شاهنشاهی درین بزرگو
 چه تسخیر و کن متوجه است چه در بیان آنچه سالک سالک غفلت بوده
 دست تعدی بر ریاب ستم کشاوه اند و نیز قدر عنایات باور سزاگذاشته در لوازم
 اطاعت اتمام ندارند باید که آن رکن سلطنت بزرگو با آن صوبه رفته سرانجام

لشکر بنوعی نماید که موجب تحسین و آفرین گردد و چون رایات اقبالیان بشکار گویا نهضت فرماید آن رکن اسطیلت را با جمیع جاگیر داران صوبه مالوه حکم قضا امضا خواهد شد که پیشتر در ملک دکن بنفتمه غمخواری آن ملک نماید و در آسود و در نهایت جمهور سکنه و بیار دکن از سپاهی در عیست مساعی جمیله نظیر آرد و هر کس از او عقیدت پیش از منظر ار روی نیاز بدر گاه والا آورد و او را به عواطف غل الهی امیدوار سازد که ذات مقدس با منظر عفو و لطف است ۹۹

فرمان حضرت شاهنشاهی بجا ملان ممالک در منع زکوٰۃ

مصدیان مهات حال استقبال و کار فرمایان کل و جز ممالکت و سه بدت
 درین هنگام سعادت اهتمام که از اینجه اجلاس بر او رنگ جهان باشد
 از قرن ثانی که آغاز بتسام بهار و ولت و اقبالیان در زمان انکشاف صبح حال
 و جمال است فرمان عدالت عنوان و منشور افاضت بنیان بارقه بر و ز شوشه
 ظهور یافت که چون ناموس اکبر و قانون عظم سلطنت ابد پیوند آهی حل جلالم
 و تقدس اسما بقتضای حکمت با نفعه ازلی که سلسله صبهان دار و گیر عالم ایجاد
 و تعبیر پرواز کن مکن و از ره کون و فساد است چنان اقتضا کرده که ریاست
 ممالک و ریاست مدن که عبارت است از ارتباط احوال مقیم و مهاجر و اتساق
 مصلح کاسب و تاجر بدست یاری با دشان عادل و دیده بانی شهر داران
 در یاد دل جلوه نماید صورت پذیر باشد و یکی از وجوه خراج که مدار علیه نظام است

نصرت تا ترو جیو و تقابل که خارسان اعمار و موال و حافظان عقاید و احوال
 خلایق اند باج اشیاست که در بازار بیع و شرمی و چار سو چون و چرا در آمده
 اگر چه پیچیده نیز آن اعتدال ارباب صیانت و دیانت که نقادان نقود و
 اجناس کوفی و آتشی و مقومان اعراض و جواهر نفسی و آفاقی اند که در هر آنکه
 جمیع مصالح بمفاسد انچه در تمامی محامد بنده کشند بندگان که از سپاه و احوال
 نصرت اشغال همگی توجیه خاطر عدالت منظر و تاجیر باطن جلالیت موالین ما
 در لوازم هر آنکه در تمام بیاید در هر اسمی که در عینت که فی الحقیقت
 فواید آن معجزی و در دایره خداوندی از هر مصروف و بود و مانده که باند
 لوازم حدالت سوا او عقلمند و ستان و دیگر ممالک و سه منهل اصناف نماز
 و تحیم و با من مسافر آن بهفت است در بنو لا بموجب توسعه مراحم ذاتی و
 آنکه مکارم فطری حکم نافذ و امره بازم شرف اصدا و غرایر او یافت که از صنایع
 سپهر است و آلات نباتات از اخذ و ادویه در دهن و نمک و شکر و اقسام عطرها
 و انواع کسپاس و پنبه اسباب پیچیده و ادوات چرمینه و آلات سینه نظروف و چوب سینه
 و قی و نگاه و دیگر اشیاء و اسباب و متعه و اجناس که مدار معاش جمیور انام و
 ادوات معیشت خواص و عوام است سوا می اسپ و نعل و شتر و گوسفند و بز و
 اسلحه و قمشه که در تمامی ممالک محروسه तथा و بانج و زکوة و صدیک و آنچه از
 قبایل و کنیز می گرفته اند معاف و مرفوع القلم بوده باشد و تا این زمان که متصیل

کارخانه سلطنت اشغال این امور معمول می داشتند بلااخته خبرداری بود
 که دست اطفال اول اقویا برضعفا درازنگردد و پایی تعدی نمی بردستان کوتاه اندیش
 سرکوب زبردستان خاک نشین نگردد و اکنون که سبیت و شوکت و بهیبت
 پادشاهی در قلوب افراد عالم شسته و اقوار عدالت در افتد ملاحظه فرمائید
 اکناف ممالک تنگ بسته بشکرانه الطاف منعم صیقلی حاصلات آنمه اشیا که خیریه
 موفوره و نخبیه معموره است بغیر از آن هفت چیز که بمصلح ملکی مستثنی شده
 تمام و کمال بخشیدیم باید که فرزندان کامکار و امرای نامدار و متصدیان
 مهمات صوابها و حکام بنیاد و جاگیر داران امصار و عمال خالصات و مقاطعان
 مواضع و تحصیبات و جمیع راهداران و گذر بانان و محافظان طرف و سلطان
 مسالک زمینداران حدود و ناموران ممالک مضمون فرمان مملی را بگوش
 هوش جاوده در اجرائی حکم جهان مطاع کمال اهتمام لازم دارند و دقیقه
 از دقائق امر لازم الاتباع فرودنگذارند

فرمان حضرت شاهنشاهی برای علیخان فرزند آقاخان حسین

امارت و ایالت پناه ارواح و عقیدت و شگانه تقاوه دوومان عزو
 عضاده خاندان مجید و ممتاز بنده مختصان سعادت کیش خلاصه مختصان
 صلاح اندیش مورد الطاف با دستگاه مصدر آلاء غیر خجسته و افر الصدف
 اسامی البرهان عمده اهل دولت اجی علیخان باصناف الطاف با دستگاه مختصان

اعطای تکلّی مستظهر و بیشتر بوده بدانند که الحمد لله و الحمد لله بیا من توجّهات
 سلطانی که اثری است قوی از عنایت سبحانچینین فتحی عظیم و نصرتی فخرم
 از مکن بطون بهما من ظهور و نمود و چون روابط اخلاص و ضوابط اختصاص
 این مختص حقیقی بدرگاه معالی ثابت و راسخ بوده موجب مزید آبرو و ازدیاد
 عزت او اولاد و نظر دور بین ما و ثانیاً در پیش جهانیان شد و بکارم توجّهات
 باطن قدسی موطن شاهنشاهی در معنی مهمات کل و کن و انتظام همام
 حکام اینجا بان مصدر خیر خواهی بازگشت مستحسن آنکه قدر این عنایت کبر
 و شکر این نعمت عظمی دانسته همواره در افعال او امر و احکام جهان مطاع کمال
 سعی و اهتمم نماید که کار آن ایالت پناه روز بروز در افزونی باشد الحق همیشه
 ازان مظهر خیر اندیشی خدمات پسندیده که لائق خیر خواهان در دین و کار آگاهان
 حقیقت گزین تواند بود بنظهور آمد و همین مرکز و ملحوظ خاطر قدسی منظر است
 که انتظام احوال آن سعادت کیش نوعی که اغیار اختلال بر دهن آن نشین
 پیشدیده ضمیر عرش نظیر است از آنجا که فطرت یلیم و فطانت مستقیم آن پوشش
 سعادت آثار متیقن باطن اقدس است باید که همواره مطرح منظر است بین و
 مطمح ضمیر سعادت گزین باشد که بتائیدات الهی و فتوحات نامتناهی که نقوش
 باصیه اقبال در قوم ناهنجار احوال است انقیاد و اطاعت حضرت ما و پیاچه از دیار
 سعادت و ابقای دولت ارباب دین و دولت است و مخالفت و انحراف از

قبله گاه عقبه با عنوان شقاوت ایدری و دلیل زوال سردی بر اصحاب ملک
 و مل بر عالیشان هوید است که از اجداد جلوس بر اورنگ جهانگشا تا امروز
 که سنه سابقه است از قرن پنجم که اول بهار سلطنت و نور و رسالت اقبال است
 به طرفت که لوای غرمت بر افراشته ایم و عثمان توجیه معطوف ساخته فتح و اقبال
 طلایه عساکر اجلال و مقدمه جنود افضال بوده در تیر تیر نهضت رایات عالیها
 که بجانب پنجاب اتفاق افتاده بود و حجت تصفیة کابل و تسخیر ولایت کشمیر و تنبیه
 و حوش افغانه و تماریب بلوچان صوبه قندهار بوده بتاسیسات غیبی هزاره
 که در باطن الامم موطن ماکه مرآت جهان سما غیبی است صورت بسته بود و خیر
 ازان در عالم ظهور آمد اگر چه استخلاص قندهار و سیستان نیز کمون خاطر اثرات
 بود اما چون عظمت و شوکت دستگاه شاه عباس که فرمانروائی ایران بر او است
 رابطه یکجبهتی سابق را منظور داشته اینچنان کاروان مع عزایض اخلاص و
 پدایا گرامی بدرگاه معطل فرستاده اظهار اخلاص انگسار نموده استند او جهت
 و هرگونه استعانت کرده بود و از قدیم الایام آباد اسلاف او سید و ظهور دولت
 خود را از عنایت حضرت صاحبقرانی می دانسته اند چنانچه استخلاص امراروم
 و استطلاق روسا آن مرز بوم باشد عاقد بزرگ شاه اسماعیل مشروح او بر سر
 آن جماعت از جراند تواریخ ظاهر است و رابطه حضرت جنت آشیانی با پادشاه
 مبرور و مرحوم مغفور معلوم میکان درینو لاکه ایشان از کار پیش آمده باشد فتوت

پادشاهی اقتضای آن نمود که عساکر منصوره از عبور بآن نواحی ممنوع
 فرمودیم و قندمار را به میرزایانی که از منتسبان آن دو دمان اند مسلم دانستیم
 و سیر کشمیر که از عنقوان حال مطلوب و مرغوب خاطر اشرف اقدس بود بعد از
 فتح آن خواستیم که سجده شکر برورد و کار بر آن سرزمین که از عطیات مجدد کاتبی بود
 بجای آوریم با وجودی که مر قفصه متصاعده و اشجار عظیمه مترکه و طغیان آبها طوفانی
 که در راه بود و عساکر منصوره از اینجا محال بنمود و تبوین این روی بامو کب
 عالی رو توجیه آن حدود فرمودیم و حکم عالی شده بود که چپ هزار خارا تراش
 چاکبکست پیشین مشرف عالی می رفتند و در تفتیح و توسیع راه پید طولی بنمودند چنانچه
 در اندک فرستی تا اقتضای کشمیر و کوپستان ثبت سیر فرمود و طنطنه کوس غنیمت
 بویانب کابل باند ساختیم و مجدد اعصه لطافت سرشت کابل را مخیم خود و انصاف
 ساخته طرح قلمه جدید که حصن حصین حفظ آبی تواند بود بنفس نفیس خود انداختیم
 و پیمان مکتوبه خاطر در اندیش بود که جمعی از بهادران شیخاعت پیشتر را پیشتر
 تقسیم نموده ولایت بدخشان را مستحقان ساخته بجز شاهین فرح مرحمت فرماییم
 لیکن این اثنایلیچیان حکومت پناه شیخاعت و شگانه عبداللہ خان او و پاک
 با محنت و هدایای متواتر و مکرر بطریق تواتر و تواتر بدرگاه عالم پناه ما رسیدند
 چون مطرح نظر بلند بین غیر از موافقت و اخلاص از ارباب دین و دول امر
 دیگر نیست لاجرم بدولت و اقبال مراجعت نموده بدار الملک لاهور که مرکز

محروسه است نزول اجلال فرمودیم و تنبیه و تادیب افغانان کوه نشین
 کوتاه بین نوعی شده که اکثری حلقه بندگی در گوش کشیدند و آنانکه سر از قبله
 اقبال مآقا فتند نیز از پیر اسیب حبال سلطوت و جبروت ماکه ظلال مهر و جلال
 کبرای آبی است گشته در سمرقند و بخارا و ترکستان بفرودخت رفتند چون ازین
 نایبه خاطر اشرف بالکل جمع شده به مشیت اللہ تعالی درین نزو و در ساعت سعوی
 و زمان محمود که منتخب بلند بینان از وایانهای و مختار و قانق شناسان جد و
 آسمانی باشد بدار اساطنت اگر مراجعت می فرماییم در نظر ان مقدم عالی ابوال
 فیض و افضل میکشیم و پیش از انتماض الویه موکب عالی چون اندیش
 انتظام بخش جهان بفریه و تقمیر صوبه مالوه مصروف گشته نشانه داده کامکار
 بر خور و ارغره نامحینه دولت و اقبال قره باصره عظمت و اجلال قره التاج
 فرخی و غیره زمزمی واسطه العقد سعادت مندی و حق پسندی فرزندان حمید
 شاه مراد را بان صوبه می فرستیم لائق آنکه همین را چون نزول رحمت الهی
 و محض ورود سعادت نامتناهی دانسته در لوازم اطاعت و اخلاص مساعی
 جمیله تقدیم نماید و بتازگی خود را مورد عنایت خسروانی گردانند و چون دست
 بعید رونووه همواره کسان را با عنان اخلاص فرستاده مراسم کیمیایی تقدیم
 می رسانیده باشد و هرگاه آن زبده ارباب اخلاص را در امر از امور احتیاج
 بامداد و کمک شود حقیقت احوال مشروعا بعضی گرامی بنام زاده کامکار رسانا

که سفارش آن فرموده مخلصان بحضور اشرف فرمودیم که آن مخلص به خواه
 راز یکچوستان خاص و ثابت قدمان شاهراه اخلاص دانسته در همه ابواب
 انواع اعداء و اجابت نماید درین هنگام که نسبت آن عهد به باب عقیدت بیان
 در گاه نوعی درست شده که با التماس و استدعای او مهلت دیگر آن ساخته و
 پرداخته آید چه جای مطالب و مقاصد آن مخلص به خواه باید که هیچ گونه اندیش
 بخود راه نهد و قرب خود و بیابان برادره جوان بخت از مقدمات دولت روز افزون
 خود دانسته در مراسم اطاعت اتمام نموده منشراح خاطر و مسرور بانی باشد بر
 به شیخندان پوشیده نیست که سلاطین عالی مقداری که تسخیر عالم و عالمیان پیش نهاد
 همت و الا نمت ایشانست از حکام دیار و ولایات اقطار جز اخلاص و اطاعت
 مطلوب و مقصود ندانسته اند و تمنندی که بمقتضای دور بینی و کاروانی خود
 انیمنی را منظور داشته در تاسیس مابنی اخلاص و عقیدت اسوخ نماید هر آینه
 جنگ ناموس او بجال خود مانده موجب اعزاز و ترقی گردد و آن عقیدت پناه خود
 از مخلصان قدیم و به خواهانان تتمه الاخلاص است و آنکه در انچه فرموده اند
 الْعِظْمَاءُ الْعِظْمَاءُ الْكَبِيرَةُ قِدْرَةُ الْخَوَائِصِ الْعِظْمَاءُ عَمْدَةُ الْأَعْرَافِ الْكَلَامُ كَرْنُ
 السَّلْطَنَةِ الْعَالِيَةِ مَهَارِزُ الدِّينِ الْعَظِيمِ خَانَ يَدَانِ حُدُودِ رَمْتِهِ بُوَدُ و لو از م خدمت
 از ان خیر اندیش بوجود نیاید بواسطه بعضی امور که محتاج شرح نیست بوده
 نه آنکه در اخلاص آن در هیچ الا اخلاص فتوری رفته باشد لکن در باره او انواع

عنایات فرموده میان عالمیان امتیاز بخشیدیم و از جمله مراد ما شاهنشاهی آنکه
 بامارت پناه غمزه الملک مشتقش از الذواله و تمن السلطنة قدوه مقربان سریر
 زبده محرمان اسرار ضمیمه است که در باب علم و حکم منظر فضل اوفی و فیض اتم جامع
 کمالات صورت معنوی ناظم آثار دینی و دنیوی علامی شیخ ابوالفضل که از دستان
 بزم عرفان سرشت ماست نسبت قرابت فرمودیم تا چنانچه علامی مشارالیه
 نقاوه مخلصان در گاه است آن مورد حق پسندی نیز مجموع باطن و ظواهر خاطر
 گشته در سلک کمال در باب اخلاص و رأید و اورا همواره بنظر محرمیت دیده و
 از یکجاستان صمیم القلب تصور فرموده عنایاتی که در خاطر صلاح اندیش او منظور
 نموده باشد بطور رسا نیم ناموجب امید واری عالمیان گشته دستور العمل اخلاص
 جمیع بزرگان را در آن عالم گرد و در نیو لا منظور خاطر قدسی شده بود که چون آن
 خیرخواه قدیم مجد و امصدر خدمات پسندیده شده از روی اعزاز و اکرام بحضور
 اشرف اقدس طلبیده مشمول انواع عنایات بلذت نخست فرمایم تا من بعد هیچ
 احد در باره آن و افرا لا تقاد سخن نامشایسته بمسند عالی نرساند و بازار را با
 غرض کساد پذیر و بوساطه آنکه آن حد و در اخیالی گشته استن و بمسافرت بعید
 طلب و اشتن لائق نبود و عنان اراده ازین وادی منحرف ساخته بخاطر اشرف
 رسید که کسی را باید فرستاد که دیدن او حکم دیدن ما داشته باشد تا حقیقت خلایق
 و حقیقت صمیم آن مصدر آداب خیر اندیشی نمیدهد بعرض اشرف رساند بنا بر آن

افادت و اقامت آداب حکمت و معرفت نصاب جامع معقول و منقول حاوی
 فروع و اصول عمده مختلفان و درگاه زبده مخصوصان بارگاه مشرب حضرت ساطع
 اعتماد الدوله خاقانی الهی طب بهاک الشعراء ابو الفیض فیضی را که در خلال
 عنایت ما تربیت یافته و برگزیده بارگاه والا تجویز دور او نفرمودیم و رموز دانی
 و نکته سنجی و درویشی و آدم شناسی و مراتب اخلاص فہمی و مدارج اعتقاد و شاکہ
 او در حضرت ناظور تمام دارد پیش آن نقا وہ ارباب اخلاص فرستادیم کہ منقہ
 عنایات ما را کہ ساسی خاطر نشان ساخته آن خیر خواہ سعادت انتخاب را بجا کل
 توجهات ما شاہی و مکارم عنایات ما شاہی و ثوق نماید و سخنی کہ مرکوز
 خاطر اشرف ارفع است تمام رساند و سر از حقیقت عقیدت و اخلاص و دقائق
 ارادت و خصائص او را تیر فہمیدہ و بہ عیار دانش سنجیدہ بہ وقت سمع عالی
 در من ارہ باید کہ آنخلص خیر اندیش سخنان حقائق بنیان ما را چہ از آنچه
 در فرمان عنایت نشان شتون بر مندرج است و چہ آن کلمات قدسی سہا
 کہ زبانی با فہم آست آست مشارالیه در خلوت فرمودیم بسمع و دانش اصفا نموده
 بہ اہلباطن اطاعت شہروانی و مدارج اعطاف خاقانی را عقل دور اندیش خود
 در یافتہ آہنستان اتمام مخلصانہ و کار آگاہانہ نماید کہ حکام و کن کلام علی الخصوص
 حکومت پناہ امارت انتخاب منظور از نظار خاقانی مشمول الطاف سلیمان نظام الملک
 کہ مجد و اتریت یافتہ این درگاہ است لوازم نیکو خدمتی و قوزین حق شاکہ

بر وجه اتم واکمل ظهور رسانند و سخنان کوتاه اندیششان تا عاقبت دین از جدا و اطاعت و عقیدت انحراف نوز و چه بمعنی باعث اعتبار آن مخلص حقیقت گزین و هم موجب امن و آمان خلایق آن دیار خواهد بود چون مدتی بود که وکلا و عرافان حکام و کن بدرگاه گیتی پناه سرسیده بود در تیر تیر بنیاط اشراف نمی رسید که کس بجکام و کن فرستاده شود ولیکن از اینجا که عنایت پادشاهی عام است و آن مخلص خیر خواه مایا آنها را شایسته تمام آرزای علا و عنایت بان بود خواه حقیقی دانسته چند می مقربان درگاه را که بجزیر عنایت و التفات مخصوص اند همراه افاضت سازند که فرستادیم باید که در سامان و سرانجام آن جماعت و بزودی روانه سخنان بدرگاه معالی کمال سعی لازم و اندوختن ظهور الطاف علیه اظهار مافی الضمیر نموده هر مطلبی و همی که باشد بوسیله افاضت پناه مومی الیه معرض درگاه معالی سازد که از اینجا که کمال عنایت قدسی سرایت در باب آن خلاصه مخلصان پناهخوا مرگوز باطن اقدس است همه در معرض قبولی و انجلاح مقرون خواهد بود و بموجب و فور عنایت و التفات که بان اخلاص شمار داریم خلعت خاصه و شمشیر مرصع و دور اسب پراتی و دور هوار و یک قطار شتر ز ولایتی جهت آن مخلص خیر اندیش فرستادیم باید که از جمیع وجوه خاطر خود جمع داشته توجه باطن اقدس را شامل انتظام احوال و کافل حصول مقاصد و آمال خود دانند و چون بهواره توجه عالی در تربیت و ترقیه مستعدان علی القیاس نام سیمای طبعه از باب علم و حکمت

مبذول است مردم حکمت و صداقت مآب فضائل اکتساب جالینوسی الزمان
حکیم مصری و غیره اورا که در آن حدود اند چنان کند که بالکل بدرگاه معالی رسیده
حکمت مآب مشارالیه طمع شوند و بعضی کارها که مشارالیه در انجام دادند به نیکوچو
انصرام یابد که از مرضیات خاطر اشرف اقدس خواهد بود و پیوسته خاطر ملکوت
مناظر را متوجه حصول آمانی و آمان خود دانسته امیدوار عنایت گوناگون باشد

فرمان حضرت شاهنشاهی سیران نظام الملک سینه نشین احمد تانکابانی

حکومت و ایالت پناه اخلاص و عقیدت دستگاه عمده اعظم حکام زبده انام
انام اسوه مخصوص همان درگاه نقاد مخلصان خیرخواه منظور انظار خاقان مشمول
الطاف سبحانی مبط عنایات متوالی مطرح توجهات متعالی کامل الاعتقاد و اذلال
یرمان نظام الملک بجلال مکارم شاهنشاهی و جزائل مراحم نخل الهی منتظر و مباحی
بوده بدانند که چون شوکت دستگاه از صدق طوبیت التجا بدرگاه گیتی پناه ماکه
موطن صاحبان ناز و تعظیم و بلحا و مستعدان هفت اقلیم است آورده بود و همواره
مرکز ضمیر الهام پذیر گشت که ولایت دکن با و تفویض یابد و ظهور این امر
جلیل موقوف سعادت وقت بود و نیز احمد آن طور فتحی که خاطر اقدس منجواست
و بخیاال کس در نمی آمد بتوجه اقدس صورت یافت و عمده اماجد عظام راجح علیان
که مکرر بفرمان عنایت و منشور التفات سرفراز گشته بان خدمت مامور شده بود
بوسیله ظهور آن مورد مزید اعتبار و اغراض شاهنشاهی شد باید که بر بنه موفقی نجات

قدر آن داند و همیشه حضور اشرف ما را بخواطر داشته در اظهار آثار اخلاص و
 حقیقت که سرمایه دولت دو جهانی و پیرایه آبرو و جاودانی است چه موقوفه نماید
 و درین هنگام که اندیشه انتظام بخش جهانیان بزرگتر فیه و تعمیر ولایت مالوه
 مصروف شده شاهزاده کامگار بر خور دار غرّه ناصیه دولت و اقبال قره باصره
 عظمت و اجلال دره التاج فرخی فرزند و اسطوره العقد سعادت و حق است
 فرزندان چند شاه مراد را با نصاب فرستیم آنرا و در سعادت انکاشته بنهوت
 عقل دور اندیش و استیقامت بسیار بنهوتی فرادان کوشش بکار بر و پیوسته
 عرائض اختصاص فرستاده گلشن کیمیایی را تازه وارد که پوشمندی و حقیقت شناس
 سرزمین و حصن حصین ملک و سنگ ناموس است و برابر باب دانش و دانش
 ظاهری و باهر است که سلاطین عالم تقدیر که تشخیر عالم و عالیان پوشیده بهر جهت و
 دارند از حکام و پادشاهان و ولایات امصار جز اخلاص و اطاعت مطلوب متصورند و
 و چون باطن اقدس بتوجه از ویاد عزت آن سعادت پناه است امین الدین
 را که از طایمان خاص است و مریدان با اخلاص فرستادیم که تمهید آن فتح
 گفته فرط توجه اشرف اقدس را مجدداً خاطر نشان او سازد باید که گوشش بهش
 اصفا نماید و انتظام و انتساق آن ولایت از کمال خردمند و حق پسندی پنهان
 در ملازمت اقدس ما نمیدهد است بتقدیم رسانند و قوانین را بدستور که در ملک
 محروسه جاری و ساری است رایج گرداند و کز آن شعاران کوتاه بین را که

خیزد پستی پای تیره بیند و غیر از فساد و اخلال نکوشند و محاسن دخل خود در درو ساریت خانه آنها
 قدیم و پیش آوردن اصحاب اخلاص که بر است گفتاری و درست کردار مشهور و موصوف
 باشد کوشش نماید و در اعتبار ارباب علم و فضل اعمال اهل دانش و حکمت
 سعی موفور بجا آورد و شب و روزی را در مرضات الهی معمور داشته آنچنان آنگاه
 باشد که دست اقویا از ضعیفان کوتاه بوده نیز درستان در ممالک و آمان ممالک
 و قاریع البال باشند و چون مشهور عاطفت بآن عهد مخلصان شرف صدور
 یافت بخاطر ملکوت ناظر مفضل شمول افت که احاطه عموم خلایق دارد رسید که
 فرامین قضا جبریان نصایح تبیان به عادل خان و قطب الملک نیز عزیز او یار
 که اگر توغبین زمین آنها شود و در لوازم اطاعت بر خلاف سواالت ایام سلوک
 نمایند چه از آن بهتر که حقیر بچنانید دولت اید سپوند ما با هم اتفاق نموده با عمت
 فتوحات فرنگستان و سایر نهار شوند و مورد نذر اگر گونه عنایات گردند اگر بوسطه
 خود رسد و هجوم کوه عنیان بعد مسافت را حصن خود خیال کرده بفضلت گردانید
 نیز توفیق ربانی و تائید آسمانی در اندک فرصتی تمامی ملک آنها تابت بیت کرده ما
 تعلیق خواهد گرفت باید که عنایت علی خاقانی را منتظم احوال سعادت شاهی خود دانند

فرمان حضرت شاه سلیمان در طلب از خاندان شیراز

المنه بعد که از آغاز آیتام صبح اقبالی که سید جلوس برادر رنگ سلطنت است
 تا امر در که اعمام سعادت انتظام خلافت پاربعین پیوسته دور نظر و درین عمقوان

ریعان بهار دولت و اهن از ریحان حدیقه افشمال است بهی مقصد بهت خلک
 اعتقاد به تکمیل و تربیت مستعدان هر صنفی بیباستغرفان بجا علوم و حکم بوده
 و علی الدوام مستکلمان هر فرقت در حواشی سریر و الابه مطالب عالیتر رسیده
 کامیاب صوری و معنوی اند و جریان حکمت الهی بر آن صورت پذیر گشته
 که چنانچه پادشاهان عظیم القدر توجه ها باین فرقه گرامی می گمارند همچونین
 این گروه نیز چون مطالب انسی و وصول به محفل عالی که محفوت مفاخر و معانی
 است میباشد و درین هنگام که بصیت فضائل دکالالت کسی و در ای افاد
 اتصاف مرضی اشغال جامع الکمالات چلیبی بیگ مکر ربیع اشرف رسیده
 همانا که حسن اخلاص ذوقی او بر باطن الهام موطن ما پر تواند انتم توجه معانی
 به طلب او شرف ظهور یافت مستحسن آنکه تقیاید لطافت الهی و سائق مکارم
 شاهنشاهی محفل امید باینصوب عوایب بر بند و بزودترین وقتی با سلسله انتم
 حضور فالقن السور مستعد گردد و در آمدن و آوریون از باب استعد او
 اهتمام نماید و بسعادت منش نقاشا شیرازی در باب سرانجام راه حکم اشرف
 صادر شده بجهت ظهور خواهد رسید

تمام شده و فتر اول

آغاز وقت دوم

عرض داشت کمترین بنده ما ابو الفضل توجیه شاهنشاهی و عنایت ایزدی
شامل حال او کیا دولت است و در کنیان بید دولت بجال شباه گرفتار میسر
که جمیع سرکشان و نخوت فروشان بیاد افرا خود گرفتار آیند صاحب من
روز خور یا زدهم خور و او ماه آنی بسواس سکا و سوریارک و نانا بیجا که قولنامه
طلبیده بودند آمدند و اینها تا حال بگذشت شاهزاده نیامده بودند و بر تاز
تیز ندیده در حوالی تلتم و پتپاله و انتور میباشند خلعت داده مستمال گردانید
روز گوش قاصدان چاند بی بی آمدند و از شنیدن سانحه ناگزیر شاهزاده
ملول شد چون آمدن مانشنید اشکشاف احوال نمود اگر چه بر حوت و حکایت
و کنیان اعتماد نیست اما کار بر وقت کرد شوار است و از غلامان حدیث در آزار
هر چند بجوادل خان و قطب الملک کس نسا و اتفاقا بهم نرسیده اگر مرزانشان
برسد زویک سرور و دیگر که بجز نغار و بر نغار شاسته باشد مثل شاهباز خان
تزدیک است که کشایش احمد نگر بجز و بر آمدن ستاره سهیل میشود و جزوی خزان
ناگزیر آنچه من فهمیده ام کار و کن بسی آسانست اگر از چهارمان دلی و حوصله
می یافت احتیاج اینهم نبود که کارها این دولت جاوید نظر از همیشه ایزد تقا
بخوبترین وجهی کرده است شاهدانی و دادگری و دولت روز افزون باد

عرضداشت شیخ ابو الفضل حضرت شاهنشاهی

کمترین بنده ما ابو الفضل حقیقت روان شدن بعزیمت سبوح و قد آستان
 عرضداشت کرد بود روز سر و ش یک گروهی گذشت بر امور به سعادت و ملازمت
 شاهزاده والا اقبال دریافت و از دید ماند و بود ایشان چشم و دل روشن
 پذیرفت از هوشیاری و آگهی چه بر نویسید یا از عقیدت و اجلاص بدرگاه مقدر
 برگوید انقدر کفایت نونهای دولت را در ظل حفاظت بکمال صورتی و معنوی
 رساناد بحیث معلوم فرمودن اطوار و اوضاع سکر و وزیران نگاهداشتند فمید
 خود را بادشور لعل آبادی ملک نوشته و او قریب لک روپیه نقد و اسپ
 و یراق و خلعتی که سرانجام یافته بود تمام را بدیشان سپرد صاحب من از روی
 کرامت فرمان اقدس در باب فرستادن لشکر و خزینه صادر شد اگر چه بفرمانت
 برای فتح احمد نگر لشکر فرادان است لیکن تاجانمانه نشینت ملک بهار و ملک احمد نگر
 احتیاط نمی شود و باید که چنانچه ملازمت شاهزاده هم باشند تا اگر جاگه در کار
 شود گروهی فرصت یابند و مردم را جاگه بسیار تقسیم شده در خواست دارند و
 ملک تقسیم یافته است و هنگام برابر ساختن نشیب و فر از خاصه شاهزاده والا
 را از تقسیم و تبدیل جاگه خیزی کم است آمده و خرج توپخانه و احدیان و
 مردم نو آیند و بحال خود اگر خزینه عنایت شود و گنجایش دارد و توپچیان معتد
 و گوله اندازان آن طرفها بحیث قلاع نیز در کار آمد و سنگتراشان در نیک

بس کم بهم می رسند از آن هم اگر چیزی عنایت شود برجا نمود است بستم
استفادار ماه آتی رخصت یافت صبح متوجه مقصود حقیقی می شود امید که بزود و خوبی
بدین دولت که سر بایه سعادت هاست مشرف گردد و از گوناگون غم اندوه
رهائی یابد و دولت و شاد و با جاوید باد

عرضداشت ابوالفضل بحضرت شاهزاده

عرضداشت خیرخواه حقیقی ابوالفضل همواره بظاهر و باطن و صورت و معنی
بدرعاگونی دوام دولت جاوید طراز قیام دارد و امید که همیشه بصحت و بخت کام و آ
جهانیان باشد و اگر می اوقات خود و صید و لباگ از روز و خوابها مردم را بخت
پاسخ ناچاره گرشوندی شود که مردم بر خاسته میروند و آنانکه هستند از زود اندوه
عرافض بدرگاه والامی نویسد و التماس طلبی رود بسیار ازین معنی حیرت رود
و او از بر خدا خود متوجه جهات شوند و یک یک از خلوت طلبدشته بزبان خود
و لاسا نمایند و اگر از کسی لغزشی رود و غماض فرمایند و گروناگروه خلق را خاصه
بزرگ نصیبان و نه شگنداران نزدیک را پاسبان احسان کردن و سر بایه دل بست
آوردن چند چیز است انعام اگر تمیقضا وقت کم باشد پنهان دادن و اگر نه بعلا
از خلعت داسپ و زر و جز آن دالوس نشاندن و مجلس سخن فرودن و نزدیک
استاده کردن و نصب افزودن و جاگیر دادن اندک و پیش و اگر کسی حاضر نشود
بالتفات یاد کردن و بمنازل مردم رفتن برخی باشند که جمیع اینها به نسبت آن

نظایر باید فرمود و بعضی را در خور این امور بنگام فراخی نباید انداخت و در وقت
کار آگاه بیک قباب طعام چندین نیکوان را بدام کشیده اند و دیگر بچند
از خاصان که بر آشی و درستی امتیاز داشته باشند باید فرمود که احوال بر حیل
در خلوت بعضی رساتند و واقعات با بری را در نظر دارند و آن زمیت و
روش پیش نهاد و همت باشد و همواره نیا بشکری بدرگاه ایزدی خاصه سحر تا
نمایند و از مجذوبان و درویشان کنج نشین استمدادی نموده باشند و چنانچه
بعقل روز افزون و بخت بیدار از کیفیات گذرانده اند از خواب اول روز هم
بگذرند یقین من است که اینها بر خاطر صافی می گذروند لیکن بعضی خیر اندیشی
بیتا بانه آنچه معقول می دانند معروض میدارند و سرگردون کار ایشان است
و دولت و صحت و بخت روز افزون باد

به بیدار بخت و الا اقبال شاهزاده و انیسال

عرضداشت خیر خواه حقیقی ابو الفضل بهواره خیریت صوری و معنوی و در
ظاهری و باطنی آن نوباوه گلشن و اقبال انانیزد تو انامی خواهد و از انانیزد
دولت جاوید طراز شما هفتشاهی می دانند امید که آوازه هشیار خرامی و کار شتاب
و قدر وانی و معدلت شروبی آن بخت بیدار سعادت آمد و روزگار را عطر آینه
و نشاط انگیز کرد و ظاهر است که گرامی اوقات را قسمت فرموده باشند و هر قسم
را اینا گیر و بایست آن آباد ساخته بجهت همان قدر پر و اخصن شایستگی دارو که

پیکر استخوانی منتظم باشد برهنه خلاصه اوقات در پاس بانی خلافت گذرد و
 در معنی آن نیز کار خویش ساختن است لیکن هر کس چنین آشکار را از خوابیدگی
 نه نمسیده توقع که در شب از روی نوحی بشنودن داستانها هوش افزای پاستانین
 نامزد فرماید کتاب بسیار و افسانه بسیار است جهان باید شنید که بکار آید بر
 عبرت پذیری و طرز دانی مشابهه و نظیر نامه و واقعات با برمی و کلید و منته
 به شنوایی که کلانان آنرا سر مایه خواب و استبر برای آنکه سر رشته نیک و بد است
 افتند در هنر نان درونی و بیرونی چهره دستی نمایند اخلاق ناصری و جلالی و نصیحت
 اخیر کمبیا سعادت را مقصود و انکاشته اندک اندک یاد گیرند و مشنوی معنوی و نقد
 و جام جم نیز در محفل های یون باشد دولت و صحت و بخت روز افزون باد

بشاهزاده عالمیان نگارش یافت

عرضداشت خیرخواه حقیقی ابوالفضل مہات مالی و ملکی تا امر در صورت نگرفت
 و چون درین سه سال بهم نشو و بسال دیگر خواهد کشید اصل آنست که خود بر سر
 لشکار جریده بجایان پور تشریف آورند تا خانها نمانان و بنده هم بملازمست سعادت
 اندوزند و یک یک اقرار و مدار شود تا مصالح و پدید آنحضرت نمباشند اعتبار را
 ندی شناید و مردم هم اول نهادند می شوند آنکه حضرت منع فرموده اند آنست که
 بی تفریب پانویه و لشکر نیابند اگر با چند می لشکار کنان تشریف آورند هیچ قصور
 ندارد و کار بسیار می شود و فراوان سود حاصل و اگر بزیج وجه پسند خاطر تشریف

تست خواجده ابو الحسن را با مکتوبات قمیسی خاطر روانه سازند هر چند می دانند
 که در ملازمت کسی که از ترقی دل اخلاص دارد دوست جدا کردن او چه صورت دارد
 اما او هم جریده در ده روز کار کرده باز بملازمت می رسد در ششمش روز می آید
 و میرود اگر بسیار باشد چهار روز و اگر نه دو روز و اگر بن دو شوق بنحاطه ترسد پس
 امر عالی صادر شود که کمترین جریده بملازمت بیاید صاحب بن باز نظر مایند که
 چرا عرض شد اشت نکرومی اگر چنین نبج بگذرد نمی دانم که کار یکجا کشد شیر خواجده
 که اهم ضرورت است در نه میرفت همچنین میرزا علی بیگ و مردم دیگر چون وقت
 گذشت دور گذشتن است بیشتر ازین تغافل گنجائی ندارد تفصیل جمعا که باید کرد
 باز بتازگی جدا نوشته است برای خدا ساعتی متوجه شده نفرک و ارسیده پانته
 فرایند صحت و دولت و معدلت روز افزون باد سیزدهم محرم سنه هزار و ده
 بر سائل گنگه دکن تحریر یافت

نامه بود الاثر او شاه رخ میرزا نیر و سلیمان میرزا فرمانروا بدخشان

النفات نامه که نامزد این خیر خواه حقیقی شده بود در بهترین زمانها شرف و در
 یافت چون متضمن بر مژده صحت و عاقبت بود بجهت افزود الله تعالی از آنچه
 نباید در حفظ خود داشته در محاسبه شبان روزی مشغول دارد و در ملائمت و ناملایم روزگار
 که زمانه بی این نباشد توفیق برداشت و آگاهی و فراخ وصلگی کرامت کناد
 عرض شد است که بدرگاه گیتی پناه فرستاده بودند بسیار همایون رسید تحسن اقامت

مناسب بل لازم آنست که در هر ماه عرضداشت ایشان می آید یا باشد نیز چند
امری ضروری العرض نباشد شرف آرزو مندی و خیریت آن دیار بهاره
باید نوشت و دیگر آنکه اگر من و ارسال قاصد و نامه متعصر باشم در یاد کردن او
حفظ الغیب متعصر نیستیم و همیشه ذکر شریف در مجلس معالی بوجه حسن میشود و لطفت
و عنایت شاهنشاهی در باره ایشان روز افزونست العاقبه بالخیر

بمقتضای خداشناسان حق بین و قده و ایزد پرستان حقیقت گزین زبده
رموز و اتان و قائلین عارف کامل شیخ مبارک که بن شیخ مختصر

بموقف عرض حضرت مخدومی قبله گاهای مظلمه عالی می رساند که احوال
این مسکین برنجیکه شکفل نظام کل مزه که خیر و قهیر و رحیم و کریم است می دارد
چه در اطوار شدت و چه در اوضاع رخا مستوجب شکر است اما از آنجا که منفس
مقتضیات طبیعت بشریت است اگر از اسباب حرفی گوید یا زبان شکوه و راز کنند
چه ملامت توان کرد اگر چه بنظر حقیقی فاعل انیم کسی است که در بارگاه او فاشا که
امکان راز نیست ملامت کی می گنجد و چون و چه را کجا راه دارد ای پدر بزرگوار
و ای دانا اسرار از احوال نفس و بدن خود چه گوید و چه تصدیق دهد اما عاقلان و عاقلان
بقدر قوت و قدرت استعلا می نمایند و شرح اطوار می نویسند و نشان صوریه بدین
قطع نظر از تعاب و آلام و مشاق که فوق الطافت است تا آنکه که دارد و تحسیر
که واقع است آنست که در لباسی که بحسب تقدیر محسود عوام شده است ازین

کاری بطور نمی آید که حق این نشاء از دست بهت خود او نموده باشد اگر انقدر هم
 میسر نمی شود این مقدار خودی خواهد که توفیق آیز و در لوازم سپا بگری تزد و چندی
 واقع شود که صاحب مهربانی آنکس را در تربیت و رعایت بر عوام محبتی باشد و از طعنه
 کوه نظر آن که طبعی از چندین رعایت چه مناسب باشد نجات یابد هر تعبیه که
 میکشد و الهی که می رسد باقی حال اگر درین راه بودی شمرنده این نشاء و غصه
 نمی بود از عالم نفسانی نفس الامری که انسانیت یا خلاصه انسانیت عبارت
 از آنست که چه گوید و چه نالد که از بدو صبح یوم التیمیر تا حال که سبب شام غفلت و
 آغاز شب بجز بصیبت است چه بکبر و تزویر و چه بر علانیه بستم و تعدی سلطان تو را
 غضبی و شسوی دست جو در از کرده خان و مان این مظلوم را بتاریخ بر روند
 و کالبرق الخاطفت اگر از مستی و خود پرستی افاتمه مآ دست میدهد در سعادت مان
 که اسباب طغیان و ابواب عصیان چندان آماده و کشاده نبود و تجر و غشیه و
 خیر اندیشی که بزمان حال و مقال مذکور بود ملاحظه کرده میشود و از خدای تعالی
 نفس آماده بود مجلاً از اصول اصلیه اخلاق حسنه بهره ندارد و فروغ آنرا که
 نتائج اصول است کجا داشته باشد و سرانی چند که در بیداری انسانیت گام
 بگفتند عونت نفس متیقین این کس و نظنون دیگران میگردد و هر آینه چون
 مشوب با غراض نیه است از قسم اشتباه باطل سخن خواهد بود هر گاه خرابی
 باطن درین وجه باشد از اعمال بد نیه چند که در طلب اهر شرایع عامه مندرج است

ایشان تا و تقیاً وجود او حد ما چه گوید از آن لم یکن رأس المال فکیف یخرج
 سالک مسالک طریقت از کبر و پها و نادوستیهای این نفس اماره خود چه نویسد
 که بر تلبیس می خواهد که عیوب خود را خود هم نداند تا بدیگران چه رسد و معالجه
 کبیرا راه داشته باشد سبحان الله و اعفی عننا و اعف عننا و اذیاد چه نویسد و تصدیق
 آن قبله گاهی چه و بد امید که توجیه بر حال این بیمار دست نغمه نمایند و دیگر بلاطف
 گرامی مژده بندگان اولی و کرمه بندگان آخرت می رسند و باعث مسرت و محبت می گردند
 الله تعالی سایه بلند پایه آن قبله گاهی را بر سر مخلصان خصوصاً این بندگانش
 بسیار و اراد بقتضای عطف و التفات فرموده بودند که در بعضی امور بجز تکلف
 نگارش می رود قبله گان آثار محض سعادت و عبادت خود میداند بخاطر ناقص
 می رسد که در بنی نوع چهار مرتبه متحقق می شود و هر مرتبه چند وجه دارد و حق تعالی
 و حق تعارف و حق قرابت و حق محبت و ایصال نفع و دفع ضرر از لوازم مرتبه
 اول است حقوق که از مشارکت در نوع واحد تواند بود و در نظر خرده بین محقق و غیر
 است فکیف مرتبه دیگر الحمد لله و الله که این شکسته نسبت با ایشان حقوق
 اربعه کامله متحقق است و بان نازان یازدهم شهر جمادی الاول سنه ۱۲۵۰
 و نود و چهار نگارش یافت

شیخ مبارک و پرورش واقعه و والد خود

بوقت عرض حضرت محمد صی محمد و صی الانام قبله گاهی مدظله العالی می رساند

که چنانچه متوجه شدن حضرت دالده ماجده مغفوره مبروره ازین خاکه ان
 که درت وزندان ظلمات بسوی شهرستان ضیا و گلستان نورانیت من سرگردان
 پیچمدان کوی بنجدی را آزرده دل ساخته لختی از زمانه در ضرع و فروع داشته
 کامروای نشانی معنی عصری داشت و شطری از اوقات را بصبر تلخ کام داد
 ظاهر است که آن رموزوان کارخانه تکوین و ایجاد که از بدو صبح تمیز تا حال
 وجدانی المطلب بوده بهمت را صرف در مرصعات آبی نموده اند که در سه
 ازین باد تند حادثه عظمی بر چهره بهمت علیای ایشان نه نشسته باشد و بعضی
 خدا دانی و خدا بینی در موافقت رضا و تسلیم بوده از دل نورانی حقانی خود
 جمعی را که در شیب طبیعت و گوشه شریعت مانده در بی صبری و جزع انحرافی فرود
 رفته اند و دل ایرها داده باشند که عطلوقت پدری زیاده از رافت بر او زنی
 است و چون آن خص انخواص بزم حقیقت بعلم یقین میداند که این سر
 بیوفا که خاک توده عدلت و انبار خانه هوانست گشتنی و گذشتنی است و
 و لبستنی و همت آونختنی نیست و گام نخستین آن سیاح سید آنا پید ا خدا آگاه
 و ایزد شناسی و قبایله صورت و معنی و مجموعه علم و عمل آنست که امثال این حج اول
 جانکاه معرفت از کما عیار گیر پوشمندان حیرت افزای نجت بلند ان راه صبر
 رفعتن قطع نظر از آنکه عمر را بهت صرف کردن و انفاس قدسیه را در نامر حیات
 آبی مصروف داشتن است بان مسافر عالم قدس ضرر میرساند چنانچه

محققان ملت و شملت با یا اکتفا نفرموده تصریح فرموده اند صیفت و پس
 حینت که آن مسافر که منزل ابران سرزمین الهی نورانی از فرزندمان و مشتبان
 خاص که چشم امداد و معاونت دارد و حضرت و آزاری رسد تعیین است
 که آنحضرت آنجمنی را منظور نظر دور بین خود داشته این منتسبان را در لازاری
 این سبک روح گنجه اشته باشد بالفرض و التقدير اگر ناشکیبانی و جرح افتد
 آن از شمال فرموده ملک مقدس را سودمند آمدی از اینجا که این معامله معنی
 رجا خدا می جان آفرین است خواهی نخواهی منع سلوک آن جاوید غیر ضمیمه
 خواهد شد و بان راه یافته سرزمین و داناتی اسرارها شانه شیت اشغال
 این مقدمات نگاشتن مقصود نه آنست که القای کلمات قدسیه حقیقت نمود
 تسلی خاطر فیض آثار نماید حاشا و کلام است خرد و نبود بعد از رنگدن
 بدریا و در بکان گوهر رنگدن بلکه مقصود این حیران انجمن آفرینش آنست
 که مبادا خاطر اقدس از استغراب در یک طرف انوار الهی فرصت یاد آمدن
 قضیه تسلی این گروه کوتاه معرفت کم عمل نیابد پس همانا که این تذکره است
 از برای ماتم زده نامی اسیر طبیعت و در یوزه گرمی است از برای این
 نادانان نابینای چند که همچشم و هم سرمه و هم آینه می خواهند یعنی علمی میخواهند
 که بدار الاسن عمل رسانند و عملی می طلبند که به نزدیکگاه بی تعلق و قرائع خاطر
 برود محمول مطلق ساخته اتصال حقیقی نباشد و در مفاد و شرفیه ایمانی زیارت

قبور انبیاء و اولیاء رفته بود و حقیقت شناس مسافران ملکوتی و قاطعان قیامت
 معرفت را کجا اذن زیارت اطلاق فرموده اند و عاکفان موافقت قلوب
 را کجا اجازت طوف آب و گل داده معند اگر وقت مساعد بودی هر آنینه
 این سکین درلم او خوش نکرده سرانجام این سفر منمود و بد آنچه رضا سے
 خاطر اشرف می بودی کوشید العاقبت بر آنچه

بشیخ مبارک

بموقف عرض مقدس حضرت قبله گاهی ملازمی امید گاهی دامت
 بر کاتبه رساند الحمد لله که مفاد ضلالت قدسیه آن قبله خداگانان و جنین مصیبت
 صبر کیش و محبت عقل بر هم زن مرثه بعد آخری مراسم عواطف بل لوازم طبابت
 بتقدیم رسانده این سرگردان بادیه وجود را بمان صبر بل رضا آورد امید که
 بتوجه اشرف اقدس به مرتبه گاه تفویض و تسلیم نیز خرامش شود الله تعالی ذات
 ذات الکمال آن پیشوای خدا شناسان را درین نشانه صوریه بسیار وار و ما
 بیاران صورت و معنی را پذیرای نصاب ارجمند و اشیه صحت ظاهری و باطنی
 روزی کناد و آنچه در هر باب ایما شود در اینجای آن سعادت خود می دانند

بشیخ مبارک

سلامی چو اخلاق تو مشکبوسه | سلامی چو الفاظ تو در فشان

بان قبله ر استان می رساند نمی دانم چه نویسم آنچه از محرومی تصور کردی

آن یگانگی اتفاق در اول است قلم پیر بیان عاجز و قاصر چه نویسد و چه گوید
 اسی گره کشای بسته کاران و ای آرام بخش بقیه ایران احوال این مستهام
 بیاد آن سرور دنیا و دین مستوجب شکر است امید که احوال و اوضاع آن
 بهنمای سرگشتهگان بادیه حیرانی و آن جمعیت بخش آشفتهگان کوهی ناواشته
 بر حسب و نخواه و دوستان حقیقی باشد العاقبه بالخیر

بمقدمه الجیش معارک جهان ستانی خاشخامان سپه سالار

بیشری لقد انجز الایمان ما وعد | لو کونک الحب من اقول انعم الله

بعد از دعا که فاتحه کلام و لبشکان سلسله مودت و خاتمه کار حلقه بگویشان
 و اثره محبت است مفردن بالوت تخنیت و مبارکبادی و شمعون بصنون حمر
 و شادی مشهور و خاطر آن نور حدیقه دولت و بختیاری و نور حدیقه نصرت
 و کامکاری اللهم فصل آمانه و بینه و صلاه میگردد اندک که تلاطم امواج اشتیاق
 چون توالی مسرات فتح نهایت نیست و تراکم اقویج فراق را چون تکاثر شام
 محبت انجام و غایت نه آینه نشد که نقش خاطر خواهد صورت بست و صورت
 بوجه حسن نظیر پوست رهاست زمین خرد که آفتاب کزان سو آمد
 دولت ز نشاط نهیت گو آمد بگل بوته که باغ عشرت از سر شکفت بدی
 که آب رفته در جو آمد اللهم کما نورت العالم انیمانی بنصره
 اگر و حاتی بکلون محرمه - از نگرانی خاطر خاطر که درین مدت ایام داشت چه

گوید و چه نویسد نظم ز فزونی تو چه گویم چه رفت بر سر ما به ز غیبت تو چه گویم
 که چون بود احوال به آثار زدی تو سالی تقیبت روزی به انتظار تو روزی
 بقامت صد سال به خصوصاً روزی چند که زمانه در مقام گوشمالی شده
 انکسرت انبیا و وحشت آثار از جانب گجرات رسانید و یکطرف بدوزی تنها
 استغنا کرده در ما وید بعد المشرقین انداخت و ضمیمه این حال کثیراً لاحتلال
 محنت اندا و ایام نارسیدن قاصدان آن اقبال آثار که از بنه جانکاه
 تربوه شده علاوه اینجا است پر ملالت شماتت اعدا و مقالات لاطالک شقیبا
 خدا شاهد است و کفری باشد شهید که تشنت خاطر و توزع باطن سجا سیده بود
 که بے شایسته تکلف بچندین وجوه عمارت بر حیات نفوق جسته مرغوب طیلان
 مخلصان شده بود بیات بهیات من کجا و این هرزه درائی کجا جائے که
 اقبال شاهنشاهی مقدمه الجیش آن دولت پناهی بوده باشد از قواقل
 تو چه و عسا کریمت دیگران چه نام توان برداخت این لطیفه بود نصیبی و شکرده
 لاریبی که با حسن اوقات و اسرع ساعات تدارک شد اید ایام و زوری و تملک
 تکلیف آلام مجوری نمود انصاف آنکه تپائیدات سبحانی و اعداوات آسمانی
 کمال جانپاری و سرداری و نهایت مردانگی و فرزانی بپندیم رسانیدند مرا
 کجا قدرت آنست که شرح یکی ازین جلال امور که بعنایت الهی در منصف ظهور
 آمد نامه نظم خوش کار نامه است که آمد بروی کارند این کار از تو آید و مردان

چنین گفته و یابند دست اگر سخن خنجر و کمان و بازوی تو هزار
 آفرین گفته و از میان محاسن اتفاقات آنکه بعد از تطاول مقامات اهل شرف
 و ارباب کینکاش از دست دشمن که شاید شطری ازان بوسیله مکاتبات
 دوستان معلوم شده باشد نشانزد و هم چنین ماه جلالی موافق هفدهم محرم الحرام
 تجدگان حضرت بدولت و اقبال ازین آبادانه آباد عثمان غریمیت بصوب
 صواب ایستادند و منعطف فرمودند که باسرع اوقات بدار الخلافت رفته
 تخفیف اسباب زیادتی نموده برسم ایلیغار متوجه احمد آباد شده اعانت و تقویت
 اولیای دولت قاهره نموده و ما از روزگار شکر آن زیار و خجارت روزگار بر آورده
 با قرب اوقات مراجعت فرموده در مستقر خلافت نزول اجلال فرمایند معلوم
 ماندگان بصیر و مستبصران خبیر است که غیر از ذات قدسی سمات حضرت ظل الهی
 که مقرون بکمال صدق نیت و صفای عقیدت است با وجود چندین مرجع و مرجع
 خیاری بخاطر شرف راه نیافته در نهایت سنگینی و خابیت شجاعت از روی حسن تمیز
 چندین مسافت راه را پیش نظر و در بین خود دنیا آورده آنرا بجلال مو اهب حضرت
 واجب جل نشانه کرده به شایسته تکلف مثل خیابان باغی خیال فرموده از روی
 کمال شوق و آراستگی فرامان متوجه بودند چند دیگر از هو اومان درگاه و مخلصان
 بایگاه که قابلیت و صفائیت و فورانیت این والی عالی مدظله المتعالی را در این
 چشم وانی از ولای و الای این ارشاد پناهی بل بقسط اولی این خدیو جهان

احتفاظ و افریافته از اغراض و نیت نفسانی خود بقدر می نجات یافته اند آنها هم بموجب یک نحو رابطه معنوی که بوسیله جمیع معصیت مرضات این رفیع الدجاست مستحق و ثابت است از روی آزادی و کمال شادی در رکاب نصرت قیاب بوده طی مراحل قطع منازل منی و ندامت که براتمام جفنه اخلاص و سلک آن سعادت مند آن بجز و افریافته شده تماشای احوال تندبند انتهای جوانم و حوام و برادران غلنی نموده منتظر بارقه عنایت بیخایت حضرت و الهب اعطایا حکمت آلوده بود که یکمرتبه بخت در سلج همین ماه مطابق غره غرای صفر که سواک اینجهم ثواب نعل الهی در کوره که تمام پرزول اجلال فرموده بود و قاصدان چو در کشند این شرف نصیبی و نوید لاریبی رسانیدند و بندگان حضرت سجدات شکر بتقدیم رسانیده حکم عالی فرمودند که کوس عشرت و تقاربه شادی بلند آواز کنند چندان خوشحالی و فارغ البالی راه یافته بود که بشرح و بسط است تمایز از دنیا قیاس باید کرد که در اصل کمال صحبت و مسرت دوست و دشمن مساوات پیدا کرده بود و بعد از آن مکرراً بوسیله عرض کلیان بر او و محتامان نظام الدین احمد علی الترمذی که حقیقت کمال جلالت و تهور که از ایشان ظاهر شده بود معروض پایه سر بر عالی شد از و فور عنایت و التقات صد هزار آفرین دست فرمودند و بختاب مورخ خوب سخانی و سایر جلالت عنایت خاتما اختصاص یافتند آنچه در شرح آمده است و در کتب متوالیه و مشکاشره که خدمتی بتقدیم رسید که از بر او

بزرگی نفس پیش انخوان زمان و دل غشیدن اینامی روزگار و سائر مغموره عالم
 که بحسب صورت فوق حالت داشته باشد چه جای مسلام و مقارن بنی خمیست
 خطابی و اضافی منصبی با حسن و جود و امین طریق صورت بست نکیست که بعضا
 بایسر او ضل عخطابی که منشا و تمغای پنج هزار بیان حال و ماضی بود ضمیر آتش
 و الحق این لطیفه بود که سبقت این بر پنجزاری شدن و نرو عکلا کرمان در مزلج
 فاسد روزگار مستبعد بود و بی شائبه تکلفت باین عالم آورد و در عالم اسباب
 خدام حکمت پناهی شریک ندانند اگر چه در تمام و انصرام آن شاید که بعضی
 و دوستان صمیمی دیگر را مدخلی باشد و سخن همانست که بیدر حق توفیقات است
 مصدر امری شدند که با اتفاق اصحاب نفس الامر و ارباب عرف در نفاست
 و شرافت و علو رتبت و بناهت با مثال این جزویات نفس الامر که در نظر باطن
 تا بالغ عرفی منتهای جلالت آمال ایشانست هیچ وجه احتیاج گونه ندارد و همان
 وقت آن رسیده که حضرت و اهب العطا یا انظار آثار بیدار بع شفاست حد و مقام
 آن اقبال و شاری را که از نظر دور بین عقلائی زمانه محجب بود و ظاهر ساخته
 اهل حسد و اعتساف را بر شاهراه انصاف آورد و غیب دانی حضرت خاقانی
 را با بلیغ وجوه براقاصی و ادانی خاطر نشان ساخته وجوه تفوق ایشانرا
 در درگاه عرش آشتیاب بر سائر ارباب دولت و انقباه مشخص و مبین سازد
 سخن کوتاه که مقاصد بسیار است که بذكر آن مصدع اوقات گرامی شدن

بمقتضای عقل ناقص از مستحبات بل ضروریات میدانند و قطع نظر از موافق
 دیگر زمانه و حصول نصرت بغایت تجلیل بعبده و حیل اندوزی یکسال التماس
 و در یوزه گرمی اینقدر فرصت دست داده که از بسیار اندکی و از هزار کیسه
 مسطور مسگر و و با بجهله بعد از انتظار بسیار سست و پنجم شهر صفر سال نه صد و نود
 و دو معتقد فولاد بیگانه و یوانه رسید و ملاطفت نامی موشح بتوقیع حصول آمانی
 رسانید باعث فارغیالی و معدت خوشحالی شد ریاضی این سپیک نجیبی
 کزان سوی رسید چون باد بهار غیرین بومی رسید دستش بوسم که
 نامه دوست گرفت و در پاس فرست کزان میر کوی رسید بعد از آنکه از مطا
 فحای آن انشراح تمام و ارتیاح بالاکلام حاصل شد مقتضی الامام نجیبی الکلام
 رسیده شد از مضمون آن که موشح بتاکیدات قسمیه بود هر چند نظر معان ملاحظه
 رفت مخدیره مقصود از نقاب احتجاب روی نمود هر قدر که بدیده بصیرت منظور
 گشت امر که کشف خطا ازان نمود و یک نحو تسلی بخش خاطر ترو و متمیز تواند شد
 نشد چه هر گاه بنیایت از لیه صحیه مرکز خاطر چند ساله آن اقبال آثاره
 بنجوتیرین وجوه صورت بسته با مداوات ضعیبی فتحی چنین برود او باشد هنوز
 مانگم کرد و جفا هزار آمدن این صد و نمایند در نظر عقل و قیقه شناس و قسم
 معامله گذار از آنچه محل تواند بود و خصوصاً در وقتیکه در آن صوبه و در خانه با فضل
 کسی که تکفل مهمات انصوبه تواند شد نه باشد با تمی حال چون را احباب برین

که اظهار تمنی مضر نیست و احتمال نفع دارد آنرا بر قریط شوق فرد آورده
 بپرخش اشرف اقدس رسانید موجب و موهبت استعجاب عظیم و استغراب جسم
 شد هر چند خدام جالینوسی موجب اخلاص حقیقی داد مخوری و او را استغراب
 و پذیر فرموده اند اگر چه بقید ایشان آن مقدمات نافع افتاد و اما بقصد
 مهم ناقص این مسکین چنانچه رفع تعجب نکرده مشرقی هم رسانید ظاهر است
 که در ضمیر منیر آن مخلصان اعتقاد می که جنکسوت صواب خلعتی نبوده و غیر
 اجماع سدا کاسه ننوشند و جوی و جوی مرکز شده باشد که بخاطر این مخلص
 تا آنکه بعد از دو سه روز معتقد قولاد بیگ و اجب اعرض متضمن بر التماس توجه
 رایات بحد و دیگر است و فرستادن رایجه و احتمال آن که دلالت بر نهایت توهم
 خاطر باشد بنظر اشرف اقدس در آورد و غیرت الله سبحانه و آنه تقسم که تو علم کن
 حقیقتم هر چند در نظر اخلاص همین این مسکین اعتقاد و احتمال این مقدمات از
 جمعیت آبا و خاطر غرائب آثار ایشان مستبعد بل متعذری و اند وقوع غیبی
 این اندیشه در عالم کون و فساد از قسم محال می شمرد و بر یقین می دانند که
 روی کینه علمه انسانی روزگار که در بعضی محال در باومی انظر صورت دعای
 پیدا میکند مستعدی این امر شده است چندان تفرقه باطن و انقسام خاطر
 دست داده که از احاطه تحریر و تقریر بیرون است هر چند که مبادی عالیه با اعلام
 روحانی و الهام رنج استکین این مسکین می دانند که چون از حسب الطاف

اتقی ریاض و در حقه سلطنت اکبر شاهی را بقیومات شما نم از بار اشجار صنایع
 ازلی آراسته اند و از کمن اعطانت نامتناهی صدائق عرصه مملکت جلالی را
 به نفعات نسائم انوار الطاف آثار بدایع لم نیلی زیب و زمینت و اوده هر آینه
 مخلصان حقیقی این دولت عظمی و منتسبان تحقیقی این سلطنت کبری از
 حوادث روزگار و شدائد لیل و نهار محفوظ و مصون بوده همواره در کف
 حمایت اتقی مرفه السحال و فارغ البال خواهند بود و اما بمقتضای بیوصیگی
 و کم تجرگی از قید آزدگی و از کش مکش این خاطر شوش بجات نمی یابد و او
 از مکارم اخلاق و محاسن اشفاق آن یگانه آفاق که دست تقدی در
 معموره آباد ضمیر احقر در از کرده نقود و عموم آشنائی را که بدرگاه کبریا است
 بهم رسانیده بود و روزی چند به مکر و تزویر یا بحسب تقدیر در سلک عشاق
 دنیا مشلک شده است بتاراج بروند و الا من کجا آشنائی شما کجا و شال
 این تو زعات کجا با کراتی حال چون بان معروض داشته تمام بسیار نوده بود
 بالضرورت فهمید گیسو خاطر فاتر خود را یکسو نهاده سمت اعتنا بنظر او آن
 مقاصد زده بانفاق دوستان صمیمی بعد گفتگوی بسیار و حرف و حکایت
 بیشتر که شاید تفصیل آن از مکاتبات بعضی اجبا معلوم شده باشد در آن
 بر توجه آیات ظفر آیات بصوب مالوه بعد جشن نور و کفرستان خزانة محار
 و سایر مطالب که در مطاوی فرمان عطفوت نشان که مستحوب ابو طالب

بزاد و عید الرزاق مصوری و فولاد و دیوانه ارسال یافته است و شاید که از
 اعتراض و کلامی ایشان شرح آن مفهوم شده باشد قرار یافت برجا بچلانی
 موافق آتی و اثبات است که قبل از وصول مکتوبات مذکوره ناظره مراد صورت
 پیدا کند که با حسن و جوه لباس تمام و خلعت اختتام پوشیده و نظر صفتش و
 عشرت جلوه گری نماید و مخلصان از بار لوازیم آشنائی برآمده از شدت داند
 سکاید خلاصی یابند ای هوشمند خیر و ای ناقد بصیر قطع نظر از حرمت وقت
 و کربت غریب که از مضمرات لازمه ذاتیه انیکس است فریاد و صد فریاد از آنکه
 بعضی مطالب عالیله مرکز خاطری شو و که بی اعلام آن خاطر بیخ و جبهه اطمینان
 نمی یابد و حال آنکه انسداد مساکت اعلان از وجود متحقق چه از هرگز رطاب
 و علو مرتبت آن تائب عالی مرتبت که در حوصله ایماوات بیانی و اشارات
 بیانی نمی گنجد و چه از محرم احتیالی روزگار کم فطرت و ناتوان نبی و صود
 زمانه کم همت بجز عرض نمی توان رساند و از تکلم مشاغل لایحی و توفیر شد
 روحا و بدنی وقت بان مساعدت نینماید باری بقیه منطوق لازم التوفیر
 بالآیند زک کلمه لایترک کلمه بدل جهنم نموده آنچه بر فردا می ممکن بود بان اکتفا
 نموده تمهید را بوسیله عبارات کلیمه بساعت و وقت آنچه جائز التفسیر
 و ممکن التحریر بود و مرقوم ساخته مصدر اوقات گرامی شد امید که مشاغل
 نفسا و شواغل جسمانی مانع مطالعه این مقالات نشود و در از نویسیها با وی

پانصصام انقسام خاطر از بگذر این آن متضرر را آرد می میشود باعث
 عبور عبیر و دلانگردد و هر چند که اعتماد بر آن پانصصا کرم و موس اساس محکم
 شیم پیش آنست که از امثال این امور اندیشید اما چه کند که دست در کار سازد
 دل غ اندیش بر جگری نهد و مرهم این دل غ جگر سوز که ترکیب تجربه است نه می
 بنا بر آن خواهی خواهی می خواست که این طومار طویل الذیل را در نور دیده
 ختم کلام بر دعا آن کمالات ارتسام نموده استند عا صحبت فیض بخش صورت
 ایشان از درگاه عالم پناه حضرت و اهب العطا یا نماید که پیوسیده قاصد و ناه
 کی هیچ که ام لیاقت محرمیت نداد و پیش از آنکه نطلبمت آباد عدم که جهلستان
 عالم معقولات است برو و اندکی در و دل ظاهر ساخته در عالم پیوستگی از کشاکش
 اضطراب یک نحو نجات باشد که عرائض گماشته تا سه چو دری گشته
 و شهاب الدین احمد خان و نواب اقبال بنگال زرخان که پنجم ماه ربیع الاول در حواله
 مصحوب ریبار بیان مرقوم شده بود علی النسق المسطور رسیدند و در راه فتوحات
 تازه و مسرتی اندازه رسانیدند نظم منت خدای را که علی الرغم روزگار

منصور گشت رایت خان بزرگوار	عمرت در از باد و جهانست بکلام باد
دولت ملازم در و اقبال یار فار	پیوسته دشمنان تو زینگونه مستمند
یا کشته یا اگر نغیتم یا بسته در حصار	اگر چه پیش از وصول این خوبد بخت
روح افزا قصه فرار نمودن آن ملاعین از کهنایت و تعاقب نمودن عساکر	

عساکر منصوره که از خطوط بعضی مردم اطلاع یافته مقدمه السور و فواوس
 شده بود اما تکلیفاً از پیروی و تنگنا نداشتند و این بشارت عالی اشاعت رسید و این
 و پریشانی با بکارانی باو شادمانی با مبدا شد نظم

رفت آنکه روز ما الم تیره رنگت و	واندوه را بر بند دل ما رنگ بود
وان شد که گفته از دور و دیوار درگاه	خورشید تیغ آخته با ما بجنب بود
آخر بیان کجا به شادی دست بزد	آندل که در کشاکش نالاش چو جنگ بود
آخر دمان چو گل بشکر خنده باز کرد	آنرا که همچو غنچه دل از غصه تنگ بود

ما سول از حضرت جواد عطلق و مسؤل از درگاه کریم بر حجت آنست که همواره فتح
 و نصرت مقارن احوال خیمه مال ایشان بوده ابواب شاد و با بر دلها سے
 دوستان مفتوح باشد بلطفیه و عطفیه از فرط توجیه و کثرت التفات خاطر در پا مقام
 حضرت خلافت پناهی از شاد و شگاهای صانعه الله تعالی عنین الافات الذرا
 که به نسبت آن مصدر خدمات لائقه و منظر ترویات فائقه هست چه نویسد
 و کما و کیفایرون از عالم بیان است و با بجمله تیرا و جهر او و خلوة و حبس او
 در مجالس انس و محافل قدس جلال منافع و مشرف شمائل ایشان مذکور
 میشود و اعدا و کمال کلفت و دافع شدن و دوستان از کوه نهایت نمیدگ
 منسوب بمسوره و اندک بکرات و مرآت بندگان حضرت متوجه شده فرموده اند که
 مناسب بندگانه درگاه که نبوی بکجرات متعین اند بعضی اشرف اقدس رستا

که هر کدام را فراخور حالت و خدمت و اخلاص و عقیدت بزیادتی مناصب
 و سایر نفقات خسر و آنه مخصوص ساخته فرمان عطاوت نشان محتوی برصنوت
 عنایات خاقانی و منظومی برالوند رعایات سلطانی فرستاده شود لیکن بواسطه
 نوازم سلطنت کبری و مراسم عدالت عظمی که رعایت ضابطه الهامه قالا هم
 را پیشید نظر کمیی اثر خود ساخته انصرام هم تمام میفرمایند فرمان
 عنایت نشان خاقانی که بسبب جدا کردن خلعت قافله خاصه و کمربند و خنجر
 و اسپ چه قدر در پرده توقفت مانده بود کیفیت فرمان تلطف نشان ثانی
 سیما که در آمدن نوروز مبارکی و خرمی و بتقدیم رساندن رسوم و عادات جشن
 پادشاهانه و آشنی مخصوصاً در روز هجرت افروز نوروز و در چند شرف خواص و
 خواص و شریفیت و وضع را با اندازه منزلت و ترتیب بمقتضای عدالت و نصفت
 بجلائل و ارب پادشاهانه و جزائل مراسم خسر و آنه شرف اختصاص و عزت تیاره
 دادن و مانده اگر ارام و احسان بر کل عالیشان کشور و هر کسی را از زیاده آراهای
 ایشان بهره مند گردانیدن ضمیمه الحال بنده شدن باشد انشاء الله سبحانه تعالی
 بقضای الهی چون نزدیک رسید که فراغ تمام ازین مشاغل مست و بدر بزرگ
 این فرمان دوم بهمت ارسال موسوم خواهد شد بر ضمیر شیر که آینه صورت قدیر
 و نهرت کتاب حسن تدبیر است مجتهد و مخفی نخواهد بود که سجیه و دوستان حقیقی
 آنست که همواره از احوال و اوضاع یکدیگر بی آگاهی حاضر بوده نظر بر محاسن

و معانی بسیار است از تقاضای عیوب یکدیگر اطلاع بخشد و هر گاه سبب و تمای
 نعمت مصروف آن دارند که دوست ایشان بر عیوب کلی و جزوی خود حاضر
 بوده اند از اینجاست نماید آنکه مثل خوشامد گویان دوست نما و دوستان
 منقصد است اما اصطلاح و حکایت از عیوب نگویید چه از نا فهمیدگی و نفاق
 و چه از دانشی و انفاق فکرت لطیفه تا درست چند که بلا حفظه فواید نیست
 و همیشه فانیه یا بسبب مخاطره جسمانیه بدین خود که زمام حصول آن بدست دیگر
 که نیستونی غنده الامیر و الفقیه حلیت قدرتی قبایح و زرائع بعضی ارباب بل
 را که از مراد استقال لذات صوری و انماک در مستلذات ظاهری نفس اماره
 ایشان بنحو بیچگونه منقصد را راه نمیدهد بعضی شامل و جلال فواید
 تاویل بینمایند و خوشامد که در طبع و نفوس اکثر انسانی روزگار اندیشاست
 خصوصاً در مزاج بعضی از رؤسا اخوان الزمان هر گاه بسع جمع این طائفه
 مریوعه میرسد بی اختیار کمال شادمانی بهم رسانده خوشامد گویان مذکور را از حلیه
 هو اخوان در گاه بل فدویان این راه می دانند و به اندک روز آثام غریب
 برین ترتیب شده انواع نکال و در باطن حاصل احوال ایشان شده خسرا لشیاء
 در الآخرة می شوند عیاناً یا با الله تعالی چنانچه حقیقت اینجاست بر ارباب فطنت و
 نبیرت از شاہراہ معقول و سائر طرق منقول لطف لطفین معلوم بل مشهود است
 بنابر آن هر گاه که بان عمده اصحاب خیرت و امتیاه مجالست صوری دست داده

تسطیری اذ ان ارفیفاء لا تثار تک الظایفة العلیة وابتغاء کبریاتهم وقت
 سعادت رخت در استماع معاصب گذرانده و بعضی را در اصحاب آن صرف
 نموده هر چند این دو حالت مطابق نفس الامر هم نبوده اند لیکن چون منشأ
 آن کمال و بسوزی و نیک اندوزی بود که از حسن سیرت و لطفت طبیعت
 بکس بر آورده بغایت خوشحال و فارغ خیال می بود ورنه لاکه ازین سعادت
 محروم است توقع آندارد و ایشان هم این را می خواسته باشند که این نظریه
 اینقه و شیمه که بینه مکاتبات که از عظیم طریق مخاطبات و مکالمات است مسلوک
 باشد و دقیقه از دقائق برخوردار شود مطارحات عرفیه روزگار نباشد بنا بر آن
 می خواهد که درین غرضیه الشوق اولاً فیصله چند از حقائق حکمت خلیفه
 که با اتفاق ارباب علم و نحل اشرف علوم و مقصود بالذات از جمیع مقاصد
 علییه حکمیه است در سلک عبارات در آورده مرقوم سازد که از عجایب سوانح
 روزگار ما است که با وجود انبیین علیاً و عملاً منسوخ شده است و ثانیه
 التماس نماید که بنظر انصاف و بصیرت ملاحظه تمام فرموده یک مرتبه تامل نماید
 که قطع نظر از اینکه این مطالب علییه متفق علیه عقلاسی روزگار است فی الواقع
 بخاطر خطیر چه می رسد بعد از آنکه معلوم شود که در نهایت معقولیت است و آنچه
 خلافت اوست نهایت بطلان و خذلان دارد و ثالثاً استدعا آن که اگر
 هر روز نباشد در هیئت و اگر در هیئت نباشد در ماه و اگر ماه نباشد در سال و اگر

گرامی گذشته را که حکم تقویم پارینه پیدا کرده از عقوان شعور و تمیز تا حال
 نمایند و بی تصدیح مینرسد و آزار استادی بی حجابانه در خلوتخانه دل ^{حفظ}
 فرمایند که در سنین و شهر و ایام سالفه چه قدر موافق و چه قدر مخالفت با
 مصدر شده اند اگر چه تدارک و تلافی بعضی از قسم مستبعد بل از جنس مست
 اما اینقدر میشود که شاید از خواب غفلت بیدار شده زمان استقبال را در
 ضلالت نگذارند و این همه زندگانی را محصور در مستلزمات نفسانی نگردانند
 اما چه توان کرد که این غریق بلا و حریق ابتلارانه حوصله آنکه ازین مقصد
 تولید و نه وقت آنکه کرنا و چیز آخر در برابرین داشته مطرح مطعن لبام
 ایام ساخته تصدیع ایشان و هدایا ابطه معنوی بخود نمی گذارد و کشان
 کشان بعالم بیان می آرد و بنا بر آن با ضرورت آنچه مناسب حال نشانده است
 است که بقصد یا با اتفاق در آن مسلک بل منهدم اند مذکور میشود و خدا
 موع ما کند بر باطن کیش ملتبس نخواهد بود که حکیم علی الاطلاق جلالت حکمت
 صلاح هر کشته بوجهی باز سببه که انتظام آن بی او سرانجام پذیر نیست
 نظم امور و ارتخلافت پیکر انسانی که بعالم صغیر شهرت یافته بتدبیر نفس متعلق
 گشته نبات و قرار اجتماعات عالم کبیر منوط و مربوط بوجود حاکم پارا و تدبیر است
 که اگر تدبیر نفس و افعال و اعمال قوامی طبیعی و حیوانی که گمشدگان او سینه
 از رگور و بیت و عدالت باشد احوال بدن و اوضاع تن برنج سلامت

و استقامت گذرد و الا از دارالسلطنت و عافیت برآمده مالش بقسا و
 زوال انجامد همچنین مالک مملکتی یا والی ولایتی اگر تمامی همت مصروف
 آن دارد که بحسن تدبیر و زراعت و بی بکارم اخلاق متحلی گشته و به محاسن
 صفات موصوف شده از راه سویت متوجه سرانجام مومنان شود هر آینه
 خواطر جمهوران را در خیر تسخیر در آورد و شوار و ایام را بر وابطا تمام در حوزه
 حراست نگاه داند و اگر زود باشد که اشتغال در مبانی احوال او راه یافته
 قواعد امن و سلامت تنزل بن اهل گردد و عنقریب مستحل و مستملک
 یا کسب انبیا بشن آرد و نهنا شود و نفوذ باطنی من آنطور بعد از کور و عمده محاسن
 اطوار و مکارم اوضاع که تحصیل و تقیید بقیه این دولت عظمی بآن مرتبط است
 پنج چیز است اول بشیاری یعنی حاضر بودن بر تقییر و قطعی و شریف و وضع بی بهره
 بوسیله ثقات یا بوسیله چند کس که حاضر یکدیگر نباشند و هم دیگر دانشنا سندان
 ولایت و شهر و دربار و در خانه خیر دار بودن و صدق اخبار و کذب آنرا عقل
 دور بین تمیز کردن و ووم تغافل بر و باک و زلات و تقصیرات فرودستان را
 اغماض نمودن و اگر نتوانند بر نقصان عقل او حمل نموده از جانر و و عفو را از
 جمله ضروریات خود دانند سوم داد منظر و امان و ادان و عظم ظالم و قرب تر است
 آن منظورند داشتن چهارم جوایز مردمی است که دنیا را بتیتر و شمنی منظور است
 استدال و بیچی آنرا خاطر نشان اخوان زمان ساختن و بوسیله سوال و و اسطه

التماس جوایج مردم و راستن و ابخاج مرام انانم نمودن و هیچ طریق در
 اموال مردم نظر طمع نه انداختن و زیاده‌دنی جابه و مال را از قسم کمال شمردن
 پیغمبر اده انصاف سلوک کردن و ترک تقصیر نمودن یعنی طائفه را که بر این
 دین دروش مذہب اولیاست بحکم حقارت و عداوت نه بیند و از روی
 رخص و مدارا اگر تواند خاطر نشان او کن یا از روی استدعا و التماس استفسار
 مستاصد اذ ان نماید و باقی حال مخالفت بابت و مذہب را وسیله نقض نشان و
 اموال و املاک و ارا از دست تقدی و تصرف محفوظ و مصون ارد و آخرین
 این کلمه چند خلاصه افادات حکمای پیشین است که از فرط محضر یا به جهت
 انتظام احوال کثرت و اجتماعات در حکمت عملی مرقوم کلمات جوایج سلک ساخته
 با علی الرسول الا البسلاخ بیت پند حکیم عمین صواب است و محض خیر
 فرخنده بخت آنکه بسیر رضا شنید و در الحوت امثال با مورد کوره سردایر شیرین
 راه است که به ستیاری آن خارستان بنی آدم را گاستان ارم ساخته
 بادوست و دشمن بسیر برده اند چنانچه حکیم انوری می فرماید نقل

بسیج دانی که شیر مردی بپیت	شیر مرد زمانه دانی کیست
آنکه بادشمنان تواند ساخت	و آنکه بادوستان توانا بست

و این را وسیله تشبیه انوفیه عالم است و دانشه غرض آسوده اند همان بهتر که
 از گفتن امثال این مقدمات که اولاً خود را با آن صندب ساخته است پس

و پیش ازین خود را مردم را که عادت الشربین جاری است که کلمات
صدق آیات حقیقت سمات ما و اسم که از مذهب الاخلاق صد در نیاید تا تکریم
نمی بخشد و فایده متعجب بر آن مترتب نمیشود بر خرد و خرد بین سر این
مخفی نیست الله تعالی محض عنایت نبی غایت شمار البصر راه مقصود برده بمقام
وصول رساندت عمرت در از یاد برین ختم شد سخن به بیرون نماند زود ختم کرد

مراسله سنجاشخانان

این خذف ریزه چند که در خلال احوال تشنگی خاطر و توزع ضمیر هم رسیده بود
معه خود است که خود را از استحاف آن گذرانده چه با وجود ادوات متاع و دنیا
اسباب چون اندک از خواب غفلت بیدار شد بر خلاف عقیده خود و نحو شامه
و مطارحات عرفیه حمیزه روزگار آلوده یافت و در زیر بار نجات پیش خود که
ایچ افراد و نجات است در ماند و اسحق که این مرحوم منصبی با نصاب مطارحات
رسمیه چه کند و چه چاره سازد که علیک ناقصک این وضع ناپسندیده این
گرفتار هوای نفس و وساوس شیطانی بر اسودند نیست و توای عملی این
علم بی حاصل را بیچ وجه مخالفت و مزاحمت نمیرساند تا آنکه بعضی از اجابۀ خطا
و اخلال اصحاب بقایق تصدقا عموم نیک اندیشی و شمول یا رزق و یا بوجوب او است
لوازم حقوق آشنائی و معارضات مراسم اختصاص نسبت گدائی یا بجا خطه آنکه
چو اهر زو اهر رحمت و لالی شعالی محمدت که معدن دانش و بنیش ایشان

برآمده و بیست و شش مجلس عالی آن اعضا و الای نامی موسوم شده است
 با بلیغ و جوه مودمی گردید با سبب امری دیگر که در خاطر حقائق آثار ایشان
 رسیده باشد آن حرف فرخنده را بگزارند در غرابتیای نموده بعد چندین
 آرایش آن مشتری نکته و ان عیب پوش فرستاده اند با ضرورت این
 دو کلمه پیشانی که هم ازان مقوله است مرفوم شده پر چند قوت علییه
 این متر و متخیر را در مقام آن می آرد که سر رشته انصاف را محکم گرفته
 بعضی سخنان صدق آیین نگاشته تلافی آن بقدر نماید اما چه توان کرد که
 بواسطه کم قطری و دون بهی از دولت حکمت اشراقیه محروم و مجبور مانده
 بصد احتیاج محتاج قوامی عملی که غریق بحار رسم و عادات شده است
 هر چند این وضع علما و عملا ملال دست داده اما چون تحریر امثال این مقال
 و تقریر این مقولات یک نحو مکالمه است روحانی و مذاکره است نفسانی
 رابطه معنوی ندی گذارد که ازین و آد خود را بگذرانند می خواهد که چند کلمه
 اندر دنیا یافت مقصود بود قلموسنی احوال خود مرفوم ساخته ضمیه آن شرح اندر
 شنائی و بهم نرسیدن است که اقل مرتبه از استماع سخنان که از زبان باطن نکلین
 بموجب بی بضاعتی و بی استطاعتی نگاهداشت آن در زمانه خاطر نمی توان
 و در عالم ظهور بی اختیار سر نیزند منفرد و متاومی نشود و فقدان محرمی که از
 مشاهده ظهور یک نحو خلافت عارفی که در خفا یا می سلوک طوائف انام متفق

باشد و فی حد ذاته در نهایت معقولیت و حال آنکه انجمنی صورت مضرتی که ظاهر
 اطوار او تواند شد نباشد ریگانه و از راه سلوک پیش نگیرد و اینکس را بدست سما
 ملامت سازد و اما نباید و شمه از آلام و استقام این قصه پر غصه که را هم سطور در
 تا و پیه مشاغل لایعنی منکس شده از عبد اللهی بعبد الطبعی در آمده و صدق آن
 شده که عیادت او باشد از عبد اللهی بعبد الدرهم والد ثانی موصوف گردد و قسید
 عبارت در آورده تا تم زدگی خود را ظاهر سازد و آنند که از تزدوات و محاربات
 ناقصانه بی توذکانه که در فطرت و طبیعت درین سی و چهار سال و تنها خصوصاً
 درین دو از ده سال که در کشمکش انبیا می زمان افتاده است نه قدرت شکیب
 و نه قوت گریز و نه طاقت پریز و از و عبارت در آورده اعلام آن اشغال را که
 نماید ریاضی صبر کند که از عشق پریزیم من + بنخته که با دوست در آمیزیم من
 دستت که با قضا در آمیزیم من + پانی نه که از میان بگیریم من + و نبدی از
 تحارب و تباه غرض جو آروحا و حیوان و خال بیت و مغلوبیت هر کدام مر عبد
 آخر می و کثره بعد اولی مر قوم ساخته خاطر تقاد و قواد آن اعتضاد و الگرمی را
 اطلاق بخشید اما چون در حالات ذفاقت و شعور یقین دست میدهد که بی اروا
 و شفای علیل بر آینه اظهار این شکوه و ابراز این کلمه باعث طلال و کلال
 نشاط آید و باطن شریف ایشان خواهد شد خود را ازین نغمه زون بچو صدگان
 و نالیدن بجز و آنه نیز میگذرانند بیست بدر درون و لب ناکشود نم به از است

که ناله کفر آن موجب طالی تو باشد و اگر از حدیث و سوره جانگد از خود برض
 نموده اظهار درو مندی که از رگنذر ماتم و اشتن این مرده و لان زنده تن
 که از مستودعات ضمیر این حقیر است نماید و اندکس از اوضاع عجایب آثار
 و غرائب شعار طو الفت انام رخمزوه کلک بیان شود و سلیم و یگان نشوران
 روزگار و بیان حلقه اقبال نامکن نردن مدعیان معرفت مذکور کرده و در طریقه
 که در ضمن خرسندیهما نسبتبان عقل و کیاست و منسیان غیب و شهادت که
 بزغم اکثر انبای زمان سر حلقه پیشوایان منبج سدا و در اس و در عیس راه نمایان
 سبیل ارشاد اند فکیف حال نامرادی تمیدست همچران هر گردان و ادوی
 سائر اناس مندرج است آشکار اسانته تحفد مجلس کجا ساز و بالضرورت اول
 باید که اگر تفصیل میسر نشود بر جزو اینها بطریق اختصار بسامع علیه رسانند که با تقاضا
 خدا مشربان عالم ذوق و شهود و دریا کشان تشنه لب بزم سخن و در جو و پنجه
 تحقیق بوضوح پیوسته آنست که عمده مطالب و خلاصه تارپ برهنه پایان
 خارستان راه محبت دریافت نایافت حقیقت حضرت واجب الوجود و منزه در
 انزیال عزت او از غیبار صفات حدوث و امکان است و بقدر طاقت و توان
 منذب الاخلاق شدن و تشبه به حضرت واجب پیدا کردن که از فرساده
 امر جلیل القدر *تَخَلَّقُوا بِاخْتِلافِ اللّهِ* که از زبان سیرت بر آمده بسمع جمع روحانی
 اصفا فرموده اند ثانیاً باید که شرح حقیقت است نموده و انظیر اگر چه در یافت

حقائق کونیة خصوصاً حقیقت جامعہ کاملہ آدمی صاحب امور است و مجرد
 مسالک حقیقت و مفردان ممالک طریقت بقوتها انجاسی استعدادات و اختلافات
 از منته و اوقات بموجب صفای سریرت و لطفت طبیعت داد و نشوری داده
 انواع سخن فرموده اند و آنچه از جمیع تفصیل مذکوره بظهور خوشترمان را آینه
 تمیقن یا منظون میشود آنست که لطیفه السیت آئی و شریفه السیت ناقشای سوا
 این ترکیب عنصری و معجون هیولانی که دران باب بانفس بهائیم شریک و
 مساهم است و بعد ازین صیاح این دو اساس فیض اقتباس برضائراولی البصا
 بهوشمندان و درین حق گزین حقیقت آئین ظاهر و هویدای گره و روشن
 میشود که اختیار و برابر روزگار مادر مسلک نقیض مقصود سلوک نموده و تقویت
 و تربیت مغایر نشا و آدمیت سمی می نمایند بسیار وقتی که پرده از روی کار
 برداشته شرح عمده مستلذات مردم از مشرب و مطاعم و مناجح و ملاس و
 سازند و مخطوطاتی آدم نماید و متاعب و آلام آنرا که بحیث کثرت مهارست
 و اعتیاد از نظر کویته آدم صورتان پنهان مانده بعالم ظهور آورد و واضح گردد که
 بچشم قدر خیر و دل بیادوتبای داده اند و حمل انقال و القاب نحو آبدنی را عمده
 لذات دانسته اما چون پیش از اصلاح او ضلع خود که لازم وقت و فرض
 حال است از نفسا و سازند با گفتن از قانون بیعوت نصفست و عدالت برآید
 و منج احوال سلوک کردن است ازین بود الفضولها و بود الوسیهها نیز خود

باز آور و سخن پنا نام هر چند که خزینة سینه نبی کینه این مکین از نفوذ جیا و محصول
 فنسول اربجه معتبره متعارفه اقلیم سخن و کشور مراسلات که عبارت از شرح آداب
 و عاوسیه اسباب اشتیاق و تفصیل مناجح اغلاص و تبیین بواجع اقتران است
 اما لامال بروه اما عجوبگیسا خاطر آرزو به برهم خورده از رنگد ز شاد به شواهد ریاد
 نفاست شکر کاکه در شایع قدیم این عالم کهنه متعارک و منتر اکم اند نه تبدل بودن
 و بی تمکینتها این وضع سو ده روزگار را در یافته نگذشت که سیر وقت این
 مطالب علیه رفته کلمه چند در و آلوده بر هم زن قوا فاعله سالاران و قارو
 تمکین نویسد که از جان غم بدان نازنینان ملک آسودگی نهر ارنال فلک کنی
 و عسرش گداز بر آید سه چشم دارم که هم ندومی کرم و کرمت خدر خواه من
 باشد و چون ایضاح اوضاح و اطوار در خانه عالی و کلیات و جزویات
 اینجد و در اسائر و وستان بد مانع پر حوصله و و کلامی ایشان که بحبت همین
 متعین اند و مشکفل و متعدد هستند و ایضا تفاد و تیکه در بعضی احوال مذکوره که پیش
 ازین باندک فرصت مشهور بود و احوال در ضمیر خورده دان ایشان متصور است
 و تمخیل اگر سارخ شده باشد از زده شریا از زده یا زده کم و بیش شواهد بود و در آن
 شروع نمیکند و فتوحات تازه و مسرات بی اندازه که در ممالک تنگ منظور
 آمده است چه از جانب شهباز خان که بتوفیقات آتی از کوره گھاظ تا در یکا شود
 در حوزه تسخیر آورده ولایت و جزا آن صوبه تمام و کمال متصرف شده است

و مقهور و منکوب شدن عصمت آن جهات است خصوصاً عاصی عیسی خان
 و بردن او کشتی خود را در گرداب غرقاب و ریاضی شور و چه از طرف وزیر خان
 و صادق خان که با مدوات سبحانی از تاتار دزدان تا او دلیسه و آن نواخته
 را بتصرف خود آورده دست قعدی نظیره و فسقه آن و پاره از زیر دستان کوتا
 ساخته بقلاع و قلاع را در لاسن گردانیدن و چه در حلقه بندگی در آمدن
 قتلو خان لومانی که سر فتنه افغانان آن خود بود و است و فرستادن پسر او
 خود را با پیشکشها لاف و فیلان مست بدرگاه عالم پناه مصحوب پنج پسر
 سیکری وال و چه خبر متواتر مرض الموت محمد حکیم مرزا که دست آویز واقعه طلبان
 روزگار بوده است قطع نظر از تکفل آن طائفه مذکور شرح و بسط آنرا با اهتمام
 کمال شهرت فی حد ذاته احتیاج بنوشتن آنها نیست که سنت اللطیفین رفته
 که بمشالی این اخبار سرت آثار از مسافت بیده و مانند مدنی که توفی پیش
 در ایصال آنها و فانی کند با دلیلی دولت قاهره میرسد و دیگر رحمت خدا بر
 خدام معالی مقام محبت اطوار اخلاص آثار می نظام الدین احمد قلیچ خان که
 در عرض داشت مفصل فتح ثانی که بدرگاه عرش اشتباه فرستاده بود و اظهار
 اخلاص و یکجبهتی خود را بجلال زمان ایشان نموده و ادلوازم انصاف داده بود
 و بتاریخ سوم اردی بهشت روز ششم یازدهم ربیع الآخر که بنندگان حضرت در
 نهایت شگفتگی بودند عرض داشت دیگر ایشان که متضمن شرح احوال نصرت کمال

فتح ثانی بود رسیدن شهر ارضین و آفرین فرمودند و مجد و آفرین با ب مناصب خاصه
و عجبی که پهلوی ایشان خدایات پسندیده تمقدیم رسانند بودند حکم عالی شرف
تفاوت یافت و منصفان مهمات را در تافیر و تسویف مخاطب و معاتب ساخت
در انصرام مهمانند کرده تاکید بایع فرموده اند امیدوار از حضرت باری در زمان
و ثبوت است که جمیع مقاصد و مطالب ایشان بر وجه و نحو او دوستان حقیقی
میسر و محصل گردد و سبحان الله مباحث صوری مخلصان استظهار قطع نظر
از آنکه مورث انواع بر هر دوگی و اصناف آزر و گی شده است در اقسام
مخالفت انجام بحسب تحفه سده حلیه المقام شرفه مالا کلام بخشیده است اما بقدر
هست که هر گاه که می خواهد که این رساله شریف را اختصار نماید از عالم غیب
امر می ظاهر شود که موجب حرف زدن و نوشتن میگردد و روزی که شرفه لباس شکو
پوشیده بصورت جمیل ظهوری کند قصه کوتاه که نسبت و چهارم اردی بهشت
ملاحظه شریفه که بخدا حکمت پناهی جالبینوس الزمان بقلم مشکین رقم نگاشته بودند
مطالعه افتاد هر چند که از هوای کلام و قهوا سے مراسم پیدا بود که این معاطفه تا
پیش از ظهور فرستح دوم که از اجل جلال نعم آسمی بوده است صدور یافته بواسطه
آنکه بعضی مقدمات بنایت الغایت جائز گاه نوشته بودند و بر نسخه سخنان غم اندوز
بطور رقم یافته بود که بظاهر معقولیت آن مخصوص زمان و در زمان باشد
قانون محمود و صنوف آلام بخاطر فائز راه یافت که شرح آن بطور مازاد نگین

مصراع نمی شد ممتوای کاش آشنا هرگز و ای زریب درینت بخش عقل معاش
 بنظر معان و تامل در اول و عوالم امور ملاحظه فرموده بمقتضیات حوصله
 دریا کش خود که مرکز ضمیر و ورهین آن دانش آیین است عمل نموده بجهت آنکه
 نظر بر غارستان این بوستان افتد از مشاهده لطافت این مین و عجایب این
 گلشن و دریافت خراج روح انواع بدایع عنایات الهی خرسند و محظوظ
 باید بود و مضائق روزگار را در مساحت عرش مساحت باطن خود جهان داد و هم
 گرمی را که در اسپه می رود و بدل ندارد و خوش گذرانده و در شکوه و شکایت
 که رسم مترسمان روزگار است شریک نشد هر چند میداند که در وقت توزع طغر
 و مشاهده احوال بر احتمال روزگار امثال این مقدمات ناخوش می آید و در
 مذاق اخوان روزگار خصوصاً وقتیکه اندکسے زمانه در مقام غنچه و دلال بود
 آزمائشی می کند بسیار تلخ مینماید و ارقمان امثال این مقال بایبید رود و نشسته
 سلطان این سخنان موجب مزید کلفت خاطر میشود و اما چون میرین و مبین است
 که آن زبده ارباب دولت و اقبال و گزیده اصحاب فضل و افضال ازین حالت
 بی عذارت بغایت و در روز استماع کلمات نفس الامریه مسرور اند هر آینه
 ابراز تمیزی نموده و هر چند قرار داد خاطر آنست که راه در اسلالت که غالب شایع عام
 است مسدود سازد و اکتفا بر و ابط روشی که محض حرف و حکایت مترسمان و دیگر
 نماند نماید با وجود جنینی بمقتضیات صفر سن و حقا از نارسیدن ملاحظه شریفه

تا علم بسیار دست داده بود و هر چند از مکتوب نامرغوب که سجا لینیوس الزمانی
 ارسال داشته بودند نظر بر بود که این مخلص هم یاد شده لیکن چه کند که محبت مقتضی
 غیرت است العاقبة بالخیر

مراسله نجاشی نمان

<p>قلمم انا یا نسیم انصبیح کلمع بحیثیتی و قلم یا و حید الدهر ندر غیبت ایتنی قلینس لقلبی غیر و جبک مقصده</p>	<p>ا کلمن فداه تو اومی و محبتی کفرین حریفی فی دموعی و لغوتی لقاوک مقصودومی و وصلات منشیتی</p>
---	---

هر چند برین می شوم که از شوق و محبت که داعی عقل و مستعدی حال مستلزم
 کتمان و موجب اختفاست حرفی نگویم و زبان قاصر البیان و قلم و زبان
 را از جانان فخرایم اما چه کنم که بیتا بانه سر می زند قلمم

<p>کین عیشنا الی زمن انکلاستی قطعه گهر نشار کند بر سر زبان چشم بعبت و جوسه خبر جانم از دیر چه گوش</p>	<p>لا شکو ما اقا سینه فی القربان مرا چون نام شریف تو بر زبان آید زمان زمان بس راه کاروان آید</p>
---	--

و آنکه سابقا گوییم ازین منقوله در باب ملاحظه گرامی و عزیزانه خود و مرقوم است
 استحقاق ترک تصدیج نموده بود و حاشا که در جوشی آن قصه ابر از گلکه را مدخل
 باشد یا قلم مشکین رقم از مکاسن باطن اخلاص موطن اجازت شکوه فحیده یا
 هرگاه خود بعلم الیقین می دانند که مراسلات صورتی شعار مشرمان در کار

شده است و ضمیر آن کثرت مشاغل حیوانی است چه گنجایش گله دار و چه
عجب خوش طبعی که بخاطر شریف اخوت پناهی استظهار می سیخ انقاسی سیده
است بصورت وقوع در ضمیر اصابت پذیر آن محبان اعتقاد می جلوه نمود
از راه کرم باعث معذرت شده است و آنکه در باب معرفت واجب و مطالبه
کتاب که بمبدا نسبت آشنائی نبخشند استعلام نموده بودند اگر چه فی الحقیقت
این بمنزله استعلام از جاهل و استعلاج از عامیست اما بموجب المأمور مغذور
از فهمیدگیها خود می نگار و اصل کار آنست که بمساعی جمیده و لطافت خرد
آشنائی بهم رسانند که اگر حقیقت خداشناسی که با اتفاق ملل و محل حصول آن
خازنه و شواری بر روی دارد خاطر نشان نسازد و بار اگر اینکس بمتوجه نفس الامیه
داشته باشد در جلوات و اگر آن حالت عالی مرتبت منقود باشد در جلوات
عیوب نفس را ایما عیوبی که بوسیله فرط تکبر ارشاد احوال اینخاریتی نوع
از اخلاق حمیده و افعال مرضیه اعتقاد و ارد بمساع رساند و این طائفه
علیه را در زمره ثروئیده مویان پییر و پاور برهنه پایان صحرا می ابتلا که نظر
علیل آنها را اعتبار نمی نهد و میزبان احترام نمی بنجد طلبید و اگر در نشاد کثرت
که با و عقلت است طلب این مضر و ان نیز به گاه وحدت بعید و بدیع می نمود
باشد نشان این بزرگواران را در سپاه بیان ساده اتراک و در محنت سرور
اقلیل الجماعت که با امیر علی شیران روزگار نبسته نداشته باشند باید حسب چاره

اطلال دیار این بی خان و زمان و محافل مشاهیر ارباب بجاوه و اصحاب
 عظام اثری نیست بلایت جانان بقمار خسانه زنده بچسبند +

یا مردم کم عیسار کم پیوندند	زندگی چندند و کس نداند چسبند
بر تشبیه و نقد هر دو عالم خستند	و اگر در خلال احوال ملالی دست دهد

از بگذرنا یافت این یاقین ساجد از تقدیم شکر الخط طلب یا بیچاره و فسر و رو
 نماید در وقت افاقت و شعور از عمر فقدان طلب این چلبیان حافظ و
 همگساران صاف و لاجرم دست تشبث با فواید محاسبه احوال خود باید زد
 و محاسن محاسن و مقلح خود را بر سینه فکر در دست خود حصان و ده تحسین
 و تفتیح نفس خود مطابق آن از روی سوخت و اعتدال فرمود اگر عیان باشد
 اینهم میسر نشود بالضرور شرطی از عمر گرامی را بهر وضعی که باشد از دست زمانه
 پربانده استخلاص نموده صرف مطالعه کتب اخلاق که مقصود بالذات جمیع علوم
 است نمود اگر چه کتب قدیم در روزگار مانا یافت است باقی حال بمطالعه
 اخلاق ناصری و جلالی مشغول شد اگر چه پیش اهل خبرت انجمنی چندان
 اعتبار ندارد و به عینه بحال طالب علمی می ماند که سواد روشن و فهم تیز دارد
 بی آنکه تجربه کند و روش آنرا از طیب حاذق و اندم مطالعه کتب علمی نموده
 مقام استطلاع مرض شود اما باقی حال بهتر از آنست که نقد زندگانی که
 مفقود و البطل و معدوم العوین است صرف در تحصیل سائر علوم که فی الحقیقه

از اسباب تحصیل علم اخلاق اند نماید نکیست که عمر عزیز محصور و در جمیع زخارف
 و نیوی و حراست تنگ و ناموس این عالم است که در معنی عهد نبی ناموسیها
 در بدو نبی تنگی است وارد و آنکه در باب انجاء مقاصد و احتفای در و آلی
 عرض شد است در از نگاشته بودند المنة الله که اکثر آن موافق اراده او آنکه
 از رو التفات از احوال این شکسته بال بر سیده بودند بجهت بی ارجل چند روز
 همت داده است اگر اراده ازلی است که آنیکس در مسالک نفس اللعریه سلوک
 خواهد کرد و بشیر الحجد و الا باعث مزید نوزع باطن شده است و الحمد لله که نفس
 ناطقه از آلام بدی که در مدت سه ماه متالم بوده است تخفیف یافته و بنوی الاعبات
 نشی مرفوح حال بنظر راعر بعینه نوشته می شود اکنون غایت نیست و مقصود است
 هدایت نیست که بقیه مردم که در سفر حیات گمانست اگر بحسب مطلقه واقع بوده باشد
 چون صافی سوابق اوقات بجزیره زبول بر خاک زلمات رنجیده نشود و آنکه بقیه
 کمال عقیدت و اخلاص آرزوی در پا هر دو که استا و ان با ضامن شرف و دیگر
 نموده بودند در برابر آن چه نویسد که لائن باشد الله تعالی الی جمیع متفنی است
 و بسیار مقاصد صورت و معنی قانزگر و اند محبت پناهمی نحو است که کلمه چند از
 خصوصیات در خانه و خوبها و نیکداریا و یار فر و شیهامی بر او ز آلی و اوشن سپید
 حکمت و شگامی او ام الله تعالی که الله و او ام لنا و رساله و جبرست و برست
 بر آمدن از و منه که در بنوی لار مخاطبات دوستان صمیمی تبیین از و عباس بر و اول

می رود و محتاجات و اهییه او نویسد و بعضی از اوقات را در مذاکرات عرفیه
و مطارحات عامیه صرف نماید اما وقت مسامحت نمودن انشا الله تعالی
اگر وقت وفا کند و موافق نباشد و فقه مخالف احوال را بشیرح و بسط خواهد داشت
زیاده چه نویسد.

مراسله نجاشیانان

بر خورداری و د فوع مردوم را دان	رباعی در گوش این ایراد بچپایان
یا نبی که از خود و از هر دو جهان	یا با خبری از خود و از هر که بود

انشاء الله در هر چه بود نشانی باشد دارا و درین مدت که نگار ششامه کجستی
تقاعد داشت نه آن بود که در نزدشگاه خیر اندیشی انیکس غبار غموری رفته باشد
چه دران باب اغراض این جهان ناپایدار که خواستگان غمورگان غفلت است
منظور زبده نیز در گاشن سرا و دوشی بی طراوتی راه نیافته چه آن بر سر او جس
فلسف اساس نیافته است از روی فهمیدگی در ریاست بر گنج نهال نشانده ام نظم

دل به صد گاه و دهر پیشین بها گوهر است	دخول ابد عشر آن فیض ازل کان او
شده از سر دل حاصل خفا قفا است	اگر سر آن شمه خاست جنبش ایمان او

حاشا که بنیان چیزی رود که در دل نباشد ظاهرا و در مراتب آشنائی در ریافتند
که از مبادی صبح تمیز انیکس از گروه تجر و گزینیان بود و از صحبت جهانیان دل
و افسرده خاطر چون بسره نوشت استیجا بهار گاه تعلق و آمد از آنجا که آنخو

شده بود درین هنگامه دوستی و مدارا جهان حال را غمازه چهره خود ساخته
 بر کنج خموشی و امن کشیده میداشت هر چند زمانیان در آشنائی و مصداقت
 لطافت می انگینجند انیکس تنفر میکرد درین قافله بزرگ و کس بهر جا بود
 بخت من شوریده رسید را بدام دوستی کشیده نخستین بر او نظرت که اینک
 رستن از قید طبیعت و پشت یکم بگردن کشاوه پیشانی فراخ دانش
 ابوالفتح گیلانی اورا پیما نه عنصر می لبریز گشت دوم آن گوهر سعادت نشسته
 که نشخو مکارم اخلاق است و با قابلیت شرک در زبان گویند زبان خموشی
 تخم نمکین و صداقت را در زمین دل این حیران مشکل پسند و شوار گزین کشا
 نموده چینه گاه که گام فراخ در کامرانی زوند و زمانه ایستام متابعت نموده
 بعضی سخنان حقیقت آمو که بر مذاق زبان تلخ آمد اگر بشورش آورده باز عیان
 دل گرفته طلب کار فرمودی در چند گاه بونی از ان معنی بنشام عامه دنیا
 راست فهم نرسیده پاوه خوردن و بستی کردن بهت نیست آنرا از نتایج پاوه آشت
 دنیا اندیشیده بهت در اصلاح ایشان بسته دارد اما بظن هر نمود را از نوشتن
 باز آورد و جدا دوستی گذاشته بکوچه مدارا شتاب چگونه در خور باشد دیگر اگر
 حقیقت از گروه تعلقیان بود تا گزیر چنین کردی لیدین چنانطور که ارباب قلبید
 بزی هر گروهی در آمده باز عشرت را گرم دارند انیکس همه طپسان کثرت
 بروشن و صحت دار و بقدر توانائی در لوازم آن میکوشند چون استادان

فمن نیست ناچار لو ازم آن متروک میشود خصوصاً در نیولاکه برادر صوری
 و معنوی شیخ ابوالفیض فیضی روه در نقاب اختفا کشید تا روه بود این ساز
 تعلق روه در پراگندگی نهاد و افسردگی و رسیدگی اصلی در برآمد چه گوئیم چه رفت
 شیشه ناموس نظرت بر سنگ افتاد منگه با خود یقین آن داشتیم که همیشه بهار
 تسلیم خرمند به ششم بر بی صبر سے پرده کار در دیده آمد مشغول سے

مرا این غول نفس دیو کردار	نگند اندر خرابی ما سے بسیار
کنون زمین بادیه تا کاروانم	مگر گرس رساند استخوانم

داستان من در از است بگفتن و نه نشن راست نیاید تا بقصد آن چه
 عواطف شهریار دانش پروه قدر دان من آرسه گومی را نخستین
 از سفر آن جهان باز داشته خواهی نخواهی در گروه تعلقیان آرد و رباعی

کی باشد و کس کمین جز پر دازم	در باغ الهی آشیان سازم
این دیو سگ استخوانی را	در پیش سگان و وزح اندازم
این حلقه نیم کار آدم را	در کار که کمال بطب ازم

درین شورستان ضمیر عریضه با خود داشتیم و سر از خود باز گرفتیم بودیم
 کجا فرصت آنکه سخن سراپیم و حرف گوئیم و صحبت افزایم یا در آن گنم در شکار
 بودیم که بعد از سه ماه و کسری محمود خان رسید و کار ساخته شد آسان صورت یافت
 راجه زن و شوار نقل کرد که آنچه لوازم و دستی و غیره خواهی باشد مساعی جمیل نمود

و چون حقائق احوال آنجا از قرار واقع خاطر نشان در گاه مقدس شد
 از آنچه هر باره از جانب ایشان گفت و شنود کردی و بسیاران فرزند همی
 کشیدم چرا که کشید که شمار از خلاصه مخلصان یکتا دانسته و داننده بود
 چه کار با آنجا کشید که عتاب صور و معنوی رسید و چون خود کرده بودم
 دل کشیدم می دانم که جماعتی صحبت ساز چنین نردوغا باختند و شانه
 شراب جوانی و بزرگی راه مدار از نرفت عقل زد و فتون توای و انا
 یکتا چه شد چرا بر خود لرزید و از بارگران کلان عاریتی در پایه پندار
 مانده چه قدر کار بود که بتوجه او نمی شد دل شانه را در
 ابرو خاطر صاحب خود چرا بدست نیاورد و بعد از آنکه در نیت سه سال
 از بدستی سخن نشنود و خود راه رست گذاشته هنوز راه رست
 نمیگیری می خواهی که بچشم و هزار دیشام و هم و دل خود را
 خالی کنم اما زبان جوهری است شریف نه ارحیت که بدیشام آلوده
 گردد و گفتم که ایله بود و عقل ندانستی اخلاص کنجا شد و آنمه حرف
 ندیدت چه شد چرا کار را بر طرح انداختی تا آنچنان شد که شد سوگند خوردن
 اگر پیش شناسا این حیران آنجن هستی گناه جو بود هزار قسم خوردی
 که ماتم اینکار شرک بود و با اینمه دشمن کامی تا جهانیان چه دشمنان
 و چه دوستان زمانه گرد و از آنجا که اورا نمیده بودم و یقین
 میدانستم که اگر دیوانه و مست باشد بدیدن من هوشیار گرد و دشمن
 من کارگر آید مکر از رحمت از درگاه طلبیدم که اکنون

بنفشه بکاشی بشارت گزشت آنچه گزشت رفته در اندک فرصت بزم محبت گرم سازد و چنان بهت گمارد که خانخانان از مصلحت دیدن شانه براده بیرون نروند و خدمت ایشان را از میم و دل بقدم رسانند سودمند نماید با این که در غیر هم معاتب ساختند اما مراد اول اثر کرد و بر همان عقیده خود بود و مضمون صحیح این خیرخواه حقیقی آنست که پاس عوی خود نموده خاطر مقدس را از گران برآیند که آنحضرت از ایشان آن چه داشت و از بند که از هیچ فرزند خود نباشد باشد اکنون التماس طلبیدن بر طرف سازند و از بزرگی بسوخته و اینها آن خدمت شوند بالقرض اگر حضرت طلبند هم مناسب آنست که التماس مستجاب نمایند تکلیف که خاطر مقدس آن می خواهد که این خدمت از پیش ایشان شود و اگر فی الواقع آن امر مناسبی دانند معروضه از مدت تا وسیله کوشش من بار دیگر شود من کجا دوسر اینکار کجی اینک بیگلی بهت نهت که بار خاطر اشرف برابر و از بهر ارشاد که بار در تصرف ما نذر و این را از آثار توجیه ایشان است و آنم و آن بار تخفیف یافت امید که با کلیه بر طرف گردد و بدو اتان خوشی کنند و چشم آرایه اگر در جوهر شناسی یکد و با غلط کردی در فهمید که خود بدگان شایسته و آنم که اینها عارضی است بر دهن چنانکه حقیقت کردی نمی نشیند قطعه

عاشق آن نیست او پس چه سوال	نقد جان را بدل ستان بخشد
عاشق بهشت کو تبرک مراد	هر چه هستی است در آنگان بخشد

در جهان را در شاخ گل و انهار بسته بند و بدستمان بنشد
سخن بسیار و وقت اندک و زمانه مانع و اول تجربه گزین همین است اکتفا نیست
بیت ترا دیده بینا و دل پوش بسیار از خود از همه پیشتر شرم دارد

بخش سخنان

اندو میان جمع چو جهان است آن یکی	یک جان چه خوانش که جهان است آن یکی
سوگندی خورم بحیال و کمال او	کز خشم خویش هم پنهان است آن یکی
دل موج می زند ز صفاتش و بخشش	زیر افزون بر شرح و بیان است آن یکی

ایزد جهان بخش جهان آفرین مراد است آن خلاصه خاندان الهیت بر او و بزرگو و کاهنکاه صوری را بر آورده در تحصیل مقاصد معنوی سرگرم گرداناد و امر و ز که آن آرام دوست صلیب گزین را بحسب سر نوشت آسمانی که در عالم عنصری سبب آن مخالفت را روشن خیر خوانان حقیقی باشد یا آرزوی تنها هم امان معامله نافهم که آن نیک اختر را از یورش قند بار باز داشته تنخیر همه پیش نهاد و بهت عالی گردانیدند یا بسبب دیگر آن نیکذات خوش خیت را محنت تر و و شدت فطرت و توزع خاطر و تشنت باطن بسیار باشد چگونه دل و انا و عقل دور اندیش بخت می دهد که داستان گاه سینه را که در قرطاس نامها گذرشته ایما بدان رفته است شرح دهد و جود آنرا خاطر نشان مخاطب منصف خود نماید اگر چه پیشهاوت خاطر پاک این نیازمند که تجربه کرده است

و به شارت تجر و گزینیان کم تصنع که درست نمیشی آنها مطمئن آنیکس است نزدیک
 رسیده که خاطر شکر لایق آن گلدرسته معنوی از هر پنج کج درین زمان مستعد دیده است
 یکبارگی آسایش یابد و در عشرت و کامرانی و مسرت بخت افتند و همه خوشی
 گواری درازی عمر و فراخی بوصله و غنیمت درست و تدبیر صامد است ^{در کمال}
 و ثبات قدم آن رزم اندر رزم افزای صورت و معنی را از بار نگاه ^{دیده}
 چلت آلاوه عطا شود و در بصورت آنچه از کوری و فوط محبت و معامله نشنا کرده
 رعونت نفس از تره نگاه دل بشورستان کافه آورده اول نقد دل خود را
 بطلا وزی بخت بیدار که نشانه رضاهندی و اوار است از حسب بغض دوست
 و دشمن آلوده امید و یاس نه میسازد و نشانیا باطن مخاطب خود را که موطن
 نهر اندیشم است و از اختلاط جمهوران نام و دید حالات ایشان کمال نیکی در سخا
 کسا و بازار دارد و ازین جهت تیز میان دوست و دشمن که اعتماد را شاید کم
 بدست می افتد لیکن از حسن طبیعت و لطف سریرت خوبی هر دو طائفه و
 خیریت آنها را با کلیه فرو نمی گذارد و در عین مشاغل که افتراق و امتیاز
 میان خیر و شر کمتر می شود تا تفاوت نهادن در چیز پاد و شر را کجا امید و شکر
 و شورش انداخته بود اگر در ایضاح آن کوش گنجایش دارد و در آیین کار و انان
 به شناسی وقت مطمئن نخواهد بود لیکن آن شکوه ازان قسم نبود که به محبتی که
 ایشان در نیکیس نمیده باشند یا محبتی که نیک سیرتان زمانه از دست کردار آن

روزگار چشم داشت بر پشته منحنی گشته داشته باشد تا در ازاله آن سعی نماید لیکن
 چون دوستی اینکس از متعارفات نیک سیرتان زمانه فراترک افتاده
 خواهد پیش چند بنحاطر بوالفهمول راه می یابد که از بازار آن آرزو شود بیت
 اگر خواهی کنی بدیل شیدا امر چه بچشم عشق است و صد هزار تقاضا مرا چه
 یقین آن و درین پاشد که درین تصنع بکار نبرده ام آنجا که روز بازار
 مردمی است و متاع دوستی روانج و در از پیش خود شمرند قیمت و خوی
 تجارست بر جبین ندارم و نظر بحالم و عالمیان امروز نزدیک با ایشان کسی را
 نمیدانم و عیار در خاطر همیشه بهار من نیست و نخواهد بود و چیز باشد تراز و انصاف
 بدست داشتن و عیار آلود این دشت پر وحشت شدن شعار عریده جو بیان
 ملک تاحق شناسی است حاشا ثم حاشا آنجا که اسم مردمی و نام اهلیت باشد
 امثال این امور پیرامون آن مرز بوم تواند گشت چه جای آنکه کار از آن
 گذشته باشد که شرح و اثبات آنرا به کردار میگردد و دیدند آنکه از مبادی و احوال
 تا حال چنانچه آن بزرگ زمانه در ضمیر ذاتی افزائش دارند و صحبت این چنین
 دبستان دانش افزونی وارد درین روز بازار خود فروشان اگر شرم از خود
 ندانستند و استانی چند واقع از یار فروشی با و کوششها و کوششها و دلسوزیها
 باجهانیان برآورد کار آن و انانول همچو بدان به پیکار رفتن و از مضرت خود
 نماند رسیدن از نهار یکی و از بسیارانند که نوشته اما چه کنم مرادیده بینا و اول

نجیالت خود نیکنند از آنکه ازین باب در بازار راجع این جهان اگر دروغی
 گفته آید که مشتریان معامله وان بهیجا گران می خردند حرفی از ند هر چند طبیعتهم
 که شناسا مزاج زمانه است می گوید که دوست نداری که شرح حال ترا
 بدوستدار تو گوید و نیکوکار خیر اندیش در نقاب احتجاب و کنج غرابت مستور است
 تا بنیضانه آنچه بنید و آگوید و روزگار معاونت و ان معاون چرادر پرده
 شرمندگی خود فرو مانده و حرفت سر آنه می کنی خاصه وقتیکه اصحاب شجارت
 و ارباب افترا و اجاب حسد فراوان بود بر هزار غیبت بد نیک را بد و اینگونه
 باشند و دوست معامله نافهم پذیرا باشد لیکن چه کنم که مرا معامله با فطرت افتد
 و طبیعتهم را قدر پیش فطرتهم پذیرد نیست سبحان الله من وحشی صحرای اراپاست بند
 مدینه ساختن و در چنین گفت و گو انداختن چه حکمت است تاگزیده روزگار
 خود را چندین تصدیع داده کاغذ را سیاه باید کرد و چندین سخن را نوشت
 اما چه توان کرد و سبک که از کارخانه تقدیر بانیکس عطا شده است ناگزیر لوازم
 این لباس بجا آوردن و شکر این لباس کردن اساس ضامنند را استحکام
 دادن است پس همان بهتر که ازین واد حرفی چند گفته آید که توجیه و انتقادات
 خطا هر و پانچندگان خلافت پیچ، زیاده ازان است که باین نامها بیان کرده آید
 و خدمات و تردوات پسندیده ایشان همه مجرب است و چگونه مجرب است که جمیع
 امور او منصب باران که خدمات ایشان را بشرح لائق مکرر نوشته اند هم در موضع

نو و جامی کرده است و مخترب آثار آن عالم در گارایشان می شود و کوشیده
 جنگی حکم شده که در هر دریا موجود سازند بزودی سرانجام می یابد و توپ و
 لوازم آن متعاقب خواهد آمد بار یک لحظه از خود غافل تصور نفرمایند و چه گنجینه
 این وارد دولت خان استقامت شاهی خوب کرده شد انشاء الله تعالی
 بقاصد خود برسد اولیای دولت از اطراف ممالک محروسه نتایج نامها
 فرستاده مورد مراجع شده اند امید که مخترب ایشان نیز این کار
 عظیم را با تمام رسانیده کامیاب صورت و معنی شوند از احوال کثیر الاحتمال
 خود چه نویسد که از کثرت مشاغل و فرط مهمات خدیو عالم فرصت آن نیست
 که بان مادی علی الاطلاق از سخنان قدسیه نفس الامر بگفته شود و حضا
 در خانه در هوا بوس و حرص چنان فرورفته اند که اگر احیاناً حرفی از مردم
 محتایست گفته آید چند آن ناخوشی دیده میشود که خاطر که طلبکار التیام و
 انتظام و غیره مردم است آنگه رند است بهم میرسانند که بگفتند در گنجی
 و پدر ایشان و منزویان کم صحبت رو میدهند چه اگر بنگاه میرود از شور و غیب
 و تمت ایشان تیره میشود و اگر تنها بشیر با جناحه ساد است رفته می شود
 صاحب آریاومی فرمایند و حاضر نمی یابند بقدری گرافی میشود و ای باب
 غرض و تمت یافته این حق را وسیله چندین باطل میگردد و انچه نیک است و
 خوب میرقی بر وجه این مختصر در برابر گرامی حکیم جام است که اکثر اوقات

به بدن او خوردند مگر چه آنقدر نیز در مشاغل چنان فروزفته است که
 گاهی حرفی از خدا بیع نفس و حقیقت کار گرفته آید و نکند پیش یکدیگر کرده این
 نفس اماره را بجا که پدید آورده سو و از قبیل و اسپ و سارا سبار پایشوی
 مسرت ندارم که زما بشکفتگی می کند رانیده باشم برادر گرامی حکیم ابو الف
 راکم کرده و از شما جدا گشته خیال باید کرد که بر دل معامله فهم این چهاره پیشگین
 بعیت از حال خود آنکه نیم یک اینقدر دانم که تو هر که بخاطر بگذری آنکه
 زوار این بگذر و ده ای هوشمند آگاه دل امروز کار صورت بمشغل دور
 آفته است و مکرر از فرط خیره ای نوشته ام که در سینه لایق فراموشی بگذر
 و در استمده مطالعه فرمایند غرض آنست که بیگانه گفتگو بران اساس باشد
 اما بی بی بی سینه احوال خود و مطالعه کتب اخلاق علی الخصوص نصفت اخیر
 و در علوم اشتغال نمایند که نفس اماره در کمین است مبادا فرصت یافته
 کجا بر آید خود سر انجام نماید که علاج آن دشوار باشد و پیوسته در جو بایست
 در میان مغرض کم خوشامد گوید باشد آن نفس کجاست که بگوید که برین
 حاضر ساخته نگذارید که ناشائستگی و غضب و عقلمت نبطور آید اما اینقدر کوشش
 و آنتن ضروری است که امثال این مردم را اینجالت باشد که در خلوات حرم
 چند از استی توانند گفت زینهار اشرار چرب زبان را که بچرب زبان کنایه
 و در وقت خود و نموده هزار کار شباهه سر پراه بنمایند راه ندر سندان اول و

وقت کم و کار بسیار و خوش آمدگو فراوان و منہیان راستگو ناچہرہ و ہر ذرات
خود و دست از رنگس و موز زیادہ پس ہوش باید جو دنا کار ساختہ شود
زیادہ چہ نویسند اندلس باقی ہوس

بخش نخبانان

قیمہ والا و رو یافت و بومی اہلیت و مردمی بمشام خاطر رسید
اللہ تعالیٰ بقاسدہ صوری و منومی رسانا و آنچه در باب ہنونی و ہیو نشانی
ایما رفتہ بود ای ہوشمند ہندی نشدہ و بہایت زون دیدہ و رمی را بکوئی
فروضتن و نابینائی را برد و زینگی گزیدن است من کجا و وار لاسن اہتدا
کجا تا و عیشہ ہر امی ہر اہیت حرامی چند آدمیانہ توانم کرد لیکن چون طلب
و تپش باطن صادق و اندر غیبہ ضمیر خیریت کو تین مقرون بود تا سید اللہ
این سہ گشتہ وادی نمود بر ادشگیری نمودہ ہشہرستان اہلیت یعنی ہاتھلا
عنیہ خلیفہ زمان پیشوا جہان آورد و بخت دوستی بجا آوردہ بعمر و اولوالکتاب
ارادت اپن خدیو صورت و معنی متفقہ ظاہر و باطن رسانیا و قائد دولت
تفقہ نمودہ من نابینا را سہرہ تحقیق در چشم کشیدہ دیدہ دور بین کہ امت کرد
تا یہ پشت گرمی آن از تعلقات صوری و معنوی کہ حجاب جو یا مقصود است
بیرون آورد تا در پس پردہ کثرت جمال حدت بنظر درآمد و جمال جہان آرا
این خلیفہ وقت کہ در نقاب کثرت و حجاب سلطنت از نظر سادہ لوحان

مطالعه همین و نگار خاطر آن کج در آن محقق بود مشهور خاطر حق پرست گشت
این براه بر او افتاد امید که سر رشته مقصود بدست آید و مندی گردد و اکنون
بعضی از فمید گیسامی که بکرت حدیق ارواح روشنی افزای خاطر تیره کن
گفته است بان بر او می نویسد امید که این داستان را از خوشامد گوئی
و سخن آرائی بیرون دانسته در خاطر جامی و بهر آبر او باران رحمت آید
فراوان بهمه جا و بهمه کس فرسیده است لیکن مبدع جهان آرا ستارین بجهت
مصلح از نظر محقق داشته اکنون اول پایه اہلیت است که باطبقات اہم
طرح آشتی انداخت و بساط صلاح گستر و کتب چکس و انسب زبان و نیوی خستیا
نکنند ضرر اخروی چون خواهد گزید پس همانا هر که راه باطل رود بمشابه کور می
باشد که در شب تاریک چاه افتد سالکان طریق اہلیت در اجز رحم بر آنکس
چه تواند بود و دم آنکه نجات هر طائفه و سعادت هر گروهی در ضمی همین بنیاد و اند
در باب تجرد و ابریاخت و اصحاب تعلق را بعد الت و شرح مراتب این بسیار
و بمثل این را یقین شناسد که نجات سپاهیان نصرت شعار و غایز بیان
حقیقت آثار و در خلاص صاحب خود است هر چند که آن ولی نعمت از اہل نظر
باشد نه که در عبادات بدنی و مالی که آن سرمایه تجارت دیگر است سرگرم
باشد بلکه خوبی آن از جهت انتظام عوام است جمعی از مخلصان کویته بین
درین راه خطائی افتد و کارشان از نیجت هر روز زبون تر شود و آن نیست

که پوسته نظر بر اخلاص داشته باشند و چون آنچنان در مردم کمتر باشد دست
نوازش و افتخار بر سر و دوش خود نهند و صاحبان چون معشوقان حقیقی انداختن
لازمه آن خصوصاً که است اندیش بسیار باین نیت می ایشان افزون خواهد بود
از نیت کویته حوصله با خیال تباه افتند که مگر صدایه یا اخلاص را اثری نیست
و اندیشگانا دست آشنایان معامله تا فهم خوشایند گویند که فسادشان گشته مگر سب در
گوشلان در مانند پس باید که با هیچ مراتب اخلاص مشرف گشته مقصود خود را در حق
محمولانند که بجز اندیشه اخلاص با ذوق شیرینی مشرف نه از نخوت در بر غرور و متعانه
خواهد بود که گوناگون شوند سوخته و در این با زح و کار بسیار کوی نیت خود دوستی در
مستلزم ندانند بلکه اگر کسی پر کشی در میان باشد و آن شخص بکار حساب
آمده باشد این را بنیاط نماید و در درون کار دشمن خود باشد و اگر نه او
دوست مقصود خود است از ازا نهایت چه بهره چهارم خدمت فروشنده
اخلاص افشاکن نباشد که بوی مشک پنهان نتوان کرد و اگر فی الواقع از
فروع صدق روشنی دار و بطور عوا پرشتافت گو ظاهر نشود و مخلص دیگر است
و سوداگری و دیگر گوهر اخلاص بهمانند و اگر همه عالم را در برابر اخلاص باشند
علل را بخت فروخته باشد اسباب دنیا و آخرت و مقامات دو پهلو چون علت
مرکشا و ذرابی قصد بدست افتد آدمی از سوداگر کمتر نباشند که جوهری بهمان
پد آنچه بی قصد بدست افتد بفرشته خیم از غضب و شهوت که دو پاسبان

نفس بد اندیش اندیوسش باید بود که شاهزاده خرد را با سپهری اینها ندید
 بلکه پیوسته درین سنگ و خوک را از بخیل خرد و در گردن و مهار و المنش و برینین
 نگه ازند که عریزه نمایند کار غضب بجای می رسد که یک ترک او بی تاب در
 چه رسد به کشتن قبیله دل می نهد و معامله شهوت بجای می کشد که چاه حرص
 او با بنبار کا عالم خرد شود اندیشه باید کرد که آنکه ناله می کردند چه شدند و آنها که جمع میکنند
 چه می کنند پیشتر پیوسته بنیازمند باید بود و در یوزه و دها شکسته و تیر در گردن
 هر طائفه بر خود لازم شمرده و هفتم مطالعه کتب از اخلاق ناصری و جلا و نجیات
 و محککات احیاء بر خود فرض وقت داشته تیر بات اوقات شریفین را در
 نشانده هشتم از صحبت خوشامد گویان بقدر امکان احتراز نمایند که به پهلوانان
 این راه از تیرگی این شور و خجالتان هلاک شده اند پیوسته عاشق صحبت را سنگ گویان
 که ظاهرشان تلخ و باطنشان شیرین باشد باشند اگر از چهارمان اینکس
 بود خود چه دولت و اگر نه هر جا که ازین گروه نشانی بایند بجا از مت او شتابند
 سخن بسیار و فرصت کم و مخاطب ناپدید و از باب زرق فراوان اگر عموفا
 کند و سون و مخاطب از افزایش باشد سخن حق بدراج گفته آید اندیش باقی بود

بخانخاناتان

نامه بدست خط خود و چنانچه ایرارفته بود و نتوانست چه مشاغل بسیار و در انصورت
 بایستی خود آمده خوانند امثال این حکایات را اهل عالم از زند پوستان

در پیش سفیدان بیشتر قبول نمایند تا از امثال ما مردم که سبب لباس تعلق و چیت
 طپسان بدنامی بر دوش افکنده قطارگی اندکجا گوش کند بیکن چون از
 مبادی احوال آثار نیک ذاتی و اخلاص فراوان به نسبت خلیفه وقت و
 می شود و آثار رشد و کاروانی از ناصیه احوال سعادت ایشان خوانده می
 این دو کلمه نوشت و الا از نارسا بزرگوار و کوچ بینی احوال زمانه سر و برگ
 حرف زدن نمانده است اتفاقاً به این غایت

بخش استخوان

قطعه اگر نقوش مصور عهد این جنس اند
 و گوهر رخ و عذاب است جان مجنون با
 خواه دید به بیت افشاک تن اعمی
 بلا می صحبت میله و فرقت لیسلی

مخلصی که در حضور و غیبت دور وصال و فرقت از دور بینی و دوستی دورستی
 خود از دوست بسیار دوست نمود از دوست دیرپوشیار شود تنه از خود از دوست
 بطلان منشور محبت که محمود خان آورد همقرین شاد می شد و همقران غم گشت
 شاد می نخستین آنکه نظر این غریب خاکدان دنیا که نه دوست سزاوار دارد
 و نه دشمن لایق بر خدایت مخصوص آن دوست بیگانه نومی که مرا چون من
 دوست نداد و من بیک دیدن او را بنزدان جان خریدار افتاد غم اول
 آنکه بر زمان زمانه ساز او که تعلیم یافته مکتب خانه آن زو و فنون وقت است
 گذشت که مرا محض از بس و لجوی خاطر شافرا شده اند شاد می دووم آنکه نظر

بر ناسد و گشتانی که خاطر آرزو مند آن بود واقع شد غم دوم آنکه آتش جهالت
از مشاهده آن اشتعال گرفت و خورده جهان را بتازگی در شورشش آرد
شادی سوم آنکه عطار و روح پرور سرور افزا بر آمده غم سوم آنکه مضامین مختلفه
که منبع آن دوستی با اضطراب آینه است معلوم گشت اگر چه از جنگ و مسلح
و دوستی و دشمنی متعارف روزگار فراتر ک شده سخن کرده اند اما چون مشحون
بشکافت بود اندوه افزا گشت شادی چهارم آنکه قاصد مناسب با اخبار مسرت آثار
آن خود در صحت ذات و توبه بسپاهی و ختم جهالت اشتعال غم چهارم
آنکه انحراف از توبه تسخیر قندار و غم جزم بصوب ناهوشیته کرده و شادی پنجم
آنکه اسباب تسخیر و غیر دزی این یورش سر انجام شده غم پنجم آنکه بواسطه
بسیار آب یا ناندیشیده دیگر این امنیت و بر حصول می اینجا شد شادی ششم آنکه
بجز رسیدن محمود خان بخاطر رسیده بود که در معترفیات پادشاهی است
در آیین اخلاص و روش عقیدت مستحسن پوران و در بین باشد نوشته
و گفته باشد غم ششم آنکه در میناب بوقت عرض مقدس چیر می نرسانیده بودند
و مع نذر استیقا آن حالت را از مخلصان خود استدعا کرده امی ابو افضل
بس کن قصه خوان و افسانه گوئی سستی که تقداد شادی و تندر کار غم نمانی را

تو نقش نقشبندان را چه دانی	تو شکل و پیکر سے جان را چه دانی
تو خود می شنوی با گنگ بل را	رموز ستر سلطان را چه دانی

هر چند فطرت این حیران انجمن هستی مشتاق رسیدن خط شما نیست لیکن
 اینقدر میدانم که خاطر مددگاری در این بدوستی نروزش شما از نوشتن نامه فرستادن
 بی‌نیام بر جزوستی فراوان چگونه یا ناآمده بود و عجب که مقدمه قدسیه که در اصلاح
 احوال آن یگانه روزگار گفته بودم بکار من مسکین معامله فهمیده اند و آن
 است که بخواهد خود می‌گفتم که مرا اندر نشیبه که بود اثر اخلاص و افرشاید که شما
 از کار آن نموده در مراعات خواطر فرستاد ما و فرستادن مردم خود اجمال
 نمایند و ضمیر را از طبیعت آنکه قره العین دولت میرزا ایرج را بگمان اسلام
 و ملاحظه کفر ناپرسیده و زرخانه فرستاده اند هر چند کفر نفس الامری داشته باشد
 در نهایی کجاستی گنجایش اشغال این آموزش نیست نه میگویم که مراد دوست نمیدار
 یا دوستی خود را که به نسبت من هست بسیار اعتقاد نداری این می‌گویم که معامله
 دوستی در خور نیک اندیشی من نیست فیکف که در برابر محبت من باشد و
 چون عالمیان در این شمنی انیکس بر می‌یابند محبت ناقصک خود را اعظم شای
 خیال میکنند با گذشت آنچه گذشت اکنون بجای است جاه و اعتبار و مستح و
 نصرت و صحت و مسرت آن و حیدالد هر از خدا که هر بان مسالت می‌نماید
 و در لوازم دوستی از خود شمرنده نیست حضور و نصیبت یکسان چون گویم که در رخ
 گفته باشم چه بسیار بپای آن یگانه محبت در غیبت گفته می‌شود که در حضور مذکور
 نبود که می‌دار عونتی بخاطر راه یا بدالمنت نشد که تو به ظاهر و باطنی حضرت

بردن جوصله جهان پیشک خاطر محبوب بشرای من نشینند و اگر از یک رنگ
 نبودن فرمان روای زمان درین می فرمایند خود اینچنین باعث ظهور عیار
 اخلاص درست که سود و زیان را در آن گنجائش نیست عیش و وره و راه معطله
 یا فرمازد و حقیقی مسلوک داشته هزاران مقاصد صوری و معنوی را در ام
 گسوده می گردد و اگر از جدی صوری دوستان بمانی و آشنایان ظاهر است
 که از اسباب انتظام هم صوری اند در تعب اند خود بغایت عجب است که اینچنین
 اگر موجب شکر گذاری نباشد باعث کلفت کارشناسان در گناه ایزد چون
 خواهد شد و اگر از دوری تصور دوست حقیقی آزرده دل اند خود از کم فکری
 و بی محاسبگی تواند بود چه محبت حقیقی رومی هجران نه بیند و مفارقت ظاهر است
 موجب احتمال احوال نشود چه در منزل الهیت که محل نزول نبوت حقیقی است
 غم و غصه نمی باشد پس ایدوست دار بر جوصله کم جوصله بسیار بر او کم و از
 من امر در آن روز است که شما از خود بهره در بوده بیدار خرد و الا و این
 نیست دست غم و غصه را بخود و باه نداده تمسکیت مهمات هر چه را اسیر انجام نموده
 دروغ بر پیشانی بزرگان جهان نهاده بجهت آراخواطر دوستان حقیقی گردند
 چون از نامه عطف و شفقت پیشانی آن بزرگ جهان را گره آلود یافت دل بدرد
 آمده کلمه چند نوشت در عمل آورون آن یادداشتها گوش فرمایند که آنها
 بتیغ بیخ میوه گوارا بار می دهد از احوال خود چه نویسد نماند الحمد که نفس انکاره

نیلی در راه نفس مطمئنه تگ و دو دار و طبیعت عمری که از کور باطنی از
 در و صورتی در تالش است امید که چون صلح کل در میان است او هم از
 تالش باز آمده بصحت گراید و اشعار نتجه که در بیاض علخده رقم پذیر شده بود
 و انتخاب حدیقه و آنچه بعد از آن منتخب شده باشد نویسانده یکی بفرستند
 و بعد از آن آنچه که شود جز و جز و بفرستادن آن هم مثل آن نتوان فرمایند
 قرة العین دولت و سعادت و مسرت میرزا ایرج و داراب و قاریان بخوار
 صورت و معنی شوند وقت آن نیامده است که ایشانرا نصحت فرموده در ظل
 حمایت الطاف ایزدی که کافل مهمات ایشان است گذارند میخواهم کم
 همواره از رسمیات حقیقیات ایشانرا که شبار و وزی بگذرد مصحوب یکی از
 حاشیه گردان بساط غزت نوشته می فرستاده باشند زیاده چه نویسد

بخش سخنان

سباغی دل با تو بهم و غم بداند ایشان	وز تو بپریم ستیزه ایشان را
در عمر من اندر سر و کار تو شود	مهر تو بپریش و بهبسم خویشان را

بخاطر قدسی ترا و حقیقت اساس ایشان چه حاجت که بگویم بخاطر آسوده شناسا
 مزاج نادرست روزگار آن معدن نیکذاتی باید که نگذرد بلکه در صد هزار
 فرسخی آن چمن همیشه بهار هم عبور نشود که در حرف معامله خلافی بخاطر حق گذار
 من راه یابد تکلیف هر دو استان و پستی سخن از عالم نامستی بزرهان مشکو

من به نیت مدارا هم بگذرد چه جا آنکه مقدمات قدسیه صداقت و انگاه آبان
 در از می سخن و پادانیمه استداوزمان نزشل منی که در تراژو انصاف و قدر و
 او جمیع اشعار روزگار رو بپیدا کرده از جهات نئی و طرق مختلفه از مغتنات روزگار
 اندنا بسوخت دست دایم خاطر بر زبان هرزه گوئی و بد اما چه توان کرد که
 مخاطب من نظارگی جمال شو نیست و طبیعت او را از هجوم بد معاملگان
 فرصت مشورتی یا وقت شنیدن نصیحتی از فطرت بلند خویش نسبت بهیت

تویوست معنی را در چاه بلا ویدی | اورا بشنفتا سپه در مصر کجا دیدی

نشد آنکه که بعد از نیایدن مفاوضات گرامی که یاد از فراموشی می و او بود
 از رسیدن قوا فل خطوط که نقوش پیش آنگاه آلود بدگمانی و نافرمانی
 بود در خیمه گرمی که اگر در خور محبت اینکس نباشد باندازه قدر نامناسب روزگار
 تا سازگار شود سپه بختنا بشریت طبیعت ملول مسرت آنگشت و فطرت چشم
 خورند من از کوتاهی حوصله دست نوازش بر سر دوش خود کشتید بیت

شب غم نامن چون شد بصری شاد و آستین | شو سامان نقیب من همه بکنج شایان

ای عزیز از تلخ گوییم نامن همیشه مسرور بوده غم را بخاطر راه تیا بداد و اگر در بعضی
 فرامین حسب الحکم که آنهم جز بصورتی ندارد منی چند در شست غم آور نویسد گلشن
 خاطر خود را در عین بهار خزان نشناخت و بدگمان نشد دور با خیال صفا سخن بگویم
 و معامله بقایا و آنچه عوض آن از جوینور گرفته اندانیمه سخن در از نسیاست کرد

که این طرز طائفه دیگر است و شکر از طبقه دیگر بهیت از جان و دل گوید کسی
 پیش جان جانا نه از سیم و زر گوید کسی پیش چنان اسکندر است مشک که
 آن عبادت به جنس سموع نشد و بد و کلمه مناسب از شد نه از ان شکر که
 شاعر فتح و فیروز می وزیدن گرفت امید که عنقریب آن ولایت مفتوح شود
 زینهار غم منهار و فتح تته و زمان دیگر نمید از مذکر پس وقت می گذرد و
 نهایت جمعی و دیگر که درین اردو و بیکارانند طلبیده است دعای این خدمت
 کرده تته رایجا گیر خود قبول کرد و اینکس بر تجربه کار نه از ساله دانسته اگر آنچه
 را گوش می کند بکن که کار شود بخشی الملکی نظام الدین احمد مجدد آادین کج
 که با ایشان میکند و تترهنگاه خاطر خانه دل پذیر بهم رسانیده است و ولتجان
 لودی را چه شده است که در محافل آداب آشنائی با عقل خدا و ادب شورش
 میبکند اگر خود و بر اندیش ندارد نمیدانند که بازار سود و زیان است اگر پیشتر
 معنی ندی بنید چشم نظام هر بین چه شد شانزد هم صفر نه صد و نو و همیشه در
 فرامی جلال آبا و نگارش یافت

به قبد و با خوانین بلند مکان خانانان

قطعه ذرات من نقش خیال خویش است	من مگر خود صفت ذرات تو ام
نقش اندیشه من جمله زنت	گوئی الفاظ و عبارات تو ام

طبقت عنصری با بجز و محبت جمعی بر کار فرمایان جهان دل استیلا یافت

می خواست که من فرائح حوصله را در شرح شداید دوری و تفصیل قرط
شوق تنگ خاطر ساخته بوسعت آبا و سغن اندازد تا نفسی چند بکام دل برآورد
نماید آنچه که سلطان فطرت بر پروردگار خاص خود نظر فرموده حمایت پدرانه
خواهم یا وقایت پادشاهان نامم که من مغلوب طبیعت و محبت را غالب مطلق
ساخته با طبیعت بجان آرد و محبت الحاح پیرا مقرر ساخت که حکایت
اشتیاق و شکایت فراق را بعد از استماع فتح قندهار که مقدره فتح ملک
ایران است در میان آرد اکنون همگی هست صرف برآمد کار که پیش نهاد هست
والا نعمت بزرگ همان خیر اندیش زمان است نموده حرفه چند می نویسد
امید که خرد و درین بسبع شریف رساند سوداگر زر طلب سپاهی کسب عمل
روز گذران نسبتند نادانم که خاطر شما مهمتمه را بر مهم قندهار ترجیح داده است
تا دران باب اشباع سخن ننماید اما اندیشه که دارم از هم زمانان کوه نظر زرد
بناموس خرکه مبادا بمقدمات و لایز خاطر پر مشغله محبوب مزاج مرابان دان
آنند حال قندهار و قندهاریان از اخبار ثقات مجدد ابو صوح پیوسته باشند
در آن چه شرح و بهر حال سخن آنست که قندهار را همه وقت بسهولت نتوان
گرفت بخلاف تته باید که زمینداران ولایت را از بلوچ و افغان بزبان
دلاسا و دست عطا از خود کرده ضمیمه لشکر فیروزی اثر ساخت و وقت هست
را غنیمت دانسته بچستی و چالاکي اعتماد به عروه الوثاقی عنایت ایزدی

نمود و مشوجه قندار شد و چندان دل نگرانی به مردم نکند نه داشت اگر چه
 اکثر مردم ملحق نخواهند شد اما روش کار آن باشد که در او و در پیش کوشش
 خواهند نمود که ناموس در گره اینهاست و بر و باری دیو و شیطان را و دستدار
 به همین و بسیار خود خواهند ساخت و نه اگر به مجلس شمساطه نامه و شاهنامه و
 چنگیز نامه باید که باشند نه اخلاق ناصیه و مکتوبات شیخ شرف الدین منیری
 و خواجه سعدی که آن گفتگو به عجز است و با تعلیق این بزم کثرت که آن را
 می خوانیم از خدایع نفس اماره است که در راه ما گویا نشناختند چاه افروخته
 ترغیب داده که تا خود و بازوران افتد در خلوت زاری و تضرع بدرگاه آید
 لازم بسیار روزی شمر و و نشاط مفرط را از محرمات و انگی داشته در یوزه از دهنها
 و گرو خاطر گشتن منبیه کرد و بهنگامه ترکان آراستن و دل تاجیکان نگاه داشتن
 شعار خود سازد و شیلان و افز کشدن و پایه کیفیت آزار بکسیت او افرو دون
 حادث کرد و خلوت کم نشستن طریق مستمره باشند تا باین زیست نشست
 کار با کلان برآمده خیر شود و دولت خان ملازم نیک است بالفعل در چنین
 مرد باید که و سینه و ستانیت را از او کم ساخت و وقار در و افرو و جان بیگانه
 تعلیم بزرگ فتنی باید کرد که بس جوان کار آمد نیست ملاقتیار او در عوس
 صلح کل استوار فرموده مرضیات خاطر رانی حجاب تعلیم باید کرد تا پیوسته
 بکشاده پیشانی بهم رسد چندی از نزدیکان معتبر و بار عالم نشسته مقاصد

و مطالب مردم را می نوشته باشد و در وقت می رسانیده باشد تا شکیبی را
از دست ایشان آورد که هم بکار بزم آید و هم در روز زم مهر نموشی بر لب عنان
اهل شقاوت نهد زبان محبت زنگار که تیر جهانی دل و دست از مقرر است از
سخن کردن سیری ندارد و اما چه کنم که ناتوانی هنوز بر ستر افتاده و اردو شده
نامه که مصحوب کس برادر گرامی حکیم هم فرستاده بودند رسید او لا از شدین
و پس از آن از دیدن و بعد از آن از فهمیدن آن خاطر گل گل شکفت
علی الخصوص استقبال نمودن و رسیدن ترکمانان از جانب قندیار و غم
بزم آن بزرگ دانش بصوب ایران سر پای به صد گونه شده می شد اندک تا
همیشه آن والا گهر بزرگی را در شیشه محبت عظیمه سر بلند را او عزیزین
یورش که پیش آمده است ناموس و نام بلند بزر خریده میشود امید که عرض
ده پانزده و ده بست کرده درین سراکوشش بیخ خواهد نمود یقین که در شام
نام بلند است و خواهی نخواهی چون حلقه اقبال بر در چنانچه حلقه کشتاورز را
قطرت بلند و هست و الا ناصح و ندیم و همدم و همخانی به شما باد و اما بقدر با نخیس

بخش سخنان

در باغی دل معشوق شورید است برین
وز آن شورش جهان سوختن

گو چیز است که می ناید به گفتن

برمان بر بندگوشن قسم است

از مطالبه محضه انس از زده خاطر شده چه از پیشانی الفاظ و حروف و لفظ

آن رموز و ان شورستان و تیا و یافت الله کما نفع و غصه را پیرامون خاطر
آن نکته سنج دور بین راه ندهد و نیز دانست که از هر زه گونی مای من دست
که فرط دوستی از نماند خنده خموشی بسیار گاه گفت و گو آورده است بلبل از آن دهان
چنانچه بایما گفتا نکرده است حکا نوشته که مهر بانانه فرموده اند ای بزرگتر نام
مهر بانی به منت که مثل زرنان یا مانند شعر یا طر زنده یا یار و شش دور و بیان
و نیا مکاتبات خود را بمقد مات خوش آمد و مقالات ثنا آهسته است اسباب
غفلت و ابوابستی آماده و کشاده ساز و حاشا که خاطر نکته دان من که
در گاشن نمیدگی طراوت بخش و رنگ آفرین دومی آدر آن مرز بوم است
از من خیر خواه و دستار چنین طمع داشته باشد و آن خیال دیگر که بسبک آن
کومی جا بلیت رواند ارم بان مقصد کارخانه ایلست چگونه بخونر نماید کم
بر ضمیر مهر گزین رسیده باشد که مقصود نویسنده آزار رسانی خاطر همیشه
آن معدن نیگونی باشد بلکه مهر بانی حقیقی آنست که بر آمد کار و بار خود را
منظور نداشتند حقیقت چند تلخ زنا و شیرین اثر در موقوف او آید مر ابلس کار
و شوار پیش آمده است اگر گنج دوستی که در مهوره دل است و بجهت پی گم کردن
بخراب نشان داده اند از هجوم عوام و اثر و حام همسام غبار بی تمیزی نگذار و که
بنظر بصران روزگار آید حرف محبت و بجهت که بزمان داده اند و گفتگو است
صداقت که بعلم و تقاره در میان افتاده است آنرا چه باید کرد و محسب به نیت

و عاشق مال نه که سپه سالار جهان رو باه بازمی نه نامم دور و غلوسه پوزه سرا
 نیستم که بیه تقریب چنین بهیوده گو یا شوم و دیوانه نیستم که سخن بی قصد او ا
 کرده شود از شمائل معاملات و جلال صحبت که دریافت آن سجا طراف رخ هوش
 حواله یافته است بر طرف شاید که تیره رایان عیب بین در نیکس بقدر راسته
 و مرد انگلی فهمیده باشند مرا چه پیش آمده باشد که نگهبانی حرف سرانی خودم
 و آری که گفته ام پاس آن ندارم و از خیر خواهی آن منع خوبی تا باز آمده
 در مقام آندوگی شوم جاشا ثم جاشا بیت گر گویم زمان به لغت و پاسی تو
 و رنگو نم هیچ ازان آدمی تو ای برادر عزیز هر گاه خیر خواهی همگنان
 پیشینا و صفت باشد شما که با صاحب خود اخص فراوان و اید و به نیکد آت
 و قدر و موصوفید و با صد خوبی دیگر این حیران انجمن سستی را دوستی و اید
 اگر اندازد نیک سنگالی را بقیاس عقل دور بین خود گرفته کار و دستان کجیت
 را بر طبیعت خوش آمد دوست بفرجه حواله تمامید گنجایش دارد آقره العین خود
 و ای مسرت الصدر اهل شهود سو گند که کار نادانان کومی ناهایت است
 چه خورم که مرین نشاء تعلق بحسب سر نوشت استجا بد و کس را بطله محبت پدید آید
 دل از قرونغ آن نورانی شد و زبان نگارین گشت اندوه جدا فرخ صله
 بلند برداشت یار اول ابو الفتح آنقدر بود که مرا وقت فرصت نصیحت گفتن
 یار و دم که دیر جانان نبود لیکن چه کنم که دوستی ما مرا خواهی نخواهی بگفت و گو

ور آورد و لشکر الحمد آرزوگی که از اولاً مکتوب ایشان برود او بود پس آنکه
 رنجہ معذرت کردند عقل دور اندیش معاویہ من کرد و مرا خرسند ساخت و از
 شمار ارضی گردانید تفصیل آن چه کنم کہ دو روز از است انشاء کما شمار خرسند و از

سخن سخنانان

بیت ای خواجه سلام علیک ز حرمت چونی ای معدن زینبای دای کان فاجو
 بیشانہ تکلف خاطر از دور آرزوہ است و فتح و مسرت شمارا خواهند بیت

نار ابا غسیم تو ہر شب | ہنوا بہ مفضل استخوان است

و آنکہ از بے توجہی حضرت ظل الہی نگاشته اند و سخن دراز کرده چہ
 گویم کہ چہ کردہ اند و اندکی سچ بالندہ سچ ہوا رہ بخوبی و بزرگی و اخلاص
 مذکور خلوت و جلوت اند ہرگز حکم نبود کہ در ہر فرمان حتی فرمان اعراض غیر از
 یار و قادار نویسند و خدمت اعظم خان را کہ تازہ پانہ کار شما ساخته بودند انہمہ
 از جگہ نباید رفت و در امثال این اعراضات کہ صورتی ہمین نسبت سخن دراز
 نکردن ہمار و صد ہزار سچہ از اعراض کونہا در ہم شد اگر اخلاص و انوار ہجوم
 مشاغل پوشیدہ گشت عقل دور اندیش کجا شد و اگر خود بکہہ حقیقت این قہقہہ
 نمی رسید چون نوشته نامیر سید چہ متنبہ نمی شوید گذشت آنچه گذشت بہ خاطر
 آن دوست بہیچ چیز فرسند شو گند و دست سو گندی خورم کہ اینجا ہم سچ تصہ
 نیست و مشرب غلب شاہنشاهی و کمال صفاست محاسبہ روحی و نفسین

فطرت و تکوینش طبیعت و دریافت مدارج معامله و شناخت پایبند
مراتب روزی با ولایت و چهارم آبان سال سی و شش نگارش یافت

سخن سخنانان

غمیت سفر و خصمت پادشاهی و منزل نو چون فتح قندهار و تته و غیر آن
جسته و مبارک با دخیال نگنند که دل دوستدار شمار الحظه از احوال خیر
و بول واقع شود ان شاء تعالی از عمر و آبرو و فراخی حوصله برخوردار گردان
و از دور دوستان زن طبیعت که نظر مقصود خود و انداخته از جدا گئی
آزاده باشند متالم نشوند و بخرسندی دوستان و ورین مردانه که آبرو
دوست و برآمد محرم صاحب را امر هم جرات طبیعت هجران زوه ساخت
متوسل درگاه ایزوی اند نفس ناطقه گرامی را محمدا کنند و الوشی طبیعت
مرحوم که نیک از بدندان فرستند اگر چه می دانم که با نیت بیدار خرد و شیبین
دارند اما دل محبت گزین بیتا بانه می نویسد که درین یورش بکار دارند
اول آنکه زاری دل و امن شب را چون عده هر روز و نسبت مختلف
نورزند و دم در تخمیل صحیح فتح آینه و تعقل آزادگی حال پاسبانی دل نموده
نگذارند که بشاد می در آید که دولت و نصرت در کنار خاطر اند و بگین
می نهند سوم عطف و نعت را بر غضب و الی ساخته باندک چیز در شورش نیند
چهارم جمیع هم زمان را بفنون شتی سرگرم دارند منکه سر حرف زون کونین

نداشتم محبت به گفت و گو در آور و الحاق به باخیر

بخش اشخاص

شومی ای لقا تو جواب هر سوال مشکل از وی حل شود بی تعلل و قال

از مودم من هزاران بار بشی بی توام شیرین نیاید عیش خویش

کی باشد که نقاب مهاجرت بر او شده شود که ازنا محبت خامه و نا امانیت

و نا امانیتی مشایخه سخن و ناموتنی پیغام گذاران معامله جا کون سخن ببرد

دل چو که حرفه مذاق عرف که از فروغ صدق به گداشته باشد از کمن بلون

بیشتر ظهورتوان آورد و اگر نه کلمه چند نوشته و مقدمه دوسه در میان آورد

که منی طلب من بطعم و اثر آن از باوه بجهت افزای میان تری فارغ شده

خوش وقت گشتی اکنون که با این حالت هر سخن گذارم خود چه توان گشت

بهر حال دل شوریده به هیچ نشانی داده می نویسد که معاطفه گرامی که اگر

امثال آن مقدمات را در مکاتیب آشنایان روزگار مذکور نشا ختمی

هر چند که بعد از فراموشی بسیار آمده بود و جعل محبت نام نهاد می رسید به بیت

تو زین تنه که دل از دست تو بر گیرم | او که بلول شومی دلبر در گیرم

اگر چه رسد آن این همه جور سخته نه بخشید و از دیدن آن خوشحالی دست نداد

اجا هر وقت که از دستم فرمان معاتبه را امتثال نموده جواب از آن حالت

تقصیر و بیچاره ساختن مایه الامراض شدلی روزگار در سرش یافته شود بهر زمان

پاربانده اور شده که روشن و آشنای که درین مسکنه و اشکنه چرا از دست داده امریکه
 مورثه سوره شش بر نامه باشد که اگر از دیدن چاه مستی اعتبار مروت
 چندین ساله گشته است بصلحت دیده بودند چه چیز باشد که کس با آن فرودین
 وقت شریک نیست دو سه سخن بصاحب نکته شیخ و قیصر باب معربان نگفتند
 اگر چه نظر ز خواندن عرض شد شستی که در باب گرانی مزاج اقدس نوشته بودند
 آنرا از دگرگی صاحب قدر دان و ورین از هزار یکی آمده اما آن بار یکین
 یکیه راهزانه انسته در اصلاح کوشند و دم رمضان سنه صد و نود و نه
 در دار السلطنت لاهور مرقوم شد

سخن سخنان

اندر کتب و لوازم نشاء تعلق استوار داشته پیش از تمامی لوازم این کار
 اندیشه تجرد و خلل انداز این استقامت نگردانان و عتاب و خطاب و مسامت
 و ملاعبت بر زینت نگاه طبیعت بغیر از ایشان نیست و مجالست روحانی و
 مطابقت معنوی و کاشش همیشه به بار فطرت هم بی آن خلاصه خاندان
 دریافتنی لیکن طریق مکاتبه را از رسمیات دانسته عهد آزان تقاضا
 بیناید و منتظر و مته صدمه اسلالت معنوی که بزبان فعل او ایابد میباشد و
 در آنجا که تمحط سال مردمی است ابلت ذاتی چه که سوداگرست او میانند
 هم غموش عنقا نشان می دهند و نیکسین بحسب سر نوشت در معرکه این

همو میان جسم قبله افتاده است قطع نظر از آنکه مشاوضات روحا پر نور ظهور و پدید
 وجود معنی رس ایشان را از مختلفات عظیمه ای و اندر دور معاونت صوری فر
 معنوی بی اختیار است هزاران شکر که در نیکار شکر و طبیعت با فطرت پارسی
 است ششم جمادی الاولی که میرزا علی بهادر قزلباشی در خدمت آنرا غم آور رسا نیاید
 و خاطر را که در بر شوادی و غم بسته بود در عین اندوه یافت چه غریمت آمدن
 نه موافق مضمون فرمان بهایون است و نه لائق فطرت و در یافت ایشان
 و هر گاه آن مشور عاقلت در معنی منحصر بر آن خدمت بود طلب از احتمالات
 عبارت و اشارت و نشستن در آنچه نام توان نهاد اکنون عزیز من هیچ وجه
 در ایام آمدن را بنحاطه زینت یاب خود راه ندیدند که این توقف که پاک سال
 در صد و دو در اختلاف اگره واقع شده مرضی خاطر بود و توبه و الا شایسته
 را در فتح و کن عظیم و انسه زیاده در میناب سخن نگنجد و هر گرم خدمت باشند و
 کتاش آن ملک را که قابو بهتر ازین نباشد چون بارها دیگر از دست چندی
 فیروز مندی حضور و معنوی قرین روزگار فرخنده آنها را آن یگانه و دو مان فطرت

سخن سخنان

چاره اندوه از بیرون می طلبی و علاج آن در دل نیست و اگر دور و پیش نیست
 و نواز دیگران طبع و از نصیحت که تو خرد و در بین نیست و تو بد روزگار دیگر
 هر دو هم یعنی این سنگ ضلالت بی طلب در آمده تیز روان عرصه ارادت را

بسرور آورد و شیخ عراقی می فرماید قطعه آفتاب اندرون حسانه و ما

در بدر می رویم ذره معشال	گنج در آستین و سینه گرویم
گروه هر کوسه بهر یک مثقال	این نه تنها راه روان عرصه صحرا و دل

و کشتا معنی راه پیش آمده که نوروان که بود صورت را نیز پیش آمده که از حال
خود غافل مانده چشم طمع در مال دیگران دوخته اند خانه خور و اجار و ب
نکرده خیال نقاشی کاروان سراسر دارند و بوجو و قناعت نکرده چرخین
معدوم اند انداخته خود را ندیده در گرد آورده مروض دل بسته اند نفس آماره
را که راهزن و ابله و دشمن جانی است دوست صادقان کاشته غیر را که سینه
او در نیک و بد اثر ندارد کیسه بر قدیمی و دشمن قومی دانسته بان خود بر صلح
و باجهانیان بیگانه رزم آمده اند کج روشی و سرگرائی خود را که مدعا کار
این شعب خانه دنیا است بر اجرام فلکی و اجسام حلوی می نهند و برادران
بنی نوع خود را معذوم میدانند و الا چون سباع و بهائم در هم آویخته در نخستین
آبروی یکدیگر انداخته بخون چهره رسد حاشا سباع و بهائم از هزاران یکی در چوبستان
خود این ناخوشی که آدمی از تبه رانی و سیه زرونی میکند بر خود می پسندد
اگر چه جهانیان این حقیقت ظاهر شدی هر آینه به نقد با دشمنان معامله نفهم
انسی که از بیغلی و در گروه انتقام اندر راحت افتاده کوشش بی اثر نکرده اند
و شمت فاعلی بر خود ننهادند و چون دل نخواست این مکتون یقینی داد که

از خلوتش را که فطرت به معرکه قلم و سیاهی و کاغذ و آرد و برکاید ایت عمل بیان
 از نوکر و آقا و فقیر و غنی و دوسه کلمه می نویسد اول سهم خطائی که بر کشت زار نوکر
 و زید آنکه سر ریشه مسکنی و معامله فهمی و پیش بینی و خاطر داری و غمخواری که
 در زمان کم تعلقی داشت و بزنگاه هم هجوم و نیا و رجوع ابتدا از نگاه نمی وارد و
 یکبارگی ورق گردانده چون گوئیم آن نامه اعمال حسنه خود را شسته شروع در
 بدستی کرده توقع دیگری کوئین توابع و نیازمند از بهمانیان چشم می وارد تا
 کار از تبه رانی بجائی می رسد که حیل المتین اخلاص گسته می گردد و باولی
 و صاحب خود تفریبش می کند چه در اطوار خدمت و چه در اوضاع اطاعت
 چه در ملا و چه در خلوتانارفته رفته بجای میرسد که بدست خود در گرداب بلا کشت
 میشود و هرگاه نوکر که شمار احتیاج همیشه در سردار و بر شمع باد و خود کامی و در
 از آن بدست گشته چه عریده نماید اگر صاحب با چندین اسبابستی سرشور
 داشته باشد چه در زمان اگر صاحبان بر کشید که خود را بهمان نظر خرومی که در
 میا و احوال وید مانند منظور داشته نگاه بداشت اعتبار خود نمی فرمایند
 آن تنگ حصدگان که در بند سود و زیان خود در معنی سوداگری حسرت
 اخلاص بر زبان صورت بکار و از نداد ویدن این حالت کور باطن گشته
 سود خود را در زیان خود می انکارند و در اندیشه شاه افتاده پانحال حوادث
 می گردانند این کم خردان بدست توقع توابعات بیسیابی از صاحب خود است

در گوهران فرومی مانند تاریخ نسوم شهر ذی حجه سال هزار

مراسله بجاختانان

بیت همی ندا نم چاره فراق نیست عجب که هیچ زیرک خود کرده را نماند چنانچه
 لیکن ایندو چون در چاره گری است اگر روزی چند بظاهر و در شان خشنی را
 در گذارش بجزان می دار و اما در معنی اسباب دوام موصلت سرانجام امید به
 اندک بقا بزودی محنت دوری سپهر گرداناد که نه تاب بیان شد اما بعد از آن در دو
 نه صبر نمودن حاشا اگر بیان توانستی کردی بزبان آید که نه در خور حوصله است
 استمعان زمانه است و نه خاطر مشغول بسیار دوست آن مستعد خطاب سخن
 شنیدن دار و از جوشش سخن بصیری حریفی چند تراوش می کند قطعه

ز دوست دورم این زار تر چه باشد حال	ز یار فرودم ازین صعب تر چه باشد گاه
سپان آتش و آب اندرون گرفتارم	که جانم آتش گاه است و دیده در یاب

شکر ایندو که فرود و وصول رسید و خاطر را از بار گران رها نیند یعنی در سبت
 و سوم صدف ختم اند با نخی و نطقه گرامی قاصد رسید و مفاد ضمه که طراوت بخش
 دل شرم زده و نصارت و ده خاطر افسرده بود در صحن راه آورده که میرزا جانی بیگ
 بقتضا سعادت ذاتی و بخت بلندی و ده لقمندی آمده دید و در استعدا و روان
 شدن است چه گویم که چه خوشحالی رود و اد که قدرت گفتار و کی قوت نوشتن
 و با این فرصت نمایاقت نمانندی از سرست خود باز نسالم رباعی

وقت آنست که یاران طرب از سر گیرند
 طره شب ز رخ روزی برگیرند
 مطربان و قدما را ز سر آواز دهند
 تا سماح خوش و عیش بنوا برگیرند

المنته بقوله ان اذان یگانة زمان هم آثار حوصلة عالی ظاهر شد که چندین مشاقق
 و انواع سخن را که اذان باز که هندوستان مفتوح گشته چنین واقعه شده بود
 تاب آورده در ارتفاع معارج کمال کوشیدند و هم انوار شجاعت که بهترین
 سبجایا فاتیبه است از لعلان سیوف بارقه آن اقبالند روشن گشت که نبرد با
 مرد آرتا فرموده مظفر و منصور گشته و هم فنون تدابیر صائبه آن یگانة زمانه بر
 خورد و بزرگ و دوست دشمن پیدا آمد و در تلب و انشوری خاطر نشان
 ظاهر بینان گشت و هم مراسم مردمی و لوازم فتوت در پایید اعلا بفضله بر روز
 جلوه گر آمد و چنانچه ولایت بدست آوردند و نوکر خوب بهم رسانیدند و با چندین
 پیکار طرح دوستی نفس الامری انداخته مقدسان عالم علوی را آفرین گر
 خود گردانیدند آری محبوب و لها گشتن مفت و بی تقریبی باشد اکنون بحسب
 فرمان عالی شان شرف نفاذ یافت نیکوئی فروش نیستیم که در ان باب شرح
 و هم اکنون هر چند زودتر میرزا را بسلازمت آورند سودمندتر و بهتر خواهد بود و زیاده
 چه نویسد که وقت تنگ و قاصد مشعل و خاطر و رشورش الله تعالی باده کامرانی
 هوش افزائی انجیب گردانیده در محاسبه روزنامه احوال خود سرگرم تر گردانند
 اندلس باقی هوس و دوازدهم آور ماه آبی سنه سی و هشتم برسم شحال نگارین با

بخش نهم

بهیت سخن آنکه بجز تو کسی گزیده نیسم که در سراق تو یک لحظه آرمیده نیم
 من خود مدتی است که درین نگار پویم که حرف دوستی و قصه اشتیاق و حدیث
 محبت و درمی بر زبان زد و آواز بر زبان معامله و گذار و اما چه توان کرد
 ع می ترا و چه کنم آنچه در آوند من است ، و سخن از آنجا که دور بینی و معامله داد
 و به غور کار رسیدن شیمه ایشانست و میداند که آن محتاج چرب زبانان خرابان
 شوریده خاطر نیست ازین تراوش بی اختیاری آرزوگی بخاطر راه نمی یابد
 اما حقیقت کار آنست که صغیر قلم و ضمیر کاغذ و هرزه و زانی زبان عنصری را در
 بارگاه محبت گذار نیست هر چند این جنس بدیع بوساطت مست ظهور یابد جلالت
 خفا و نقاب استتار بیشتر پوشد و سوداگر قلاب اندوده فروش که مکرر این
 سرمایه می شود از خرافت یا پاپله طریزی است که عیب آزارنا دانسته و اینها باید
 هر چند می خواهم که مختصار رود اما شمره سخن گفتن با دانش و درین خویش
 بیتاب داشته بدر از نفسی موصوف و اردو و یلان فتون انفس الامارة ایم
 بر سر گذارن بعضی معاملات اول آنچه احکام مقدس بود فرمان درست کرده
 فرستاده شد و حکیم عین الملک نیز درین نزدیک روی روانه آمد و دست آنچه در باب
 مناشیه مقدمه که بایران و توران شرف نفاذ یافت رتبه و کلمات تحقیق شده پیش
 تکلف آنچه این حیران مصلحت اندیشیده بود اگر در عبارت و لفظ بقدر

تفاوت در اشت در معنی کیے بود

بخش سخنانان

منت خدا را غرور جل که بتدبیرات شناسسته و ترددات پائسته ایشان کار شکر
 با تمام رسید شکر شادی دل آن بگانه زمان کنم با سپاس سبکبار و خوش سنگین
 خود نمائیم آدمی کسی را که نیت درست است کارش به بهترین وجه با انجام میدهد
 چه حاجت که من مدعی کار را که بر وضع و شریف حسن او پیدا باشد آموذ شوم
 اگر چه چینی از خود را بان تیره را بطرز دیگر فهمیده یا برو من دیگر فهمانیده بودند
 کلمات باطل اساس حق نشناس چون شعاعه نفس بگانه ارومان نبی بقدر
 او بجز کوفانی است چرا برزه در میناب حرف سرانی تمام خود را بنقد دل سپید مضطر
 محلی طلب شریف الذات خود را به نسیم در اضطراب در اندازم غیر من هر کار را
 شکری قرار یافته نه قرار یافته عمر و گان پوسیده استخوان بل قرار داد خود و والا
 که هرگز نمی میرد و شکر اشغال اینطور خدمات لائقه که بچندین تنگ و دو و جنگ و
 جدل و بغنون تدابیر صائبه صورتی یابد آنست که ترا از کوشش محکم ترب
 دست فطرت داوه نگاهبان نفس زود فریب شو باید کرد که مباد دست نوازش
 بروش کشیده منظور اندازد آنچه نند آن نوزمال اقبال را که محاسبه و محای
 نفس داوه اند و آنچه از قسم شکایت نوشته می شود آن ماجرا میان فطرت من
 و فطرت شناسست و الا طبیعت من و طبیعت شما نهایت موافقت و خورشید

Checked

وارزو آثر در وقت هجوم اندیشهها مصوری نخواهند میان فطرت و طبیعت
 جنگ نیندازد و خجسته و فقیده سینه نیز از نگارش یافت

ک ل ل ج

خالد الطیب

بیتد الحیدر که منتخبات ابوالفضل مطبوع نو کشور و اقع لکهنو بمبادی
 ۱۳۰۹ هجری قمری زیور طبع پوشید



۱۰۳۸۷	کتابخانه مجلس
۱۳ و	قفسه
۲۷	کتابخانه